

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	: معین زاد، مریم، ۱۳۳۸-
عنوان قراردادی	: احادیث خاص (منزلت). شرح
عنوان و نام پدیدآور	: مانند هارون (نگاهی قرآنی، حدیثی و تاریخی به غزوه تبوک و حدیث منزلت) / مریم معین زاد، سمیرا مهدی نژاد.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۲۷۹ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۶۷-۰ : ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فنیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۲۷۵ - ۲۸۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- مخالفان
موضوع	: Muhammad, Prophet -- Adversaries
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- فضایل -- احادیث
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 - Virtues -- Hadiths
موضوع	: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اثبات خلافت
موضوع	: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- *Proof of caliphate
موضوع	: احادیث خاص (منزلت) -- نقد و تفسیر.
موضوع	: Hadiths, Special (Manzelat) -- Criticism, interpretation, etc*
موضوع	: غزوه تبوک، ۹ ق.
موضوع	: Tabuk, Battle of, Saudi Arabia, 630
موضوع	: تاریخ نویسی اسلامی -- قرن ۱-۳ ق.
موضوع	: Islam -- Historiography -- 7-9th century
موضوع	: تاریخ نویسان مسلمان -- قرن ۱-۳ ق. -- سرگذشتنامه
موضوع	: Muslim historians -- 7th-9th century -- Bibliography
موضوع	: تاریخ نویسان عرب -- قرن ۱-۳ ق. -- سرگذشتنامه
موضوع	: Historians, Arab -- 7th-9th centuries -- Biography
موضوع	: منافقان در قرآن
موضوع	: Munafiqun in the Qur'an
شناسه افزوده	: مهدی نژاد، سمیرا، ۱۳۶۰ -
رده بندی کنگره	: BP ۱۴۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۱۷۷۰۵۹

# مانند مارون

(نگاهی قرآنی، حدیثی و تاریخی  
به غزوه تبوک و حدیث منزلت)

مریم معین زاد





انتشارات نبأ

## مانند هارون

(نگاهی قرآنی، حدیثی و تاریخی به غزوة تبوک و حدیث منزلت)

مریم معین زاد

سپهرا مهدی نژاد (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال)

نوبت چاپ: بهار ۱۴۰۲، شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال، چاپ: فرارنگ

صحافی: تقویم صفحه آرائی: نادر برقی

ناشر: انتشارات نبأ تهران، خیابان شریعتی، بالاتراز خیابان بهار شیراز،

کوچه مقدم، نیش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۱۵۶۵۵/۳۷۷

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ | فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳



این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

**حتماً که:**

«... وَمَنْ يَتَرَفَّ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»؛

**تقدیم به:**

**روح پر فتوح آیت الله محمد رضا جعفری**

که تا بود، قدرش معلوم نشد و بعد از کوچ از دنیا نیز...

اما کارش، نامش را در نوردید؛

چرا که خداوند در وعده خود صادق است:

«... و هر کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم؛ یقیناً

خدا بسیار آمرزنده و قدرشناس است...».



# فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
پیشگفتار	۱۵

## فصل نخست:

### سیره نویسی و رابطه آن با تاریخ مسلمانان/۱۹



مقدمه	۲۱
۱-۱. سیره در لغت	۲۲
۲-۱. سیره در اصطلاح	۲۳
۳-۱. تاریخچه سیره نویسی	۲۴
۴-۱. آشنایی با مشهورترین مورخان اسلامی	۲۶
۱-۴-۱. مورخان مغفول شیعه (پیشگامی شیعیان در سیره نویسی و...)	۲۶
۱. جابر بن عبدالله انصاری (م. بین سال های ۶۸ تا ۷۹ ق.)	۲۶
۲. سلیم بن قیس هلالی (م. اواخر ۷۶ ق یا ۹۶ ق.)	۲۷
۳. عبیدالله بن ابی رافع (م حدود ۱۰۰ ق.)	۲۸
۴. ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ...	۲۹
۵. ابان بن عثمان آحمریجلی (م. قرن ۲ ق.)	۲۹
۶. علی بن محمد نوفلی (زنده در ۲۵۰ ق.)	۳۰
۷. یعقوبی (م ۲۸۴ ق.)	۳۱

۸. ابن عقده (م. ۳۳۲ ق) ..... ۳۲
- ۴-۲- مورخان مشهور اهل تسنن ..... ۳۲
۱. عروقه بن زبیر (م ۹۴ ق) ..... ۳۳
۲. محمد بن شهاب زهری (م ۱۲۴ ق) ..... ۳۳
۳. موسی بن عقبه (م ۱۴۱ ق) ..... ۳۴
۴. محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ یا ۱۵۱ ق) ..... ۳۵
۵. واقدی (م ۲۰۷ ق) ..... ۳۷
۶. ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۴ ق) ..... ۳۸
۷. ابن سعد (م ۲۳۰ ق) ..... ۳۹
۸. بلاذری (م ۲۷۹ ق) ..... ۴۰
۹. ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۲ ق) ..... ۴۱
۱۰. طبری (م ۳۱۰ ق) ..... ۴۱
۱۱. علی بن الحسین مسعودی (م ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق) ..... ۴۳
- ۵-۱. تحریف در سیره نویسی ..... ۴۴
- ۵-۱-۱. تمایلات ناشی از دسته بندی های سیاسی و فرقه ای و مانند آن ..... ۴۴
- ۵-۱-۲. تأثیر دشمنی با انصار ..... ۴۸
- ۵-۱-۳. اعتقاد به عدالت تمام صحابه ..... ۵۰
- ۵-۱-۴. ذهنیت و تعصبات نگارندگان سیره ..... ۵۱
- ۵-۱-۵. روایت های داستانی در سیره ..... ۵۳
- ۵-۱-۶. نگاهی به کتابهای سیره و سیره شناسی ..... ۵۳

## فصل دوم:

### بررسی سیمای منافقان در قرآن، سیره و روایت / ۵۷

- مقدمه ..... ۵۹
- ۱-۲. نفاق در لغت ..... ۶۱



۶۲	۲-۲. نفاق در اصطلاح.....
۶۳	۳-۲. گذاری بر برخی آیات مربوط به منافقان.....
۷۰	۴-۲. جهاد، یکی از مهمترین معیارهای شناخت مؤمن و منافق.....
۷۲	۵-۲. رهبران منافقان.....
۷۴	۶-۲. شناسایی منافقان.....
۷۹	۷-۲. اوج حداکثری نفاق، در واپسین روزهای حیات پیامبر خدا ﷺ.....
۸۰	۱-۷-۲. نفاق در مدینه و اطراف از دیدگاه کتاب خدا.....
۸۴	۲-۷-۲. نفاق در مدینه و اطراف آن از دیدگاه سیره.....
۸۹	۸-۲. منافقان در سیره.....
۹۱	۹-۲. مقایسه ای بین منافقان مدینه و اطراف.....
۹۵	۱۰-۲. نگاه آماری به وضعیت نفاق در سال نهم.....
۹۷	۱-۱۰-۲. عدد منافقان.....
۱۰۳	۲-۱۰-۲. محل زندگی قبایل منافقین.....



### فصل سوم:

#### یهود، قدرت پشت پرده منافقان / ۱۰۷

۱۰۹	مقدمه.....
۱۱۰	۱-۳. یهود، دشمن ترین دشمنان به تصریح قرآن.....
۱۱۱	۲-۳. مکریپوسته و همیشگی یهودیان.....
۱۱۳	۳-۳. منظور از «اعراب منافق».....
۱۱۵	۴-۳. پنج قبیله منافق اطراف مدینه، همسایگان یهودیان خیر.....
۱۱۵	۱-۴-۳. محل زندگی قبیله «جهینه».....
۱۱۷	۲-۴-۳. محل سکونت قبیله «مُزینه».....
۱۱۹	۳-۴-۳. محل سکونت قبیله «اشجع».....
۱۲۰	۴-۴-۳. محل سکونت قبیله «اسلم».....

- ۳-۴-۵. محل سکونت قبیله «غفار» ..... ۱۲۲
- ۳-۵. پیوندهای نزدیک بین پنج قبیله از منافقان و یهودیان خیبر ..... ۱۲۴
- ۳-۶. استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ و مؤمنان قبل از جنگ خیبر ..... ۱۳۴
- ۳-۷. استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ و مؤمنان در جنگ خیبر ..... ۱۳۷
- ۳-۷-۱. انهدام نماد عظمت و قدرت یهودیان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام ..... ۱۴۳
- ۲-۷-۳. عبرت خیبریان از نبرد خیبر ..... ۱۵۰
- ۳-۸. تغییر استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ و مؤمنان ..... ۱۵۱
- ۳-۹. اقدام‌های عملی یهودیان علیه مسلمانان پس از فتح خیبر ..... ۱۵۴

### فصل چهارم:

#### گذری برواقعه تبوک (نخستین لشکرکشی رسمی منافقان) / ۱۶۱

- مقدمه ..... ۱۶۳
- ۴-۱. فراخوان جنگ تبوک، تنها فراخوان اجباری ..... ۱۶۶
- ۴-۲. علت لشکرکشی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۷۲
- ۴-۳. عکس العمل مسلمین در قبال فراخوان اجباری در جنگ تبوک ..... ۱۷۲
- ۴-۴. توبه نامقبول، عقوبت متخلفان در دنیا ..... ۱۷۵
- ۴-۵. تطهیر جرم منافقان، تنها راه باقیمانده ..... ۱۷۹
- ۴-۶. ویژگی‌های لشکر پیامبر خدا ﷺ در جنگ تبوک ..... ۱۸۱
- ۴-۶-۱. حضور منافقان در لشکر، همراه پیامبر خدا ﷺ ..... ۱۸۳
- ۴-۶-۲. عده لشکر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم ..... ۱۸۶
- ۴-۶-۳. عدد لشکر منافقان به فرماندهی «عبدالله بن ابی» ..... ۱۸۶
- ۴-۷. برخی اقدامات منافقان مدینه در رابطه با جنگ تبوک ..... ۱۸۷
- ۴-۷-۱. بهانه جویی‌های منافقان ..... ۱۸۷
- ۴-۷-۲. دادن نسبت‌های ناروا به پیامبر خدا ﷺ ..... ۱۸۹
- ۴-۷-۳. شایعه پراکنی و ترساندن مردم ..... ۱۹۳

۱۹۶	۴-۷-۴. ممانعت مردم از همراهی پیامبر ﷺ
۱۹۷	۸-۴. برخی اقدامات منافقان لشکرو تمهیدات رسول خدا ﷺ
۱۹۷	۴-۸-۱. جدا شدن تدریجی منافقان از لشکر
۲۰۱	۴-۸-۲. ماجرای تأمین آب
۲۰۲	۴-۸-۳. ماجرای «حجر»
۲۰۳	۴-۸-۴. اقدام به ترور شبانه
۲۰۴	۹-۴. برخی شواهد حاکی بر روابط عادی مسلمانان با منافقان
۲۰۴	یکم: انکار معجزه پیامبر ﷺ
۲۰۶	دوم: ماجرای گم شدن شتر پیامبر ﷺ
۲۰۹	توطئه ترور رسول الله ﷺ
۲۱۴	شناسایی منافقان عقبه
۲۱۵	کراهت پیامبر ﷺ از کشتن منافقان عقبه
۲۱۶	۴-۱۰. تغییر رفتار پیامبر خدا ﷺ نسبت به منافقین
۲۱۹	۴-۱۱. هدف اصلی منافقین



### فصل پنجم:

#### تمهید الهی پیامبر خدا ﷺ در جنگ تبوک/ ۲۲۷

۲۲۹	مقدمه
۲۳۱	۵-۱. دلالت های حدیث منزلت
۲۳۲	۱-۱-۵. نگاهی به مقامات حضرت هارون در قرآن
۲۳۲	۱. وزارت
۲۳۲	۲. خلافت و جانشینی
۲۳۳	۳. اخوت، مشارکت در رسالت، تکیه گاه محکم
۲۳۳	۲-۱-۵. انطباق مقامات جناب هارون <small>رضی الله عنه</small> بر امیرالمؤمنین <small>رضی الله عنه</small>
۲۳۴	۱-۲-۵. جایگاهی برتر از جایگاه هارون <small>رضی الله عنه</small>

- ۲-۲-۱-۵. امیر مؤمنان علیه السلام شریک امر رسالت به شهادت حدیث منزلت ..... ۲۳۶
- کلام آخر ..... ۲۶۵
- یافته ها ..... ۲۶۷
- منابع ..... ۲۷۱
- مجلات ..... ۲۷۹

## مقدمه

روش بررسی تاریخ مسلمانان از گذر قرآن مجید، روشی شگرف و در عین حال دقیق است که آن را از محضر استادی بزرگ و فرهیخته آموختم. محمدرضا جعفری اشکوری، معروف به محقق جعفری (۱۳۵۰-۱۴۳۱ق)، صاحب نظر در حوزه تاریخ، کلام اسلامی و نسخه شناس و استادی بزرگوار بود که سالیانی چند، توفیق آموختن از محضرش نصیب من شد.



ایشان در جمعه ۷ شوال ۱۳۵۰ق در نجف متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرشان شیخ نصرالله اشکوری از شاگردان سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نایینی گذراندند. درس ادبیات عرب را نزد مدرس افغانی، منطق، فلسفه و نجوم را به ترتیب نزد عبدالصمد یزدی، صدرا بادکوبی و عبدالجلیل عادلی فرا گرفتند. در درس فقه و اصول در نجف، شاگرد سید محمد روحانی و سید ابوالقاسم خوبی بودند و از آیت الله خوبی، اجازه اجتهاد گرفتند.<sup>۱</sup>

یکی از ابتکارات محقق جعفری، تطبیق مطالب سیره با آیات قرآن مجید و در نتیجه ارائه تاریخ تطبیقی عصر نبوی بر اساس قرآن، سیره و روایات بود که در جای خود، کم نظیر و حتی بی نظیر بوده است.

ثمره این نگاه، رشد فزاینده بدر محبت و مودت نسبت به خاتم رسولان

۱. زندگی نامه علامه شیخ محمدرضا جعفری، بنیاد فرهنگ جعفری.

و اهل بیت پاک ایشان علیهم السلام به روایت قرآن بود که در جان مخاطب، ریشه می‌دواند.

بعد از آن، تصویری برای مخاطب ایجاد می‌شد، غیر از تصویری که همیشه نشان داده شده بود؛ تصویری شگفت از بلندای جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اهل بیت ایشان و دوستانشان و پستی جایگاه دشمنانشان.

یکی از مباحث مهمی که ایشان به تدریس و شرح آن مبادرت فرمود، درس‌واره جنگ تبوک در پرتو آیات قرآن مجید بود؛ حاصل دریافت این جانب از آن مجالس و نیز پژوهشی که در این باره انجام شد، نوشتار پیش روست.

در این مسیر، نهایت قدردانی خویش را از برادر گرامی، مهندس غلامرضا صادقی فرد ابراز می‌دارم که با حمایت و همراهی بی دریغ خود، نقش ویژه‌ای در شکل‌گیری این پژوهش داشتند.

هم‌چنین از دکتر سَمیرا مهدی نژاد که در نگارش و پژوهش این نوشتار مشارکت داشتند.

نیز از مؤسسه فرهنگ جعفری که در این امر ما را یاری کردند، تشکر می‌کنم.

مریم معین زاد

زمستان ۱۴۰۱

## پیشگفتار

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از فتح مکه، آنگاه که از توطئه جنگ حنین فراغت یافتند و در پی آن قلعه طائف نیز تسلیم شد، در ذی الحجه سال هشتم هجرت به مدینه بازگشتند. در این زمان حوادثی رخ داد که منجر به غزوه تبوک شد. از آن جمله انتشار شایعه لشکرکشی روم، توسط منافقان بود.



در حقیقت غزوه تبوک، واپسین غزوه پیامبر بود که در نواحی شمالی شبه جزیره عربستان روی داد. مورخان درباره سبب وقوع غزوه اتفاق ندارند. مشهورترین روایت این است که پیامبر برای مقابله با تحرکات و تدارک نظامی رومیان در نواحی شام - که خبر رسیده بود این بار، هرقل فرمانروای روم با سپاهی که اعراب لخم، جزام، غسان و عامله آن را همراهی می‌کنند به حمص آمده و طلایع سپاه در ناحیه بلقاء در شمال تبوک اردو زده - دستور غزوه را صادر کردند.

به دنبال انتشار این شایعات، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا افراد، خود را برای جهاد آماده سازند. شرایط استثنایی حاکم بر این غزوه از جمله گرمای هوا و بُعد مسافت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بر آن داشت که برخلاف روش همیشگی خود که مسلمانان را از مقصد اصلی آگاه نمی‌نمودند، از ابتدا مسیر و هدف نهایی را مشخص کنند.<sup>۱</sup> غزوه تبوک بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین لشکرکشی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشمار

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰.

می آمد. آن حضرت اهل مکه و سایر قبایل را نیز برای شرکت در جنگ فراخواندند و از مردم خواستند تا برای تجهیز لشکر، صدقات خود را تقدیم کنند.<sup>۱</sup>

با وجود تأکید فراوان رسول خدا ﷺ برای شرکت همه افراد در جهاد، جمع کثیری از دستور آن حضرت تخلف ورزیدند. برخی مانند عبدالله بن ابی آشکارا از همراهی پیامبر ﷺ سرباز زده و در جبهه مقابل آن حضرت اردو زدند و از همان ابتدا راه خود را از مسلمانان جدا ساختند. بعضی دیگر به بهانه های واهی از شرکت در جنگ تخلف کرده و در مدینه ماندند.

در میان لشکر پیامبر خدا که برای نبرد با رومیان همراه شده بودند منافقینی وجود داشتند که بسیار خطرناک بودند.

برخی عبارت های قرآنی به خوبی نشان می دهد، در میان افرادی که با پیامبر خدا ﷺ همراه شده بودند، منافقانی حضور داشتند که عامل منافقان باقی مانده در مدینه بودند. خطراین منافقان از منافقانی که به صورت علنی از همراهی با پیامبر خدا خودداری می کردند، بیشتر بود.

در میان آنان، کسانی وجود داشتند که تا سرحد کشتن پیامبر رحمت خطرناک بودند و به این کار نیز اقدام کردند. طرح منافقان این بود که مدینه را در غیاب رسول خدا ﷺ به تصرف خود در آورند که این طرح آنان، با جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام نقش بر آب گشت. پس از آن، همه امید منافقان به تبوک بود که با کارشکنی عواملی که در لشکر پیامبر ﷺ داشتند کار آن حضرت قبل از بازگشت به مدینه یکسره شود. اما پس از آنکه خداوند پیامبرش را از همه خطرات حفظ کرد و لشکر تبوک در آستانه ورود به مدینه قرار گرفت، منافقان توطئه ترور رسول الله ﷺ را در دستور کار خود قرار دادند.



بحث «نفاق» و «منافقان» از بحث‌های کلیدی تاریخ مسلمانان است. این بحث، از بحث‌های بسیار گسترده و دقیقی است که پرداختن به آن، بسیاری از نقاط تاریک تاریخ مسلمانان را روشن می‌کند.

یکی از منابع مهم و قابل تکیه برای این بحث، آیات کتاب خداست زیرا با کمال تأسف، منابع دیگر، از دسترس نفاق و منافقان به دور نبوده و آنان برای پوشیده سازی اعمالشان، در اکثر این منابع، به هرگونه که خواسته‌اند، تصرف کرده‌اند.

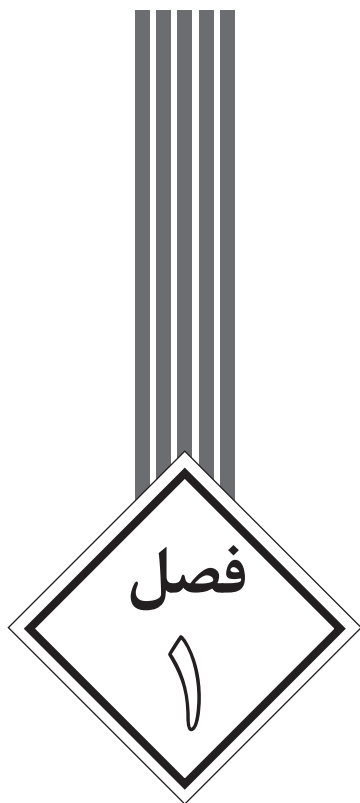
باید توجه داشت که تصرف منافقان در منابع دیگر غیر قرآن، امر تحقیق را مشکل می‌سازد نه غیر ممکن. زیرا به هر حال برای کشف واقعیت‌ها، گاهی تنها راه باقیمانده، ورق زدن همین کتاب‌هاست تا از این مسیر و با مشاهده گفته‌های این و آن و مقایسهٔ تعارض‌ها و تناقض‌ها، دست یابی به این هدف ممکن شود. آیات بسیاری از کتاب خدا به بحث نفاق و منافقان پرداخته و ویژگی‌ها و حرکات و سکانات آنان را تشریح کرده است.



وقایع بسیاری در تاریخ مسلمانان رخ داده و به صورتی پنهان یا راز آلود در صفحاتی از کتب درج شده است. یکی از این وقایع که از اهمیت بسیاری در بررسی‌های تاریخی برخوردار است، حرکت منافقان قبل از جنگ تبوک است.

در زمان خاتم پیامبران منافقان در هنگام حرکت ایشان به سوی تبوک اقدام به گردهمایی و تجمع نیروهای خود کردند و پیامبر ﷺ را در این جنگ همراهی نکردند. این حرکت منافقان بر اساس آیات قرآن مجید و شواهد تاریخی با هماهنگی یهودیان و به صورت ارتباطات پشت پرده منافقان و یهود صورت گرفته است.





---

سیره نویسی و رابطه آن  
با تاریخ مسلمانان

---



## مقدمه

شناخت سیره پیامبر خدا ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علیؑ به معنای «رفتارشناسی» آن بزرگواران است و در حقیقت، شناخت اصول و روش‌هایی است که این بزرگواران، در رفتار و کردار خود دارند. بنابراین می‌توان گفت یکی از دستاوردهای «سیره‌شناسی»، «سبک‌شناسی» است.



تاریخ اسلام، تداعی‌گر تاریخ پیامبر است. سیره‌نویسی در دو مکتب تجلی یافت. مسیری که از طریق خاندان رسول خدا ﷺ پیگیری شد و در مقابل، مسیری که در بین اهل تستن، در زمان حیات پیامبر ﷺ نگاشته نشد و بعدها نیز به دلیل ممنوعیت نگارش و نقل حدیث با حداقل صد سال فاصله، نگارش آن کلید زده شد. سپس تاریخی با ویژگی‌های خاص خود آغاز و ادامه حیات پیدا کرد. بر تاریخ‌شناسان و حدیث‌شناسان آگاه، تأثیر بسیار منفی حدود یکصدسال فشار و سرکوب از یک طرف و جعل و تحریف در احادیث پیامبر ﷺ پوشیده نیست و بر پژوهشگر نکته‌سنج نیز نباید مخفی بماند، برخوردی که نه تنها حدیث و سیره منقول پیامبر ﷺ را به طور مستقیم از لحاظ کمی و کیفی به شدت تحت تأثیر قرار داد که به تبع، آثار سوء آن، بدون اغراق بر همه شؤون علمی، فرهنگی، فردی و اجتماعی مسلمانان تا به امروز بر جای مانده، به‌طور طبیعی آینده را نیز متأثر خواهد کرد.

به مرور، تاریخ اسلامی که بین مسلمانان رایج شد بیشتر تاریخ مسلمانان است که از طریق حکام و علمای مسلمان نوشته شد و به اسلام نسبت داده شد. در میان این اقوال هم تاریخ اسلام و هم تاریخ مسلمانان یافت می‌شود که تشخیص صحت و سقم مطالب از رجوع به این تاریخ بسیار سخت و بلکه از محالات است.

این‌ها در حالی است که اگر مکتب اهل بیت را دنبال کنیم، تمام آنچه در اختیار است، قابل اعتماد و متقن است.

### ۱-۱. سیره در لغت

«سیره»، اسم مصدر از «سیر» است که بر «گذشتن»، «روان شدن» و «حرکت کردن» دلالت می‌کند.<sup>۱</sup> معنای دیگر آن هیأت و حالت و جمع آن «سیر» است. کتاب السیره به معنای نخست و در برگیرنده احکامی است که برگرفته شده از سیره رسول خدا ﷺ در غزوات می‌باشد.<sup>۲</sup>

همچنین به معنای رفتن و سیر کردن بر زمین است. راغب اصفهانی درباره این واژه می‌نویسد: «سیر؛ یعنی حرکت کردن در روی زمین، در زمین راه رفتن و گذشتن و عبور نمودن».<sup>۳</sup>

«سیره»، حالتی است که انسان دارد؛ یعنی نوع خاص حرکت و رفتار انسان. «سیره» بر وزن «فعله» است، مانند «فطره» که در این وزن، واژه بر نوع عمل دلالت می‌کند. برای مثال «جلسه»؛ یعنی نشستن و «جلسه»؛ یعنی نوع نشستن و «سیره» نیز نوع حرکت است.<sup>۴</sup> بنابراین، اهل لغت در توضیح معنای

۱. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. مجمع البحرین، طریحی، ج ۴، ص ۳۴۰؛ لسان العرب، ابن منظور، ج ۴، ص ۳۹۰.

۳. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، ص ۲۴۷.

۴. لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، ص ۴۵۴.

سیره گفته‌اند: «سیره؛ طریقه، هیئت و حالت است<sup>۱</sup> و نیز آن را سنت، مذهب، روش، رفتار، راه و رسم، سلوک و طریقه معنا کرده‌اند و از «سیره فرد» به صحیفه اعمال او و کیفیت سلوکش میان مردم تعبیر نموده‌اند»<sup>۲</sup>.

بنابراین با توجه به اهل لغت، «سیره» به معنای سنت، روش، مذهب، هیئت، حالت، طریقه و راه و رسم است. همچنین، می‌توان «سیره» را نوع رفتار و سبک رفتار و طریقه زندگی معنا کرد.<sup>۳</sup>

### ۱-۲. سیره در اصطلاح

گرچه تاریخ‌نگاران به بررسی «سیره» به عنوان رشته‌ای از تاریخ پرداختند، اما در بیان چیزی که هدف آنان بود، موفق نشدند. تاریخ‌نگارانی که در احوال پیامبر خدا ﷺ کتاب نوشتند، تاریخ خود را «سیره النبى» نامیدند. احتمال می‌رود هدف آنان بیان سبک رفتار یا رفتارشناسی پیامبر بود، ولی تنها به بیان رفتار پیامبر خدا بسنده کردند. آنان «سیره» را به معنای شرح وقایع زندگی رسول خدا؛ یعنی حوادث پیش از بعثت، بعثت و پس از آن و جنگ‌های پیامبر به کار بردند. بدین ترتیب، شرح احوال و تاریخ زندگی پیامبر، مفهوم اصطلاحی واژه «سیره» معرفی شد و همچنان باقی ماند و به عنوان «رفتارشناسی» و «روش‌شناسی» توجه چندانی به آن نشد.

با توجه به آنچه گذشت، شناخت سیره پیامبر خدا ﷺ و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معنای «رفتارشناسی» آن بزرگواران است و در حقیقت، شناخت اصول و روش‌هایی است که این بزرگواران، در رفتار و کردار خود دارند.

۱. معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری، ص ۲۲۶.

۳. لغت نامه دهخدا، ذیل «سیرت».

بنابراین «سیره شناسی» امری جز «سبک شناسی» نیست.<sup>۱</sup>

در حقیقت، سیره اصولی پایدار است که تعیین کننده سبک رفتار در حوزه‌ای معین باشد. به عبارت دیگر، سیره «منطق عملی» است. از این رو، استاد مطهری، درباره کتاب‌هایی که نام «سیره» بر آنها اطلاق شده است، ولی بیانگر سبک و رفتار پیامبر خدا نیستند، می‌نویسد:

«سیره؛ یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است، شناختن سبک رفتار پیامبر است. آنها که سیره نوشته اند، رفتار پیامبر را نوشته اند. این کتاب‌هایی که ما به نام «سیره» داریم، سیراست، نه سیره. مثلاً «سیره حلبیه» سیراست نه سیره؛ اسمش هست، ولی واقعش سیراست. رفتار پیامبر نوشته شده است، نه سبک پیامبر در رفتار، نه اسلوب رفتار پیامبر، نه متد پیامبر».<sup>۲</sup>

### ۱-۳. تاریخچه سیره‌نویسی

زمانی که سیره‌نویسی به عنوان یک رشته اختصاصی و با مشخصه تاریخ‌نگاری مطرح شد، دربرگیرنده دو قسمت اساسی «مبعث» و «مغازی» بود.

قسمت نخست از شرح حال نیاکان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آغاز و به هجرت خاتمه می‌یافت.

قسمت دوم «مغازی» بود که شامل حوادث نظامی دوران مدینه می‌شد.

اولین سیره نسبتاً جامع و مدوّن که بعد تاریخی آن کاملاً آشکار بوده و صرفاً ویژگی دینی ندارد، سیره ابن اسحاق (- ۱۵۰ یا ۱۵۱ق) است.

اما سؤال‌هایی که در زمینه سیره‌نگاری مطرح می‌شود این است که آیا پیش از او، نوشته مکتوبی بوده است یا خیر؟ آیا سیره‌نویسی به امر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در

۱. سیره نبوی، دلشاد تهرانی، ص ۲۱.

۲. سیری در سیره نبوی، ص ۴۶.



زمان ایشان صورت گرفته است یا پس از رحلت پیامبر و بدون نظارت ایشان؟ پاسخ این سؤالها مربوط به تاریخ کتابت حدیث است؛ زیرا در آغاز توجه به سیره، از پرداختن به حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سیره عملی آن حضرت ناشی می‌شود، اگر چه جنبه تاریخی آن، تا حدودی مستقل از حدیث بوده است.

در مورد سیره نویسی باید مدینه را بنیان‌گزار دانست و کتابهای حدیثی مشهور، مانند بخاری به‌طور عمده بر پایه روایات مدینه بنا شده است و لذا بیشترین سهم را روات همین شهر به عهده دارند و نگاه به نام اولین دسته از عالمان سیره گواه این است که بیشتر آنها اهل مدینه و متأثر از جو فکری حاکم بر این شهر بوده‌اند.

در این میان صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که خود حاضر و ناظر حوادث دوران رسالت بودند، نخستین گروه و مرجعی بودند که به عنوان منبع و مأخذ دریافت آگاهی‌های مربوط به این دوره، مورد توجه قرار گرفتند. اما بدیهی بود که همه آنان در یک رتبه نبودند و برخی از آنان در این زمینه برتری داشتند.

با این حال در طول تاریخ اسلام و در همان قرن اول هجری، هر شهر گرایش سیاسی و مذهبی خاصی داشته است که پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخشی از صحابه به سایر شهرها مهاجرت کردند و مکتب حدیثی خاصی در هر شهر پدید آمد که بستگی به عقیده صحابه صاحب نفوذی داشت که در آن شهر سکونت داشته و شاگردانی را پرورش داده بود. این امر، انتقال آگاهی‌ها به نسل بعد را با پیچیدگی‌هایی مواجه ساخت.

مثلاً شام تا مدت‌ها صرفاً چهره اموی داشت، کوفه گرایش شیعی را در خود پرورش داده بود و بصره به دلیل رقابت با کوفه و به خاطر شرکت در جنگ جمل، هوای عثمانی داشت. مکه و مدینه طرفدار شیخین بوده و عایشه،

ابوهریره و عبدالله بن عمر صاحب نفوذ در مدینه بودند و در رتبه بعد زید بن ثابت، انس بن مالک و راویان دیگر قرار داشتند.

#### ۴-۱. آشنایی با مشهورترین مورخان اسلامی

برای آشنایی بیشتر با تاریخ نگاری اسلامی، لازم است که مورخان مشهور مسلمان را به اختصار بشناسیم؛ چراکه شناخت آنان می‌تواند در ارزیابی آثارشان مؤثر باشد.

#### ۱-۴-۱. مورخان مغفول شیعه (پیشگامی شیعیان در سیره نویسی و صحابه

#### نگاری)

در این بخش، بحث تغافل و نادیده انگاشتن تلاش‌های پیشینیان و کسانی است که در صف نخست سیره‌نگاری صحیح رسول خدا ﷺ ایستاده‌اند.

#### ۱. جابر بن عبدالله انصاری (م. بین سال‌های ۶۸ ق تا ۷۹ ق)

در این میان، می‌توان به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی جلیل القدر رسول خدا، به عنوان نخستین نگار وفادار به خط رسول خدا دانست.

جابر افزون بر تخصص در علوم فقه، تفسیر و علوم قرآن و کلام و حدیث، روایات بسیاری در سیره و مغازی رسول خدا دارد که نه تنها نشان از اشتغال و تدریس و تخصص جابر در این زمینه دارد، بلکه وی دارای نوشته‌هایی در باب سیره نبوی نیز بوده است.

مقایسه گزارش‌های جابر با صحابه و در مرحله بعد تابعین، به خوبی پیشگامی جابر و ممتاز بودن او را به عنوان یک متخصص سیره نبوی نشان می‌دهد. این تخصص ناشی از سه امر است: صحابی و مدنی بودن جابر، وقوع حوادث ده سال عصر رسالت در مدینه و اطراف آن و حضور فعال جابر در حوادث و نیز دشمنی و تلاش مغرضانه حاکمان اموی و علمای همسوبا

آنان چون عروه با بنی هاشم و انصار در عرصه سیره نبوی و مقابله انصار با این سیاست. بنابراین در دو بخش سیره گویی و سیره نویسی از نظر قدمت و اعتبار کسی به پای جابر نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

## ۲. سلیم بن قیس هلالی (م. اواخر ۷۶ ق یا ۹۶ ق)

نام او سلیم، پدرش قیس و کنیه اش ابا صادق است.<sup>۲</sup> ولادت سلیم دو سال قبل از هجرت در منطقه کوفه بوده و او هنگام وفات پیامبر ﷺ دوازده سال داشته است.

سلیم هنگام یادگیری مطالب، سؤالاتی را که احتمالا به ذهن خطور می‌کند شخصا مطرح می‌کرد و جواب آنها را نیز می‌گرفت. از سویی زمان روایت و مکان آن و شرایطی که در آن اتفاق افتاده همه را ثبت می‌نمود. او برای اطمینان و محکم کاری، مطالب را برائمه عنه عرضه می‌کرد تا یک بار دیگر از صحت آن اطمینان حاصل کند.

او برای بدست آوردن جزئیات بیشتر قضایا، یک جریان را از چند نفر سؤال کرده و به مسافرت‌هایی اقدام می‌نمود. او سؤالات مهمی در جنبه‌های عقیدتی از ائمه ع پرسیده و جواب آنها را ثبت کرده است. حتی گاهی از دشمنان اهل بیت درباره کارها و بدعت‌های شان سؤال کرده و از زبان خودشان اقرار می‌گرفت.

هرگاه سلیم متوجه یک واقعه مهم در بلاد اسلامی می‌شد، سعی می‌کرد شخصا حاضر شود تا دقیقا آنچه اتفاق می‌افتد ثبت نماید. حضور او در سفر معاویه به مدینه از نمونه‌های آن است.<sup>۳</sup>

۱. منابع تاریخی شیعه، هدایت پناه، ص ۵۴-۵۵.

۲. رجال نجاشی، نجاشی، ص ۸.

۳. أسرار آل محمد ع، هلالی، ص ۲۴ و ۲۵.

اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نخستین کتاب شیعه در زمان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است. کتاب سلیم بن قیس هلالی حاوی روایاتی درباره فضایل اهل بیت، امام شناسی، اخباری درباره حوادث پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و... است.

### ۳. عبیدالله بن ابی رافع (م حدود ۱۰۰ق)

محدث، امامی مذهب، تابعی، عادل، ضابط، موالی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، کاتب و از خواص اصحاب امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بود. وی فرزند ابورافع مولای رسول خدا است که برخی او را با انتساب همدانی یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> ابن شهر آشوب او را در شمار نخستین نویسندگان در اسلام یاد می‌کند.<sup>۲</sup> همانطور که گفته شد، ایشان کاتب و دبیر امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام،<sup>۳</sup> روایت‌گزار ایشان،<sup>۴</sup> نویسنده وصیت آنحضرت و گواه بر آن<sup>۵</sup> و نیز پُر حدیث<sup>۶</sup> بود. علاوه بر صحابه نگاری، او در زمینه فقه نیز در شمار نخستین مؤلفان شیعی قرار دارد<sup>۷</sup> و کتاب «قضایا امیرالمؤمنین» را نگاشته است.<sup>۸</sup> کتاب مهم وی، «تسمیه من شهد مع امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام الجمل و صفین و النهروان من الصحابه» تألیفی مهم از ابن ابی رافع است که طوسی، طبرانی، ابن عساکر و ابن اثیر، با نام‌های مختلفی از آن یاد کرده‌اند.<sup>۹</sup>

۱. تاریخ القضاعی المسمی عیون المعارف و فنون أخبار الخلائف، قضاعی، ص ۹۶.
۲. معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ص ۲.
۳. اسرار آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هلالی، ج ۲، ص ۸۰۹؛ رجال البرقی، احمد بن محمد، ص ۴.
۴. ذکرا اسماء التابعین، دارقطنی، ج ۱، ص ۲۲۳.
۵. المصنف، دارقطنی، ج ۱۰، ص ۳۷۶؛ تاریخ المدینة المنورة، نمیری، ج ۱، ص ۲۲۸.
۶. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۵.
۷. معالم العلماء، ص ۳۸.
۸. الفهرست، محمد بن الحسن، ص ۱۴۵-۱۷۵.
۹. الفهرست، محمد بن الحسن، ص ۱۷۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۴، ص ۱۴، ۱۹۷ و ۱۹۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۵، ص ۵۰۲؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۸ و ۵۷۰.

این کتاب را باید بنیان و پایه اصلی دانش صحابه نگاری دانست؛ چراکه این کتاب یکی از منابع کهن و تأثیرگذار بر تألیفات صحابه نگاران پسین است.<sup>۱</sup>

۴. ابومخنف، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم غامدی ازدی (م ۱۵۷ ق)

درباره زندگانی ابومخنف هر چند اطلاعات کمی درست است اما به دلیل جایگاه او در تاریخ نگاری و روایات گسترده او در منابع، مقالات و نوشته‌های بسیاری درباره ابومخنف گفته و نوشته شده است.<sup>۲</sup> البته شخصیت وی بیشتر با کتابش به نام «وقعة الطف: مقتل الحسین» شناخته می‌شود و به کتاب‌های دیگر او توجه کمتری شده است. به هر روی او از مورخان پُرکار عراقی است که از خاندان و شهری برخاسته که سایه تشیع بر آن بوده است.

ابومخنف شاگردان برجسته‌ای داشته که از میان آن‌ها می‌توان به هشام کلبی، نصر بن مزاحم منقری و ابوالحسن مدائنی اشاره کرد. وی مورد اعتماد مورخان بزرگ و مشهور دیگری چون ابوهلال ثقفی، بلاذری، ابوالفرج اصفهانی و طبری بوده است که اینان در کتاب‌های خود به کتاب‌ها و گزارش‌های ابومخنف بسیار استناد جسته‌اند.<sup>۳</sup>

۵. ابان بن عثمان أَحْمَر بَجَلِي (م. قرن ۲ ق)

وی از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و از اصحاب اجماع است

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: منابع تاریخی شیعه، هدایت پناه، ص ۷۸-۷۹.

۲. برای نمونه رک: میرشریفی، ابومخنف و سرگذشت مقتل وی، مجله آیین بزهوش، ش ۲، ص ۳۱-۴۰؛ یوسفی غروی، وقعة الطف لأبي مخنف، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۷۵ ش.

۳. منابع تاریخی شیعه، هدایت پناه، ص ۱۵۴.

و بی واسطه و با واسطه از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده. ابان با اخبار شاعران، انساب و ایام عرب نیز آشنایی داشت و کتابی در سیره پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نوشته است. با وجود برخی ادعاها مبنی بر فساد مذهب او، رجالیان شیعه وثاقت او را تأیید کرده‌اند.

نجاشی و شیخ طوسی کتابی را از وی نام برده‌اند که بخش‌های «المبتدأ، المبعث، المغازی، الوفاة، السقیفة والرّدة» را در برداشته است و هر بخشی را کتاب می‌نامیدند.<sup>۱</sup> شیخ طوسی طرق متعدد خود را به این کتاب بیان کرده است.<sup>۲</sup>

رسول جعفریان پراکنده‌های کتاب او را از کتاب‌های مختلف استخراج کرده است و انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم آن را با نام «المبعث و المغازی و الوفاة و السیفة و الرّدة» در ۱۳۷۵ ش منتشر کرده است.<sup>۳</sup> به گفته جعفریان محتویات این کتاب سیره است. وی می‌گوید: «با توجه به آن که متأسفانه همه کتاب‌های سیره مستقلی که شیعیان نگاشته‌اند از میان رفته، بازسازی سیره «ابان» را می‌توان قدمی در راه بازشناسی دیدگاه‌های شیعه در زمینه سیره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دانست».<sup>۴</sup>

## ۶. علی بن محمد نوفلی (زنده در ۲۵۰ ق)

ابوالحسن علی بن محمد بن سلیمان بن عبدالله نوفلی، صحابی امام

۱. رجال نجاشی، نجاشی، ص ۱۳؛ الفهرست، محمد بن الحسن، ص ۴۹.

۲. الفهرست، محمد بن الحسن، ص ۴۹-۴۷.

۳. کتاب المبتدأ و المبعث و المغازی و الوفاة و السقیفة و الرّدة، به کوشش رسول جعفریان، قم: انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۴۱۷ ق.

۴. همان، ص ۲۳.

هادی علیه السلام بود<sup>۱</sup> و با آن حضرت علیه السلام<sup>۲</sup> و امام جواد علیه السلام مکاتبه داشت.<sup>۳</sup>

ابوالحسن نویسنده کتاب «الأخبار» از مورخان مشهور شیعی امامی است و مسعودی نام او را در کنار مورخان بزرگی چون ابومخنف، واقدی، هشام کلبی، مدائنی و برخی دیگر می آورد.<sup>۴</sup>

کتاب «الأخبار» به کوشش رسول جعفریان، توسط انتشارات حبيب در قم، به سال ۱۳۸۷ش منتشر شد.

### ۷. یعقوبی (م ۲۸۴ق)

احمد بن ابی یعقوب - ابن واضح - مشهور به یعقوبی از مورخان دانشمند شیعه در قرن سوم هجری است. او از موالی منصور بوده و به کاتب عباسی مشهور است و در عین حال شیعه امامی است. کتاب تاریخ الیعقوبی به عنوان تاریخ عمومی از آن اوست و جلد اول آن درباره تاریخ امتهای پیشین و شاهان متعدد و جلد دوم پیرامون تاریخ عمومی دوره اسلامی تا سال ۲۵۹ق است. او اسناد گفته‌ها را در داخل کتاب نیاورده، اما در آغاز مجلد دوم، برخی از مآخذ خود را یاد کرده است که مشهورترین مورخان قرن دوم و سوم، در میان آنان به چشم می خورد.

او نقل‌هایی از امام صادق علیه السلام در ذکر تواریخ دارد و به ملاحظه عقیده‌ای که داشته، آن دسته از اطلاعاتی را که مورخان اهل سنت شنیع دانسته و نیاورده‌اند، نقل کرده و در عین حال، بی طرفی خود را نیز نشان داده، از این رو کتاب او مورد استناد عمومی واقع شده است.

۱. رجال الطوسی، ص ۴۱۸.

۲. قاموس الرجال، تستری، ج ۷، ص ۵۷۴.

۳. الکافی، کلینی، ج ۷، ص ۳۸.

۴. مروج الذهب، مسعودی، ج ۱، ص ۲۱.

یاقوت، شرح حال مختصری از او آورده و از قول کندی چهار کتاب از او نام برده: کتاب التاریخ و کتابی در اخبار امم سالفه، کتاب أسماء البلدان و کتاب مشکاة الناس لزمانهم<sup>۱</sup> و کتاب البلدان نشانگر فکر بازیک جغرافیدان مورخ است که بسیار پرمحتواست.

یعقوبی در تاریخ خود اطلاعات نجومی قابل ملاحظه‌ای در هنگام اشاره به تاریخ آغاز خلافت هر خلیفه‌ای، ارائه داده است.

#### ۸. ابن عقده (م. ۳۳۲ ق)

احمد بن محمد بن سعید همدانی کوفی معروف به «ابن عقده» شخصیتی جلیل‌القدر و عظیم‌المنزله بوده، در وثاقت نقل حدیث و جلالیت شأن و کثرت حفظ فوق شهرت است. وی زیدی مذهب و جارودی مسلک بوده و براین عقیده مرده است ولی علمای اثناعشریه نام او را در بین روایت و محدثین خویش آورده اند.<sup>۲</sup>

هرچند که صورت ظاهری این کتاب یک کتاب حدیثی و نه تاریخی است اما به دلیل آن که اصل ماجرای یک حادثه تاریخی را بیان می‌کند، به دید یک کتاب تاریخی نیز می‌توان به آن نگریست. این کتاب به همت دو تن از پژوهشگران بازسازی شده است.<sup>۳</sup>

#### ۱-۴-۲. مورخان مشهور اهل تسنن

شرح حال کسانی که به داشتن اطلاعاتی در سیره شهرت دارند و قبل از

۱. معجم الأدياء، حموی، ج ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. رک: جلالی، عبدالمهدی، «ابن عقده و مقام او در حدیث»، علوم حدیث، ش ۲ (۱۳۷۵).

۳. برای مطالعه بیشتر رک: منابع تاریخی شیعه، هدایت پناه، ص ۱۶۷.



ابن اسحاق به این امر توجه داشته‌اند توسط هورفتس در «المغازی الاولى و مؤلفوها»، شاکر مصطفی در «التاریخ العربی و المورخون» و سرگین در «تاریخ التراث العربی» ذکر شده است.

### ۱. عروه بن زبیر (م ۹۴ق)

وی از مهمترین محدثان مدنی است که از صحابه و عایشه نقل‌های فراوانی دارد و منبع مهم زهری<sup>۱</sup> و موسی بن عقبه در سیره است. فرزند او هشام بن عروه، راوی اخبار اوست که اهل مدینه هشام بن عروه را قبول نداشتند.<sup>۲</sup>

واقدی او را «اول من صتف المغازی» دانسته است.<sup>۳</sup>

عروه پس از ازدواج با ام یحیی خواهر مروان، روابط آل زبیر را با مروان محکم تر نمود. ابوهلال ثقفی، عروه را در شمار دشمنان علی بن ابی طالب علیه السلام برشمرده و می‌گوید: وی در مسجد می‌نشست و از علی بدگویی می‌کرد. مشاجره امام سجاد علیه السلام با عروه نیز بر سر همین مسئله بوده است.<sup>۴</sup>

### ۲. محمد بن شهاب زهری (م ۱۲۴ق)

او فرد مهمی از محدثان و فقیهان مدینه است و به خاطر تعلق خاطرش به بنی امیه به شام رفته و بیشتر از همه در خدمت هشام بن عبدالملک قرار گرفت. او روایات مغازی را از افرادی مانند عروه بن زبیر فرا گرفته و خود برای بسیاری این روایات را نقل کرده است.<sup>۵</sup>

۱. تهذیب التهذیب، عسقلانی، ج ۷، ص ۱۸۰ تا ۱۸۴؛ تاریخ التراث العربی، سرگین، جزء ۲، ص ۷۱.

۲. تذکره الحفظ، ذهبی، ج ۱، جزء ۱، ص ۱۴۵.

۳. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۵، ص ۱۳۳؛ البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۹، ص ۱۰۷.

۴. زبیریان و تدوین سیره نبوی، هدایت پناه، ص ۴۵.

۵. تاریخ التراث العربی، سرگین، ج ۱، جزء ۲، ص ۷۴ تا ۷۹ و ۷۱.

او از نواصب و عاملان بنی امیه بود که از نظر علمی برای بنی امیه مشروعیتی ایجاد کرد و شیخ طوسی در کتاب رجال خود از او به نام «عدو» یاد کرده است. نامه امام سجاد علیه السلام برای زهری مؤید گفته شیخ طوسی است. آن جا که می فرماید: آیا چنان نیست که تو را دعوت کردند و قطبی برای چرخاندن ستم خود ساختند و تو را پلی قرار دادند تا از آن به سوی بلاهایشان عبور کنند و تو را نردبان گمراهی خود نمودند و تو را در باره علمای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم به شك انداختند...<sup>۱</sup>.

### ۳. موسی بن عقبه (م ۱۴۱ق)

وی از پیشگامان در مغازی بوده که بیشترین تلاش علمی او در مغازی رسول و خلفای راشدین بوده و تاریخی نیز بر حسب سنوآت نوشته و به گفته «سزگین» مغازی او متکی بر زهری است.

او از شاگردان زهری، بوده و در مدینه می زیسته<sup>۲</sup> و بیهقی بخش عمده مغازی او را در «دلائل النبوة» آورده است. روایت او از اخبار سیره تفاوت قابل ملاحظه‌ای با نقل‌رهای ابن اسحاق دارد.

این نشانگر آن است که با وجود آن که زهری استاد ابن اسحاق و موسی بن عقبه بوده، تحقیقات شخصی آنها و گزینش نقل‌های درست، توسط خود آنها تأثیر زیادی در شکل‌گیری سیره آنها داشته است. موسی بن عقبه از موالی آل زبیر بوده است.<sup>۳</sup> مالک بن انس و یحیی بن معین و احمد بن حنبل مردم را دعوت به خواندن مغازی او می کردند.<sup>۴</sup>

مالک، سیره منظم موسی بن عقبه را صحیح‌تر از سیره دیگران، به ویژه

۱. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله و سلم، ابن شعبه حزانی، ص ۲۸۲.

۲. تاریخ التراث العربی، سزگین، ج ۱، جزء ۲، ص ۸۴.

۳. تذکره الخفای، ذهبی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. همان.

ابن اسحاق می دانسته و از ابن اسحاق نفرت داشته است. حاجی خلیفه نیز چنین نقل کرده است: مغازی موسی بن عقبه أصحّ المغازی می باشد.<sup>۱</sup>

#### ۴. محمد بن اسحاق (م ۱۵۰ یا ۱۵۱ق)

او نویسنده اولین سیره نسبتاً جامع و مدوّنی است که بعد تاریخی آن کاملاً آشکار بوده و صرفاً خصیصه دینی ندارد.

کسانی قبل از او به این امر توجه داشته اند، اما چون مانند ابن اسحاق کار خود را سرو سامان نداده اند تا حدودی از قلم افتاده و سیره ابن اسحاق به عنوان يك الكوی تمام عیار از طرف مورخان اهل تسنن پذیرفته شد و اخبار دیگری که بعدها گردآوری شد، اغلب به عنوان حواشی سیره ابن اسحاق تلقی گردیده و سیره او همچنان به عنوان محور باقی ماند، به طوری که شافعی مردم را در سیره نیازمند ابن اسحاق می دانست.<sup>۲</sup>

ابن اسحاق، دانش خود را از مدینه گرفته و همان گونه که قبلاً اشاره شد، معلوم شد که عالمان و راویان مدینه این اطلاعات را به کمک چه مآخذی گردآوری کرده اند؛ لذا گفته «بروکلمان» را که «احادیث ابن اسحاق همه به اهل مدینه برمی گردد»<sup>۳</sup> به راحتی می توان پذیرفت.

او کتاب دیگری به نام اخبار الخلفاء نگاشته که نقلهایی از آن بر جا مانده است.<sup>۴</sup> ابن اسحاق از قرآن و روایات شأن نزول، بهره کافی گرفته، اما

۱. كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون، حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۷۴۷.

۲. تاریخ بغداد أو مدینه السّلام، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ داراحیاء التراث العربی، ابو محمد علی بن محمد بن سعید ابن حزم، ج ۱، ص ۲۲۷.

۳. تاریخ الادب العربی، بروکلمان، ج ۳، ص ۱۱.

۴. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۷، ص ۳۲۱ و ۳۲۲؛ تاریخ التراث العربی، سزگین، ج ۱، جزء ۲، ص ۹۰.

نقل‌ها همان نقل‌های رسمی مدینه است که محصور در چارچوب انگیزه‌های خاص مذهبی بوده و این نقطه ضعف اساسی سیره اوست که اتکاء صرف به روایات مدینه و انعکاس همان دیدگاه داشته و لذا تنها بازگوکننده بخشی از روایات سیره است. چون در سایر شهرها نیز روایات سیره در دست صحابه‌ای که به آن شهرها رفته بودند، وجود داشته که مورد استفاده او واقع نشده است. تعبیرات مبهمی از این قبیل که «اهل علم مرا روایت کرده‌اند» یا «این گونه تصور کرده‌اند» یا حتی اظهار تردید با جمله «الله اعلم» نشانه آن است که او به هنگام کمبود منابع برای تکمیل ساختار بحث تاریخی خود از هر شاهدی بهره گرفته است و از جمله اشعار ابن اسحاق است که عده‌ای در درستی آن تردید داشته‌اند و ابن هشام فقط يك پنجم اشعار او را نقل کرده است.

او افزون بر اخذ از زهری، از وابستگان به آل زبیر، فراوان نقل کرده که تأثیر آل زبیر را در شکل‌گیری سیره نشان می‌دهد. از جمله آن افراد یزید بن رومان (از موالی عروه)، هشام بن عروه، عمر بن عبدالله و محمد بن جعفر فرزندان برادران عروه و یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر می‌باشند.

او تحت تأثیر رایان یهودی، مسیحی یا مسلمان متأثر از اهل کتاب واقع شده و کتاب «المبتدأ» را از طریق آنان و با استفاده از مآخذ اهل کتاب نوشته است. او بیست سال آخر عمر خود را در دوره بنی عباس گذراند و سیره خود را به منصور یا مهدی عباسی در زمان ولایت عهدی پدرش تقدیم کرد و به همین دلیل به طور جزئی باید در مسائل مربوط به خاندان عباس بن عبدالمطلب تجدید نظر کرده باشد.<sup>۱</sup>

۱. تاریخ بغداد أو مدینة السلام، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۲۱۹؛ داراحیاء التراث العربی، ابومحمد علی بن محمد بن سعید ابن حزم، ج ۱، ص ۲۲۱.

متن تهیه شده توسط ابن اسحاق به دست ما نرسیده و تنها تهذیب آن توسط عبدالملک بن هشام (-۲۱۳ یا ۲۱۸ق) در دسترس ماست. او آن گونه که در مقدمه آورده، مطالب بی ارتباط با پیامبر ﷺ و برخی از اشعار را که شنیع می دانسته حذف کرده و آنها را تحت عنوان «زوائد» نامیده است.

#### ۵. واقدی (م ۲۰۷ق)

محمد بن عمرو واقدی از مورخان اواخر قرن دوم و از اهل مدینه است.<sup>۱</sup> او علاوه بر بهره گیری از مآخذ مکتوب در اواخر قرن دوم، هنوز در جست و جوی نوادگان صحابه برای یافتن اخبار جدیدی از آنها بوده است. کتاب او المغازی نام دارد که از لحاظ گستردگی، مفصل تر از سیره ابن اسحاق در مغازی است. علاوه بر آن هسته اصلی کتاب الطبقات الکبری از ابن سعد نیز از آن واقدی است و خود او نیز کتابی به نام طبقات داشته است.

روایات واقدی، مسند است. اگر چه گاه اسناد را در یکدیگر آمیخته و موجب شده است که نقلهای اشخاص تعیین نشود. او دوران دانش اندوزی را در مدینه گذرانده و در سال ۱۸۰ ق به بغداد رفته است.

ابن سعد، کاتب وی، درباره اش گفته است: «او دانای به مغازی، سیر، فتوح و اختلاف مردم در احکام و حدیث بوده است».<sup>۲</sup>

واقدی در بغداد در دستگاه خلافت عباسی به کار قضا اشتغال داشته و

۱. تاریخ التراث العربی، سزگین، ج ۱، جزء ۲، ص ۱۰۰.

۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۴۲۲.

کما بیش از امتیازات ویژه همکاری با خلافت برخوردار می‌شده!<sup>۱</sup> اواز موالی عباسیان شمرده شده است.<sup>۲</sup>

اهل تسنن از نظر توثیق به او اعتماد ندارند و شیخ مفید او را متمایل به مذهب عثمانی دانسته، در عین حال به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بی‌علاقه نبوده است.<sup>۳</sup>

### ۶. ابوالحسن مدائنی (م ۲۲۴ق)

علی بن محمد بن عبدالله مدائنی از معدود کسانی است که مورد اعتماد اهل تسنن واقع شده است. یحیی بن معین و خطیب بغدادی او را موثق دانسته‌اند.<sup>۴</sup> در حالی که روایات مسند او بسیار محدود است. تألیفات او گسترده و اختصاص به دوران اسلامی دارد. از این تألیفات چیزی برجای نمانده، اما طبری و ابن ابی الحدید نقلهای فراوانی از او آورده‌اند.

تألیفات او صرفاً تاریخی نبوده، بلکه آثار ادبی فراوانی داشته که نام آنها در فهرست ابن الندیم آمده و ابن الندیم تألیفات او را این گونه موضوع‌بندی کرده است: اخبار خلفا، حوادث، فتوحات، اخبار عرب، اخبار شعرا.

از آن جا که مدائنی در بصره رشد یافته، گرچه بعدها به مداین رفته، نباید از گرایشات عثمانی موجود در بصره بی‌بهره مانده باشد، لذا راوی اخبار عوانة بن حکم نیز که به گفته یاقوت «عثمانی الهوی» بوده همین مدائنی است.

او در برخی از مسائل سیره نوشته‌های جالبی داشته که امروزه اثری از آنها

۱. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۵، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. وفيات الأعيان و أنباء الزمان، ابن خَلِّكان، ج ۴، ص ۳۴۸.

۳. قاموس الرجال، تستری، ج ۸، ص ۳۲۵.

۴. تاریخ بغداد أو مدینة السَّلام، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۵۵؛ لسان المیزان، عسقلانی،

ج ۴، ص ۲۵۳.

بر جای نمانده، اما نام آن رساله‌ها نشانگر محتوای آنهاست. مانند: کتاب تسمیه الذین یؤذون النبی ﷺ و کتاب فتوح النبی ﷺ.

### ۷. ابن سعد (م ۲۳۰ ق)

محمد بن سعد بن منیع زهری بصری مشهور به کاتب واقدی است. مشهورترین کار او الطبقات الکبری است و حاجی خلیفه آن را بزرگترین نوشته در طبقات روایت دانسته است.<sup>۱</sup>

این کتاب آگاهی‌های جامع و گسترده‌ای درباره صحابه و تابعین و علماء تا زمان خود ارائه داده است. ابن الندیم طبقات او را برگرفته از آثار واقدی، کلبی، هیشم بن عدی و مدائینی دانسته است. نگاهی به اسناد موجود در کتاب، نشانگر سهم عمده واقدی در آن است. مؤلف از آثار مکتوب موسی بن عقبه و ابومعشر در سیره بهره گرفته است.<sup>۲</sup>

ابن سعد مقید است تا اسناد نقلها را ذکر کند و این مطلب حتی در جزییات نیز که در باره توصیف ویژگی‌های شخصی افراد است، رعایت شده، گرچه داخل کردن اسناد درهم در این کتاب نیز وجود دارد. ذهبی از قول ابوحاتم، او را راستگو دانسته و خواسته است تا گفته یحیی بن معین را که نسبت کذب به او داده توجیه کند و در همه حال او را قابل اعتماد معرفی کند.<sup>۳</sup>

ابن سعد در آغاز، ساکن مدینه بوده، ولی بعدها به دیگر شهرها از جمله بغداد رفته است. کتاب الطبقات الصغیر نیز از او باقی مانده است و الطبقات الکبری که بار اول در لیدن و بار دوم در بیروت چاپ شده، ناقص است

۱. (و کتابه هذا اعظم ما صنف فیه)؛ کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۰۹۹.

۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴، ص ۱۲۹.

۳. میزان الإعتدال فی نقد الرجال، ذهبی، ص ۵۶۰، شماره ۷۵۸۸.

ویک جلد با عنوان متمم طبقات در عربستان انتشار یافته؛ قسمت دیگر آن نیز در مجله تراثا، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ چاپ شده که مربوط به شرح حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از قسمت چاپ نشده طبقات است.

ابن سعد در طبقات از منابع مکتوب بی‌شمار پیش از خود بهره گرفته که در جای جای کتابش به آنها اشاره می‌کند و بعید است که نوشته‌های بعدی به‌طور گسترده از منابع شفاهی بهره گرفته باشند، جز آن که از استادان و مشایخ خود، به‌طور شفاهی نقل کنند.

#### ۸. بلاذری (م ۲۷۹ق)

احمد بن یحیی بن جابر بن داود بلاذری از مهمترین مورخان و نسب شناسان قرن سوم است. ابن الندیم از او و آثارش یاد کرده و او را از مترجمان کتابهای فارسی به عربی دانسته است.<sup>۱</sup>

یاقوت با تفصیل بیشتری از او یاد کرده و از ذکر مشایخ او توسط یاقوت چنین برمی‌آید که بلاذری دانش خود را از محدثان شامی و عراقی برگرفته است.<sup>۲</sup> او اهل شعر بوده و بیشتر هجویات می‌گفته و یکی از ندیمان متوکل عباسی بوده است.<sup>۳</sup> دو کتاب با ارزش از او به جای مانده است:

۱- فتوح البلدان اثری است که مورد ستایش مسعودی واقع شده و موضوع آن سیر فتوحات در قرون اولیه اسلام است.

۲- انساب الاشراف، تاریخ دوران اسلامی را در قالب نسب‌شناسی آورده

۱. و كان احد النقلة من الفارسی الى اللسان العربی؛ الفهرست، ابن الندیم، جزء ۳، فن ۱، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲. معجم الأدباء، حموی، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱.

۳. (كان شاعراً وله اهاج كثيرة... ذكره الصواف في نداء المتوكل)؛ لسان المیزان، عسقلانی، ج ۱، ص ۳۲۳.



است که يك جلد آن در تاریخ پیامبر ﷺ، دو جلد آن درباره امویان، زبیریان و يك جلد درباره بنی عباس و دو جلد درباره علویان می باشد.

#### ۹. ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۲ق)

او ایرانی و در درجه اول ریاضیدان و منجم و پس از آن مورخ بوده است. اثر مهم او به نام اخبار الطوال بسیار با ارزش است. کتاب او شامل سه قسمت است: بخش اول، اخبار انبیا و ملوک گذشته. بخش دوم، اخبار ایران. بخش سوم، اخبار دوران اسلامی تا سال ۲۲۷ ق. کتاب او از جمله تواریخ عمومی است که در دوران رشد تاریخ نگاری اسلامی در کنار تاریخ یعقوبی و نیز تاریخ خلیفه بن خیاط پدید آمده است.

بخش عمده اخبار این کتاب در باره عراق و تحولات کوفه است و از این جهت حوزه نوشته او به نوشته های ابومخنف (-۱۵۷ق) که درباره حوادث عراق و جنگهای مهم آن منطقه تک نگاری هایی داشته نزدیک است، گرچه دینوری درباره دوران پس از بنی امیه نیز مطالب قابل توجهی دارد.

او در کتابش به سیره پیامبر ﷺ نپرداخته و تنها از فتوحات وارد بحث اخبار دوره اسلامی شده است. ابن الندیم آثار دینوری را برشمرده و دانش او را برگرفته از بصری ها و کوفی ها دانسته و او را موثق شمرده است.<sup>۱</sup>

#### ۱۰. طبری (م ۳۱۰ق)

ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (-۲۲۴ یا ۲۲۵ق) از مورخان نامی دوران اسلامی است. کار عمده او در فقه بوده، اما دو اثر مشهور او در تفسیر و تاریخ، شهرت به سزایی به او بخشیده است.

۱. (و ثقۀ فیما یرویه، معروف بالصدق)؛ الفهرست، ابن الندیم، جزء ۲، فن ۳، ص ۸۶.

او بنیان گذار مذهب فقهی خاصی است که پیروانی نیز تا یک قرن پس از خود داشته و ابن‌الندیم او را جزء فقها به حساب آورده نه مورخان.<sup>۱</sup>

اثر قابل ملاحظه فقهی و روایی او که نا تمام مانده بعنوان تهذیب الآثار است که در گذر زمان برجای مانده است. تاریخ او از همان ابتدا مقبولیت عام یافت و ابن خَلِّکان کتاب او را "أصح وأثبت" کتب می‌داند.<sup>۲</sup> مقبولیت این کتاب از نظر جامعه اهل تسنن، که مربوط به ویژگی های کتاب از حیث تفصیل و استناد و متعادل بودن آن است، موجب شد تا کتابهای تاریخی بعدی، بر نقلهای آن تکیه کرده و خلاصه‌ای از آن را بیاورند. ابن اثیر و ابن کثیر نیز چنین کاری را کرده‌اند.

طبری در آغاز کتاب با اشاره به این که نقلها را مستند آورده، خود را به خاطر نقل مطالب نادرست تبرئه کرده است. چنین مطلبی در عین این که سبب حفظ حجم زیادی از نقلهای تاریخی است، به دلیل گزینش های نادرست طبری، به خصوص نقل از دروغگویانی چون سیف بن عمر به حق مورد انکار برخی از محققان قرار گرفته است!<sup>۳</sup>

موضع دینی طبری در تاریخ‌نگاری و گزینش اخبار کاملاً آشکار است و در مواردی از جمله قتل عثمان، از نقل آن خودداری کرده است.

آنچه از برخی تألیفات طبری در اواخر حیات او برمی‌آید، احتمال تغییر موضع دینی اوست. از جمله کتاب الولاية فی جمع طرق حدیث "من کنت مولاة فعلی مولاة" که حدیث غدیر را در این کتاب از هفتاد و پنج طریق روایت

۱. الفهرست، ابن‌الندیم، جزء ۲، فی اخبار الفقهاء، فن ۷، ص ۲۹۱.

۲. تاریخه أصح التواریخ و أثبتها؛ وفيات الأعيان و أنباء الزمان، ابن خَلِّکان، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. برای نمونه علامه عسکری در کتاب «عبدالله بن سبا» به نقد روایات سیف بن عمر در کتاب تاریخ طبری پرداخته است.

کرده است و مناقب فراوان دیگری به آن افزوده است.<sup>۱</sup>

طبری از مکتوباتی بهره گرفته که امروزه در دسترس ما نیست و از این جهت مطالب تازه فراوانی برای ما دارد که در سیره ابن اسحاق موجود نیست، از جمله بخش سیره النبی در کتاب طبری که از ابن اسحاق و دیگران روایاتی را در سیره جمع آوری کرده که برای ما در شمار منابع دست اول است.<sup>۲</sup>

### ۱۱. علی بن الحسین مسعودی (م ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق)

او در دوران رشد دانش تاریخ، می زیسته و از مهمترین اقدامات او، سفر دور و دراز او به خارج از مرزهای کشورهای اسلامی است که به قصد جمع آوری اخبار پیرامون ملل صورت گرفته است. برداشت های جامعه شناسانه او نیز در مروج الذهب به چشم می خورد.

او کتابهای متعددی نگاشته است که مروج الذهب از آنها یاد می کند و مهمترین آنها اخبار الزمان می باشد که تنها جزء کوچکی از آن باقی مانده است.<sup>۳</sup> ابن حجر از او یاد کرده و با ملاحظه مطالبی که در کتابهای او وجود دارد او را شیعی معتزلی دانسته<sup>۴</sup> و بسیاری از محققان نیز درباره تشیع او بحث کرده اند.<sup>۵</sup> لازم به ذکر است که لقب «شیعه» در طول زمان به اعتقادات مختلفی اطلاق می شده است.<sup>۶</sup>

۱. مجله تراننا، شماره ۲۱، ۱۷۱ تا ۱۷۴.

۲. برای مطالعه بیشتر درباره اعتبار علمی آثار طبری، بنگرید به: نقدی بر رویکرد طبری در کتمان و تحریف فضائل اهل بیت (علیهم السلام) در دو اثر تاریخی و تفسیری خویش، مرتضی فرج پور، دوفصلنامه علمی پژوهشی، شماره ۹، ۱۳۹۲ ش.

۳. تاریخ التراث العربی، سرگین، ج ۱، جزء ۲ فی التدوین التاريخی، ص ۱۸۰ تا ۱۸۴.

۴. لسان المیزان، عسقلانی، ج ۴، ص ۲۲۵.

۵. المشتهر بین العامة بشیعی المذهب؛ روضات الجنات فی أحوال العماء و السادات، خوانساری اصفهانی، ج ۴، ۲۸۱ تا ۲۹۱.

۶. برای مطالعه بیشتر رک: «شیعه» و «تشیع»؛ مفهوم شناسی، ماهیت و خاستگاه، علی آقا نوری، شیعه شناسی، شماره ۱۱، ۱۳۸۴ ش.

کتاب «اثبات الوصیة» به او نسبت داده شده که احتمالاً از شخص دیگری که هم نام اوست می‌باشد. کتاب «التنییه و الاشراف» او نیز در تاریخ عمومی جهان اسلام به چاپ رسیده است و ابن الندیم که معاصر اوست، برخی از آثار او را نام برده است.<sup>۱</sup>

### ۱-۵. تحریف در سیره نویسی

عوامل گوناگونی موجب گردید تا در کنار علاقه شدیدی که به حفظ سیره رسول خدا ﷺ و جزئیات آن وجود داشت، تمایل به تحریف اخبار سیره نیز پدید آید که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم.

#### ۱-۵-۱. تمایلات ناشی از دسته‌بندی‌های سیاسی و فرقه‌ای و مانند آن

یکی از مهمترین عوامل و زمینه‌های مؤثر در تحریف سیره، اختلافات و تعصبات قومی و قبیله‌ای است. توجه به این نکته ضروری است که پس از رحلت پیامبر ﷺ، در میان قریش اختلافاتی در مسایل سیاسی به وجود آمد و شدت این نزاع در سال ۴۱ ق و پس از روی کار آمدن بنی امیه و دفاع آنها از میراث خلفای نخستین، در برابر امیرالمؤمنین علی عنه السلام و انصار می‌توانست نگرش گروه‌ها را در باره حوادث عهد آغازین اسلام و گروه‌های موافق و مخالف با رسول خدا ﷺ، متفاوت از هم شکل دهد.

در این راستا نمونه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد بخشی از تحریف‌های سیره، ناشی از گرایش است که در تعظیم برخی از جناح‌ها و تخریب برخی دیگر تلاش کرده است. بعنوان مثال:

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر فی تحف الاشراف و الملوك و اسماء القربان، ذخائر العلوم، الإستذکار، التاريخ فی اخبار الأمم من العرب والعجم و کتاب رسائل؛ الفهرست، ابن الندیم، جزء ۳، فن ۳، ص ۱۷۱.

۱- هشام بن عبدالملک اموی که از ۱۰۵ تا ۱۲۵ ق خلافت کرده، به اعمش (-۱۴۸ق) که گرایشات شیعی داشته نوشت: «برای من فضایل عثمان و زشتی های علی را بنویس» اعمش در پاسخ او پس از این که نامه هشام را در دهان گوسفندی گذاشت چنین نوشت:

«اگر تمام مناقب اهل زمین برای عثمان و زشتی های آن برای علی علیه السلام باشد، برای تو نفع و ضرری ندارد»<sup>۱</sup>.

۲- معمر از ابن شهاب زهری در باره کاتب معاهده حدیبیه سؤال کرد، او گفت: «علی علیه السلام». آن گاه خندید و ادامه داد: «اگر از اینان (بنی امیه) سؤال کنید خواهند گفت عثمان»<sup>۲</sup>.

۳- مدائینی نیز آورده که ابن شهاب زهری به من گفت: زمانی خالد بن عبدالله قسری (-۱۲۶ق) حاکم اموی عراق از من خواست تا کتابی در انساب برای او بنویسم. من از نَسَب مُضَر آغاز کردم. چندی بعد گفت: «آن را رها کن و برای من سیره بنویس». به او گفتم: «درباره اخبار علی بن ابی طالب چه کنم؟ آیا آنها را بنویسم؟» گفت: «نه مگر آن چه او را در قعر جهنم نشانَد»<sup>۳</sup>. کنایه از این که در مذمت او باشد.

۴- اصرار معاویه در حذف فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می توانست روایات سیره را تا آن جا که مربوط به نقش آن بزرگوار می شد، دست کاری کند. زمانی که

۱. (فلو كان لعثمان مناقب أهل الأرض ما نفعتك ولو كانت بعلى مساوي أهل الأرض ما ضرتك)؛ داراحیاء التراث العربی، ابن العماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. المصنّف عبدالرزاق، صنعانی، ج ۵، ص ۳۴۳، ش ۹۷۲۲.

۳. الأغانی، اموی اصفهانی، ج ۲۲، ص ۲۱؛ (فقلْتُ له: فإنه يَمْزِيءُ الشَّيْءَ مِنْ سِيَرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صلوات الله عليه - فأذكره، فقال: لا إلا أن تراه في قعر الجحيم. لعن الله خالدًا ومن ولاه وبتحهم و صلوات الله على اميرالمؤمنين).

صعصعة بن صوحان اصرار به نقل فضایل امام داشت، مغیره بن شعبه - حاکم کوفه - به او گفت: «ما این فضایل را بهتر از تو می‌شناسیم، اما اکنون این سلطان (معاویه) غلبه کرده و ما را بر آن داشته تا نزد مردم از علی علیه السلام عیب جویی کنیم بسیاری از آنچه که به ما دستور داده شده کنار گذاشته و آنچه را ناچاریم اظهار می‌کنیم، تا جانمان محفوظ بماند، شما نیز اگر قصد نقل فضایل علی علیه السلام را دارید، به طور سری در منزلتان نقل کنید»<sup>۱</sup>.

۵- ابن ابی الحدید فصلی را به احادیث جعلی که به تحریک معاویه و بر ضد علی علیه السلام ساخته شده، اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

۶- احمد امین نیز تأیید نموده که بیشتر احادیثی که در فضایل صحابه روایت شده، در عهد بنی امیه و به قصد تقرب به آنان ساخته شده، مانند روایتی که در صحیح بخاری آمده است: «شخصی از براء بن عازب پرسید، آیا علی علیه السلام در بدر شرکت داشت؟»<sup>۳</sup>

در چنین فضایی باید آن چه که در سیره، به صحابه مهم نسبت داده شده مورد ارزیابی قرار گیرد.

۷- نمونه‌ای از تعصبات قبیله‌ای، برخی را بر آن داشت تا از خود، قصه‌های تاریخی و احادیث دینی در فضایل و برتری قبیله‌ای خویش بسازند و آن را به عنوان سند افتخار به رخ خصم بکشند. از جمله احادیث سیف بن عمر تمیمی (م ۱۷۰ق) است که علمای رجال او را زندق و مانوی

۱. تاریخ طبری، طبری، ج ۵، ص ۱۸۹؛ (فأنک لست بذاکر من فضل علیّ شیناً أجهله، بل أنا أعلم بذلک، ولکن هذا السلطان قد ظهرو قد أخذنا یاظهار عیبه للناس، فتحن ندع کثیراً ممّا أمرنا به و نذکر الشئی الذی لا نجد منه بدءاً...).

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۳.

۳. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۵.

مذهب دانسته‌اند و دانشمندان بر این موضوع متفقند که او افسانه ساز و دروغ پرداز بوده است. دو کتاب او بنام جمل و فتوح از اهمّ مصادر تاریخ اسلام قرار گرفته و تا به امروز مورد استناد واقع شده است. وی گروه زیادی از فرماندهان سپاه، صحابی، تابعین و راویان احادیث نبوی را در کتابهای خود آفریده که هیچ‌کدام را در خارج از افسانه‌های او نمی‌توان یافت. و نیز شاعران در اشعار حماسی خود از مجد و افتخارات قبیله مُضَر به طور عموم و تیره بنی تمیم به خصوص، دادِ سخنوری داده‌اند و پیروزیهای جنگی و حقیقی را که به وسیله افرادی غیر از قبیله مُضَر به دست آمده، به فرماندهی یکی از افراد قبیله مُضَر نشان داده‌اند، اعم از آن که این فرد حقیقی یا خیالی باشد.<sup>۱</sup>

او عمل تاریخی در خور ملامت را که از جانب افراد قبیله مُضَر سرزده، به فرمان تعصّب قومی به شخصی غیر مُضَری نسبت داده است. نمونه آن، دشمنی عایشه و طلحه و زبیر علیه عثمان است<sup>۲</sup> که به کشتن او منجر شده و سیف با ساختن افسانه عبدالله بن سبا، حقایق مسلم تاریخی را دگرگون و دامان مُضَریان (شمال‌نشینان شبه جزیره) را از آلودگی پاك ساخته و در خیال خود، آن را به ابن سبا که از صنعاى یمن برخاسته و در تمام شهرهای اسلامی چون مصر، کوفه و بصره سفر کرده و در همه جا مردم را به قیام علیه فرماندهان خود برانگیخته، نسبت می‌دهد و برای کسی شبهه‌ای نمی‌گذارد که افراد قبایل یمانی و قحطانی همگی در آشوب و بد جنسی بی نظیرند، و افرادی نظیر عمار یاسرو عبدالرحمن عدیس و مالک اشتر که قحطانی هستند را از پیروان عبدالله بن سبا یهودی و آلت

۱. یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، عسکری، ج ۱، ص ۹۴.

۲. همان.

فعل و اراده او به حساب آورده است.<sup>۱</sup> و از آن جا که افسانه‌های سیف، همگام با مصالح صاحبان زور و قدرت و طبق ذایقه عموم مردم و همراه با تعصب قبیله‌ای ساخته شده، احادیث او در بسیاری از مدارک اسلامی راه یافته است.

۸- تأثیر منافع خاندان زبیر در سیره‌نگاری نیز نمونه دیگری از تعصبات قبیله‌ای می‌باشد. برخی از سیره‌نویسان از خاندان زبیر بوده و در بخش‌هایی که به آنها مربوط بوده، از جمله اخبار مربوط به ورقه بن نوفل یا نقش زبیر در غزوات، باید احتیاط بیشتری نمود. یکی از این راویان، هشام بن عروه بن زبیر است که از استادان ابن شهاب زهری بوده و اخبار سیره را از پدرش عروه یا از برخی موالی آل زبیر و یا از عایشه نقل کرده است. عایشه خاله او بوده و به دلیل نفوذ زیادش در چند دهه نخست هجری، تعداد زیادی روایت در اخبار سیره گزارش کرده است.

۹- تأثیر منافع آل عباس در سیره‌نگاری را نیز باید نمونه دیگری از تعصبات قومی دانست. درباره اخبار خاندان عباس و نقش او، در عصر نخست اسلامی نیز باید احتیاط لازم را نمود و بنابراین آنچه که برخی از محققان اشاره کرده‌اند، ابن اسحاق، تعدیلاتی در سیره خود به نفع آل عباس به وجود آورده است و این بدان دلیل است که او سیره خود را به منصور یا مهدی عباسی تقدیم کرده است.

### ۱-۵-۲. تأثیر دشمنی با انصار

دشمنی بنی امیه با انصار، در تحریف سیره، تأثیر کلی داشته هر چند که کثرت راویان انصاری و نیز عدم شدت دشمنی با برخی از آنها، به



مقدار زیادی موقعیت آنها را در سیره تثبیت نموده است. در منابع سیره، به هجوانصار توسط بنی امیه و شاعران وابسته به آنها تصریح شده است.<sup>۱</sup> و آمده است که معاویه و یزید، اخطل (شاعر) را بر هجوانصار تحریک می‌کردند.<sup>۲</sup> برخورد معاویه با انصار تا آن جا بود که اولقب انصار را برای آنها نمی‌پسندید.

و این دشمنی علاوه بر آنچه در عصر رسول خدا ﷺ میان قریش کافر با انصار، روی داده بود، به سبب کشته شدن خلیفه سوم در مدینه و عدم حمایت انصار از وی بود که بعدها بنی امیه در واقعه حرّه در سال ۶۳ ق آن را تلافی کردند.

نتیجه این دشمنی در سیره نویسی، روایتی است که زبیر بن بکار (-۲۵۶ ق) از اهالی مدینه و از زبیر در کتاب الأخبار الموفقیات خود گزارش کرده است، او می‌گوید: «سلیمان بن عبدالملك در دوران ولایت عهدی، ضمن سفر حج به مدینه آمد و از آثار اسلامی آن جا دیدار کرد. در این ضمن، اظهار علاقه کرد تا سیر و مغازی رسول خدا ﷺ نگاشته شود. ابان بن عثمان، سیره‌ای را که خود نوشته بود نزد او آورد. او به ده کاتب دستور داد که نوشته او را استنساخ کنند، اما پس از ملاحظه آن و دیدن نام انصار در جریان بیعت عقبه و جنگ بدر گفت: «من چنین فضیلتی برای آنان سراغ نداشتم، یا خانواده من حقوق آنها را پایمال کرده‌اند یا آنان چنین نبوده‌اند» و به دنبال این مطلب از آنان خواست تا آنچه استنساخ شده بود را در آتش بسوزانند و گفت نیازی به آن ندارد، مگر آن که با پدرش عبدالملك مشورت کند، در آن صورت استنساخ مجدد

۱. الأخبار الموفقیات، قرشی، ص ۲۲۷ و ۲۲۸، حدیث ۱۳۳ و ۱۴.

۲. (فارسل الیه فهجا الأنصاری و قال فیہ: ذهبت قریش بالمکارم کلها واللؤم تحت عمانم الانصار)؛ عقد الفرید، ابن عبد ربه، بی تا: ج ۶، ص ۱۴۷.

کتاب کار دشواری نخواهد بود. پس از مشورت با پدر، عبدالملک به او گفت: «به کتابی که در آن از برتری ما یاد نشده چه نیازی داری»؟<sup>۱</sup>

بدین ترتیب چنین به دست می‌آید که خاندان اموی نه تنها تحمل فضایل اهل بیت رسول خدا ﷺ را نداشتند، بلکه از آن چه ضمن آن، تنها نام انصار در بیعت عقبه یا جنگ بدر برده شده بیزار بوده و آن را آتش زدند.<sup>۲</sup>

### ۱-۵-۳. اعتقاد به عدالت تمام صحابه

اعتقاد به عدالت صحابه به ویژه خلفا، سیره‌نگاران را برآن داشته که از ذکر آن چه برخلاف این باور است، پرهیز کنند. به عنوان نمونه، ابن هشام درباره این خبر که «مُعْتَب بن قشیر» در ایام جنگ خندق در شمار منافقان بوده، می‌گوید: «این قول درست نیست و دلیل آن این است که او از اصحاب رسول خدا ﷺ در جنگ بدر بوده است».<sup>۳</sup> نیز در نقلی آمده است: «پس از بازگشت مهاجران از حبشه، عمر اسماء بنت عمیس را دید و به او گفت: ما در هجرت بر شما پیشی جستیم و از شما افضل هستیم، اسماء خدمت رسول خدا ﷺ رفت و سخن عمر را برای رسول خدا ﷺ بیان کرد و رسول خدا ﷺ خطاب به اسماء فرمود: «بل اَنتُم هاجرتم مَرتین».<sup>۴</sup> این روایت را ابن ابی شیبیه در دو مورد از شعبی نقل کرده که در یک روایت نام آن شخص عمر ذکر شده و در روایت دیگر نیامده و دلیل آن این است که رسول خدا ﷺ به سخن عمر اعتنایی نفرموده است.<sup>۴</sup> و نمونه دیگر،

۱. الأخبار الموقفات، قرشی، ص ۳۳۱ تا ۳۳۴.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: انصار و سقیفه، ابراهیم خراسانی پاریزی، فصلنامه مطالعات قرآن و حدیث سفینه، شماره ۷۶، ۱۴۰۱ق.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۳، ص ۲۲۲.

۴. المصنف فی الأحادیث والأثار، ابن ابی شیبیه، ج ۷، ص ۳۵۱، ش ۳۶۶۳.

روایت ابن عباس در باره برخورد عمر با رسول خدا ﷺ در روز حدیبیه است که عمر گفت:

«ارْتَبْتُ اِرتِبا بآلِمْ اُرتبه منذ أسلمت الا يومئذٍ ولو وَجَدْتُ ذلك اليوم شيعةً تخرج عنهم رغبةً عن القضية لخرجت»<sup>۱</sup>.

«در آن روز خیال و شك و تردیدی برایم حاصل شد که از آغاز مسلمانی خود تا آن روز گرفتارش نشده بودم و اگر در آن روز کسانی رامی یافتم که به واسطه آن، دست از مسلمانی برمی داشتند، من هم دست برمی داشتم».

در نقلی آمده که پس از حدیبیه یکی از اصحاب رسول خدا ﷺ از روی اعتراض از حضرت پرسید: "آیا این فتح بود؟" و پیامبر پاسخ مثبت دادند.<sup>۲</sup>

همین روایت از طریق زهری نقل شده و ضمن آن به جای یکی از اصحاب، نام عمر به عنوان معترض ذکر شده است.<sup>۳</sup>

نظیر همین تحریف در روایت مربوط به یوم الخمیس گزارش شده که در یک نقل نام شخصی که مانع آوردن کاغذ و قلم شده آمده، اما در روایت دیگر، با عنوان «قالوا» نقل شده است.<sup>۴</sup>

#### ۱-۵-۴. ذهنیت و تعصبات نگارندگان سیره

با همه اصرار حاکمان وقت بر حذف، تغییر، تحریف و جعل، حقایق فراوانی به دست سیره نویسان نخستین رسیده که آنها نیز به تناسب عقیده

۱. المغازی، واعدی، ج ۲، ص ۶۰۷؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۶، ص ۷۷؛

المصنّف عبدالرزاق، صنعانی، ج ۵، ص ۳۳۹؛ الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. (فقال رجل من اصحابه: يا رسول الله! أَوْ فَتَحَ هُوَ؟ قال: إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، أَنَّهُ لَفَتْحٌ)؛

المصنّف فی الأحاديث والأثار، ابن أبي شيبه، ج ۷، ص ۳۴۸.

۳. مجمع البيان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، ج ۹، ص ۱۱۰.

۴. صحیح البخاری، بخاری، ج ۴، ص ۷.

واندیشه و جهت گیری سیاسی خود آن را کم و زیاد کرده‌اند. برای نمونه: «مارسدن جونس»<sup>۱</sup> محقق کتاب المغازی می‌نویسد: نسخه‌ای که من آن را در چاپ کتاب، اصل قرار دادم در ذکر اسامی فراریان اُحُد، نامی از خلیفه دوم و سوم نداشت. اما همان روایت در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید که از واقدی نقل شده، نام این دو نفر را ضمن اسامی دیگر فراریان آن واقعه، ذکر کرده است. در نقل بلاذری از واقدی تنها از خلیفه سوم یاد شده است.<sup>۲</sup> بدین ترتیب معلوم می‌شود که روایت واقدی مورد تحریف واقع شده است.

ابن هشام در آغاز کتاب خود درباره تہذیب سیره ابن اسحاق، تصریح نموده که مطالب چندی را حذف کرده است. از جمله:

۱- و اشیاء بعضها یسنع الحدیث به و بعضٌ یسوء بعض الناس ذکره: آنچه روایت آنها قبیح بوده یا برخی از مردم از ذکر آنها کراهت دارند.

۲- همین موضعگیری سبب شده تا او اشعاری از ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام را که دلالت روشنی بر ایمان ایشان به نبوت رسول خدا ﷺ دارد و ابن اسحاق آن را روایت نموده، از سیره خود حذف کند.

۳- حذف کتاب المبتدأ از سیره ابن اسحاق

۴- حذف روایت انذار که درباره فضایل اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است و طبری آن را از طریق ابن اسحاق آورده است.

گزینش آنچه که نقل شده بعدها در قرن سوم و پس از آن، گرفتار شدیدترین سانسورهای فکری و فرقه‌ای گردید. به عنوان نمونه، آنچه در بخش مغازی کتاب بخاری آمده، نشان می‌دهد که آنچه به عنوان روایت صحیح پذیرفته

1. MARSDEN JONES.

۲. المغازی، واقدی (بی‌تا)، ج ۱، ص ۱۸.

شده، روایاتی است که بانگ‌رش‌های تند و متعصبانه مذهبی، تصفیه شده و راوی این اخبار افرادی ناشناخته و از صحابه و تابعینی هستند که به هیچ وجه در مخالفت با امویان اقدام نکردند و نه تنها سوابق عدالت خواهانه ندارند، بلکه مانند ابن شهاب زهری سالها در خدمت آنان بوده‌اند.

### ۱-۵-۵. روایت‌های داستانی در سیره

روایت داستانی از یک حادثه، با روایت تاریخی و واقعی همان رویداد تفاوت دارد که این اختلاف به دلیل افزودن یا کاستن از روایت واقعی آن ماجرا پدید می‌آید و صورت داستانی و رمانتیک به آن می‌دهد. علاقمندی مردم عادی به روایت داستانی، سبب رشد کار قصه‌گویان در صدر اسلام شد و در ابتدا، تنها تاریخ انبیای گذشته، بصورت داستان عرضه می‌شد و به مرور برخی از رخداد‌های سیره نیز رنگ داستانی به خود گرفت. تشخیص روایت تاریخی از روایت داستانی، به ویژه در مواردی دشوار است که در تاریخ انبیا، رنگ وحی، معجزه و اخبار از آینده دارد.

آنچه مسلم است این که قصه سرایان در جامعه نفوذ زیادی داشته‌اند و در بسیاری از موارد در داستانی کردنِ واقعیات کوشیده‌اند و گاه ساختار واقعی را به کلی عوض کرده‌اند.

### ۱-۶. نگاهی به کتابهای سیره و سیره‌شناسی

درباره شخصیت رسول خدا ﷺ چند نوع کتاب نوشته شده است: کتابهایی با عنوان «سیره» که مهمترین آنها سیره ابن اسحاق و مغازی واقدی است. انگیزه نگارش این آثار، ارائه تصویر تاریخی از رخداد‌های صدر اسلام بر محور شخصیت رسول خدا ﷺ است. بخش اول سیره ابن اسحاق: کتاب المبعث و بخش دوم: کتاب المغازی است.

آثار دیگری نیز درباره رخدادهای صدر اسلام نوشته شده است که تحت عنوان کتاب «المغازی» بدون بخش اول، در کتابهای حدیثی آمده است. در این موارد، تعدادی گزارش مستند درباره جنگها ارائه می شود، مانند کتاب المغازی در المصنف عبدالرزاق و صحیح بخاری و المصنف ابن ابی شیبیه کتاب الجهاد صحیح بخاری نیز محتوی گزارشات در مغازی است که به سبک حدیث عرضه شده است جز آن که در این گونه موارد آنچه مورد نظر است، جنبه های فقهی رخدادهای نظامی است. گاه «کتاب الجهاد» با عنوان «کتاب السیر» خوانده می شود مانند «کتاب السیر» ابواسحاق فزازی (-۱۸۶ق). تا این جا به دو گرایش تاریخی و فقهی محتوی گزارشات مربوط به سیره رسول خدا ﷺ اشاره شد. به مرور، باب جدیدی بنام «دلائل النبوة» گشوده شد که درباره معجزات و دلائل نبوت رسول خدا ﷺ بوده و افراد مروری بر رخدادهای سیره کرده تا در هر کجا که می توانستند نشانی از اعجاز و نبوت بیابند، از جمله: کتاب دلائل النبوة از ابونعیم اصفهانی (-۴۳۰ق) و از ابوبکر بیهقی (-۴۵۸ق) و تثبیت دلائل النبوة از قاضی عبدالجبار (-۴۱۵ق) که جنبه های تحلیلی بیشتری دارد.

علاوه بر جنبه های تاریخی، فقهی و دلائل، باب چهارمی در سیره نویسی باز شد که مشتمل بر جنبه های اخلاقی رسول خدا ﷺ و بحث درباره شخصیت و خصایص ایشان بود از جمله:

الشفاء بتعریف حقوق المصطفی ﷺ از قاضی عیاض بن موسی اندلسی و الخصائص الكبرى از جلال الدین سیوطی بیشتر این کتابها جز نقد و بررسی های کوتاه، خالی از گرایش «تحلیل» هستند و کار آنان متمرکز بر نقل اخبار و تنظیم و تبویب آنهاست.

سبک دیگری که در نگارش سیره در قرن ۹ تا ۱۱ معمول بوده این است که تمام اخبار سیره گردآوری می‌شد، اما نحوه تبویب آن به گونه‌ای جزآنچه تا آن زمان معمول بوده، می‌باشد. مؤلفان این قبیل کتابها در آغاز، سیری اجمالی از سیره آورده و بعد اخبار مربوط به رسول خدا ﷺ را به طور موضوعی طبقه‌بندی کرده‌اند، از جمله: امتاع الاسماع مقریزی که فقط جلد نخست آن چاپ شده و مروری بر تمام اخبار سیره است.

سبل الهدی و الرشاد معروف به السیره الشامیه که جلد اول تا سوم آن اخبار سیره و جلد چهارم و پنجم آن مربوط به مغازی و جلد ششم آن اختصاص به سرایا یافته و جلد هفتم و هشتم آن موضوعات شخصی زندگی رسول خدا ﷺ است. زادالمعاد ابن قیم جوزی نیز تا جلد سوم در سیر تاریخی اخبار سیره و پس از آن بر حسب طبقه‌بندی موضوعی به مسایل سیره پرداخته است.

در کارهای جدید سیره نگاری، کتابهایی با عنوان «فقه السیره» نوشته شده از جمله: فقه السیره از محمد غزالی و از جمله آثار قابل توجه در سالهای اخیر که در این زمینه نوشته شده، اثر با ارزش استاد سید جعفر مرتضی عاملی است که تحت عنوان الصحيح من سیره النبی الأعظم ﷺ نگاشته شده است.

یکی از موارد مهم و قابل تأمل در این بحث، دانستن این مطلب است که بدانیم چرا عمده کتاب‌هایی که پیرامون رسول خدا به رشته تحریر درآمده، صرفاً به توصیف جنگ‌ها پرداخته است؟! چرا جنبه هدایتی، تربیتی، اخلاقی و امثال آن که در سیره رسول خدا موجود بود، محور کتاب‌ها نیست؟ آیا جنبه «رحمة للعالمین» حضرتش، که قرآن مجید آن

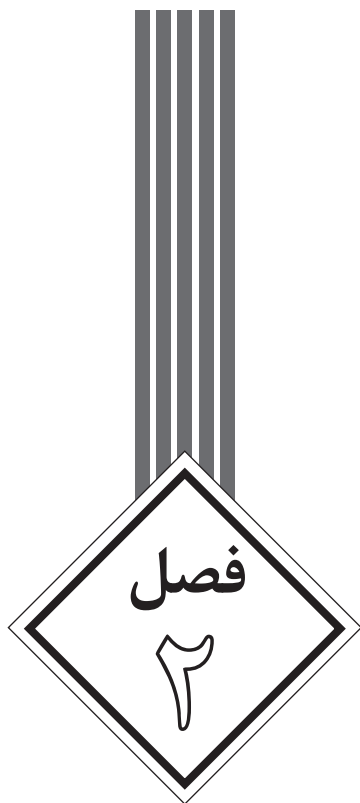
را با عنوان پُررنگ‌ترین خصیصه آن حضرت معرفی کرده، ارزش پرداختن نداشت؟

آیا نمی‌توان گفت که خوی گرایش به جنگ و جنگیدن در میان غالب مسلمانانِ روزگار، انگیزه اصلی گرویدن به این‌گونه نگارش‌هاست؟! آن‌جا که حضرتش فرمودند:

«... وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَشْلَمُوا وَلَكِنْ اِسْتَسْلَمُوا وَ  
 أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا رَجَعُوا إِلَىٰ عَدُوِّهِمْ مِنَّا إِلَّا أَنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا  
 الصَّلَاةَ»<sup>۱</sup>.

«سوگند به آن‌کودانه را شکافت و انسان را بیافرید که اینان به دلخواه خود اسلام نیاوردند بلکه به پذیرفتن آن مجبور شدند، و در نهان کافر ماندند و چون یاران و همدستانی یافتند به دشمنی خویش با ما باز گشتند»<sup>(۳)</sup>، جز اینکه (به ظاهر) نماز را ترک نکرده‌اند».





---

بررسی سیمای منافقان  
در قرآن، سیره و روایت

---



## مقدمه

«نفاق» از اصطلاحاتی است که قرآن کریم مبدع آن است. این تعبیر با بار معنایی که ما امروزه به کار می‌بریم، تا قبل از نزول قرآن در بین عرب مصطلح نبود. بنابراین برای درک همه جوانب این کلمه، لازم است در آیات قرآن کریم تفحص کنیم.



اهمیت بررسی ابعاد قرآنی نفاق از آن جهت است که لطمه مشرکان و اهل کتاب در مقابل آسیبی که منافقان به اسلام وارد ساختند، بسیار ناچیز است؛ حال آن که، تاریخ نویسان به دلایلی که در ادامه کار گفتگو خواهد شد، سعی بر کم‌رنگ کردن نقش منافقان و نادیده گرفتن جایگاه آنان در عصر نبوی داشته‌اند.

از آن جا که اعتقاد به عدالت تمامی صحابه، از اعتقادات مهم اهل تسنن است و براساس این اعتقاد، وجود نفاق در عصر رسول خدا ﷺ را پررنگ نمی‌دانند، در این بخش کوشیده شده تا از مدارک مهم و قابل قبول اهل تسنن استفاده شود.

یکی از راه‌های شناخت سره از ناسره در نقل قول‌های تاریخی، رجوع به گزارش کتاب خدا از اتفاقات صدر اسلام است. اگر قائل باشیم که مستندترین متن تاریخی، نزدیک‌ترین متن به عصر آن اتفاق است، قرآن به عنوان نزدیک‌ترین متنی که اشاره به بعضی موضوعات تاریخی عصر نبوی دارد،

بهترین منبع برای تحقیق پیرامون این موضوع است.

در مقایسه گفته‌های تاریخی با قرآن مجید، می‌توان برخی از خطاهای تاریخی را به وضوح مشاهده کرد؛ چرا که اگر قرار بر انتخاب یکی از دو قول سیره و قرآن درباره موضوعی باشد، اولویت و حقانیت از نظر همه مسلمانان، با قرآن است.

بعضی از آیات قرآن مجید، دلالت بر مکی بودن موضوع نفاق دارند و منافقان مدینه، پیامد منافقان مکه‌اند. در حالی که موضوع نفاق در سیره، متولد مدینه است. نفاق به مرور بزرگتر و علنی‌تر شده، نه اینکه حل شده یا فیصله یافته است.

برای نمونه، ابن‌کثیر در تفسیر خود ادعا می‌کند، صفات منافقین در سوره مدنی نازل شده است؛ زیرا در مکه منافق وجود نداشت و چه بسا بودند کسانی که تحت فشار جو حاکم، اظهار کفر می‌کردند اما در باطن ایمان داشتند.<sup>۱</sup> آنگاه وی شکل‌گیری پدیده نفاق را از زمان هجرت پیامبر ﷺ به مدینه دانسته و در دو قبیله اوس و خزرج منحصر می‌نماید و سخن خود را مستند به حدیثی از ابن‌عباس می‌کند که در تفسیر آیه هشت سوره مبارکه بقره ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>، گفته است: منظور از کسانی که ادعا می‌کنند به خدا و روز واپسین ایمان دارند اما در باطن مؤمن نیستند، منافقینی از اوس و خزرج می‌باشند.<sup>۳</sup> در این میان ردگیری منافق و نفاق، به بعد از هجرت موکول می‌شود؛ در حالی که آیات قرآن مجید این ردگیری را ولو کمرنگ، یا کم سروصدا تا مکه انجام می‌دهد.

۱. تفسیر ابن‌کثیر، ابن‌کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۵۰.

۲. بقره: ۸.

۳. تفسیر ابن‌کثیر، ابن‌کثیر دمشقی، ج ۱، ص ۵۰.

از طرفی، وقتی پای یهود به صحنه باز می‌شود، فعالیت منافقان جهش یافته و کیفیت کار آنان تغییر پیدا می‌کند. تبوک نقطه اظهار این نفاق و علنی شدن فعالیت منافقان در جامعه است.

در سوره توبه، به تشریح اعمال منافقان و تبیین صفات آنان به گونه ویژه‌ای پرداخته شده است. در این آیات، نکات بسیاری در ارتباط با موضوع مورد بحث به چشم می‌خورد و طبقه بندی منافقان و جایگاهی که در جامعه دارند، در این سوره مورد عنایت خاص قرار گرفته است؛ به طوری که گاه با ویژگی‌هایی قابل شناسایی و گاه حتی برای پیامبر خدا ﷺ قابل شناسایی نخواهند بود؛ مگر اینکه خداوند آنان را به پیامبرش معرفی کند.

## ۱-۲. نفاق در لغت

«ن، ف، ق» در زبان عرب، به معنای «مَصْی و نَفِد» یعنی «تمام و فنا شدن» و «خروج»<sup>۲</sup> است. از استعمال‌های آن می‌توان به، «أَنْفَقَ الْقَوْمُ» به معنای تمام شدن زاد و توشه قوم و «نَفَقَتِ الدَّابَّةُ» به معنای تمام شدن عمر چهارپا اشاره کرد.<sup>۳</sup> هم چنین واژه‌های «نفق» به معنای تونل و راه زیرزمینی و «نافقاء» در برابر «قاصعاء» به معنای یکی از دو سوراخ لانه موش صحرائی به کار رفته‌اند.<sup>۴</sup> به گفته برخی از لغویون، عرب ماده و هیئت‌های گوناگون «نفق» را قبل از کاربرد

۱. المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهانی، بی تا: ص ۸۱۹.

۲. قاموس قرآن، قرشی، ج ۷، ص ۹۷.

۳. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۴. کتاب العین، بن احمد، ج ۵، ص ۱۷۷؛ الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، جوهری،

ج ۴، ص ۱۵۶؛ القاموس المحيط، یعقوب بن محمد، بی تا: ج ۳، ص ۲۸۶؛ تاج العروس

من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، ج ۱۳، ص ۴۶۳.

قرآنی آن برای انسان به کار نمی‌برد.<sup>۱</sup>

## ۲-۲. نفاق در اصطلاح

قرآن با بکارگیری این لفظ برای کسی که کفر خود را پوشیده می‌دارد و اظهار ایمان می‌نماید،<sup>۲</sup> به یکی از بیماری‌های نهان انسان اشاره کرده است. گروهی بر این عقیده‌اند<sup>۳</sup> که این بهره‌گیری از لغت نفاق، با معنای لغوی نفاق تناسب دارد و بر اساس این تشبیه ساخته شده که منافق نیز در «نفق» یا «نافقاء» داخل می‌شود تا خود را پنهان بدارد و حتی اگر توانست بگریزد.

پیامبر ﷺ و مسلمانان صدر اسلام با فهم همین معنا، این واژه و مفهوم قرآنی را بر کسی تطبیق می‌کردند که به ظاهر، ادعای مسلمانی کرده، در باطن با دشمنان رابطه داشت و در درون و نهان شکاک و مردّد و گاه کافر مطلق بود و در برون مسلمان می‌نمود.



منافقان در قرآن در طی بیست و سه سال نزول آیات قرآن مجید، معرفی شده‌اند. در سور مگّی کمتر، در مدینه بیشترین تعداد آیات درباره‌ی آنان نازل شده است. سوره‌های اولیّه مدنی بالحنی آرامترو حتی در قالب تشبیه به بنی اسرائیل و منافقان امت‌های پیشین و در سور پایانی عمر رسول خدا ﷺ، همانند حجرات، منافقین، ...، محمّد، توبه و مائده با چهره‌ای واضح به آنان پرداخته شده است.

- 
۱. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، ج ۱۳، ص ۴۶۳.
  ۲. علامه طباطبایی می‌گوید: نفاق در عرف قرآن اظهار ایمان و ابطان کفر است؛ المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۱۹، ص ۲۷۸.
  ۳. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۰، ص ۳۵۹؛ تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضی زبیدی، ج ۱۳، ص ۴۶۳.

## ۲-۳. گذاری بر برخی آیات مربوط به منافقان

معمولاً زمانی که موضوع منافقین مطرح می‌شود، همگان این عنوان را در مدینه جستجو می‌کنند. حال آنکه بر اساس بعضی از آیات قرآن مجید نشانه‌هایی از تولّد نفاق در مکه به چشم می‌خورد.

\* ذکر منافقین در سوره مدثر، نشانه وجود منافقین در مکه است؛ نفاقی که همزمان با بعثت، شکل گرفته است:

﴿...وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا...﴾<sup>۱</sup>

«... و نیز برای آنکه کسانی که در دل‌هایشان بیماری است - منافقان - و کافران بگویند: خدا از این وصف - شمار دوزخیان - چه خواسته است؟...»

\* سوره مبارکه عنکبوت یکی از سوره‌های قرآن می‌باشد اما عجیب است که این سوره مورد غفلت اکثر محققانی قرار گرفته که نفاق را منحصر در انصار می‌دانند در حالی که آغاز این سوره درباره نفاق است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾<sup>۲</sup>

«آیا مردم چنین پنداشتند که اگر بگویند ایمان آوردیم، و گذاشته می‌شوند و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند \* ما پیشینیان را نیز به جاذبه‌های مختلفی آزمودیم تا معلوم شود چه کسی واقعاً ایمان آورده و چه کسی مجذوب مال و فرزند شده است.»

۱. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۶، ص ۲۸۴؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر دمشقی، ج ۸، ص ۲۷۸؛ المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۲۰، ص ۱۴۰.

۲. مدثر: ۳۱.

۳. عنکبوت: ۲ و ۳.

علامه طباطبایی می‌نویسد: «بنابراین معنای آیه مورد بحث این می‌شود که: آیا مردم پنداشته‌اند که رها می‌شوند و در بوته آزمایش قرار نمی‌گیرند و هر ادعایی بکنند از ایشان پذیرفته می‌شود؟ در حالی که چنین نیست، یکی از سنت‌های ما امتحان است که درامم قبل از ایشان نیز جریان داشت، در این امت نیز باید جریان یابد؛ تا راستگویان از دروغگویان متمایز و جدا شوند، یعنی آثار راستگویی آنان و دروغگویی اینان ظاهر شود و در نتیجه ایمان راستگویان پابرجاتر شده و ادعای صوری و دروغی اینان نیز از دل‌هایشان بیرون شود»<sup>۱</sup>.

\* با عنایت به اینکه سوره بقره نخستین سوره مدنی معرفی شده است، عبارت «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، خود نشانگر پیشینه نفاق قبل از ورود به مدینه است.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»<sup>۲</sup>؛

«در دل‌هایشان بیماری - از شك و نفاق - هست، پس خدا بیماری آنان را بیفزود - یا بیفزاید - و به سزای اینکه دروغ می‌گفتند عذابی دردناک دارند».

\* ممکن است این اشکال مطرح شود که اگر کسی در مکه مثلاً نماز نمی‌خواند نه به دلیل عدم ایمانش، بلکه به خاطر این بود که می‌ترسید مورد آزار اطرافیان قرار گیرد. اما خداوند صریحاً بیان می‌کند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»<sup>۳</sup>؛

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

۲. بقره: ۱۰.

۳. عنکبوت: ۱۰.



«و بعضی از مردمند که می‌گویند به خدا ایمان آوردیم ولی همین که به خاطر خدا اذیت می‌شوند شکنجه مردم را همسنگ عذاب خدا می‌کنند و چون از طرف پروردگارت نصرتی برسد حتماً می‌گویند ما هم با شما بودیم آیا خدا داناتر نیست به آنچه در سینه عالمیان پنهان است».

یعنی می‌گویند اگر در ایمانم ثابت بمانم مردم عذابم می‌کنند و اگر دست از ایمانم بردارم خدا عذابم خواهد کرد. این دو، در نظر عده‌ای یکسان بود چراکه در واقع منافق، اصلاً عذاب الهی را باور ندارد. اینان سرانجام در تقابل این دو، کارشان به جایی می‌رسید که دست از ایمان می‌کشیدند. اما در عین حال می‌خواستند از هر دو طرف نیز سود ببرند، لذا همین افراد اگر از ناحیه خدا راه نجاتی برای مؤمنین واقعی، بعد از آن همه شدت و تنگی که از کفار دیده بودند می‌رسید، منافقان به آنان می‌گفتند: ما هم با شما ایم، یعنی ما هم از این گشایش سهم می‌بریم.<sup>۱</sup> خداوند می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>

«آیا خداوند آگاهتر از آنچه در قلب مردمان می‌گذرد نیست؟»

معلوم می‌شود که آنان در نزد مسلمانان چنین ادعا می‌کردند که اظهار برائت ما از اسلام برای دفع آزار مخالفان بود و چاره‌ای جز این نداشتیم. اما خداوند به آنان گوشزد می‌کند که شما توانستید مشرکان را با اظهار کفر قانع کنید که از اسلام برگشته‌اید؛ اما آیا فکر می‌کنید می‌توانید خداوند را نیز به گمراهی بکشانید؟

۱. لازم به ذکر است، برخی با افاده معنای «پیروزی» از واژه «نصرت»، براین باورند که به دلیل نبودن پیروزی‌ای در مکه برای مسلمانان، این آیه در زمره آیات مدنی است. در پاسخ باید گفت در این آیه سخن از کفاری است که مسلمانان از آنان می‌هراسیدند و چنین کفاری در مکه ساکن بودند نه در مدینه؛ المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۱۶، ص ۱۵۷.

۲. عنکبوت: ۱۰.

﴿وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«خداوند داناتر است به آنچه در سینه جهانیان است و هر آینه می داند چه کسانی ایمان آوردند و چه کسانی نفاق ورزیدند.»

\* از آن جا که سوره بقره نخستین سوره مدنی است و ماقبل آن، اتفاقات مکه است اشاره قرآن مجید به رهبران منافقین تحت عنوان «شیاطینهم»، نشانگر وجود تشکیلات منافقین قبل از هجرت به مدینه است و مؤید ریشه نفاق پیش از ورود به مدینه است:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾<sup>۲</sup>

«و چون کسانی را که ایمان آورده اند دیدار کنند گویند: ایمان آورده ایم، و چون با شیاطین [رهبران] خود تنها شوند، گویند: ما با شما ایم، ما تنها [اینان را] ریشخند می کنیم.»

\* در ماجرای جنگ احد، خداوند در بیان ویژگی های منافقین با صراحت و سختگیری بیشتری به معرفی سیمای منافقین پرداخته است:

﴿وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ \* الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُوا مَا قَاتَلُوا قُلْ فَادْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾<sup>۳</sup>

«و تا کسانی را که دورویی کردند معلوم گرداند و [چون] به آنها گفته شد:

۱. عنکبوت: ۱۱.

۲. بقره: ۱۴.

۳. آل عمران: ۱۶۷-۱۶۸.

بیاید در راه خدا کارزار یا دفاع کنید، گفتند: اگر می دانستیم که جنگی خواهد بود هر آینه شما را پیروی می کردیم، آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان با دهان هاشان چیزی می گویند که در دل هاشان نیست، و خدا بدانچه پنهان می دارند دانتر است\* و کسانی را که در راه خدا کشته شدند مرده میندار، بلکه زندگانند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

\* به بیان قرآن مجید، هر چه زمان جلوتر می رود هم منافقین در نفاق خود واضح تر عمل می کنند، هم خدای متعال رو به آنان، آن چه در دل آنان است، آشکار می سازد:

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾<sup>۱</sup>

«و آنگاه که منافقان و آنان که در دلهاشان بیماری - شک و نفاق - است گفتند: خدا و پیامبرش به ما جز وعده ای فریبنده - فتح و پیروزی - ندادند».

\* در خلال آیات قرآن مجید، نکته ای توجه انسان را جلب می کند و آن این که عده ای پیش از وجوب حکم جهاد، تمایل شدید به جنگ از خود نشان می دادند و مُصْرَبَه جنگ با کفار مگه بودند و پیامبر ﷺ در پاسخ آنها می فرمودند: «اجازه نبرد ندارم»<sup>۲</sup>.

اما پس از هجرت به مدینه این تمایل در آنها به سردی گرایید و پس از واجب شدن حکم جهاد، از خداوند می خواستند که این حکم را به تأخیر اندازد.

برای نمونه، در آیه ۷۷ سوره مدنی نساء که بازگشت آن به نفاق اهل مگه است، آمده است:

﴿أَلَمْ تَرَىٰ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ

۱. احزاب: ۱۲.

۲. ذیل آیه ۴۰ از سوره حج: «اصبروا فإني لمرأومر بالقتال»؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، ج ۷، ص ۱۵۶.

عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا»؛

«و آنان را نیز که نفاق ورزیدند، معلوم دارد. به آنها گفته می‌شد: بیاید در راه خدا کارزار کنید یا به دفاع پردازید. می‌گفتند: اگر یقین داشتیم که جنگی درمی‌گیرد، با شما می‌آمدیم. آنان به کفر نزدیک‌ترند تا به ایمان. به زبان چیزهایی می‌گویند که به دل اعتقاد ندارند و خدا به آنچه در دل نهفته می‌دارند آگاه‌تر است.»

نسایی، ابن جریر، ابن ابی حاتم، حاکم و بیهقی در ذیل این آیه شریفه نقل کرده‌اند که عبدالرحمن بن عوف به همراه دوستانش، در مکه نزد رسول خدا ﷺ آمدند و اظهار داشتند ما پیش از آنکه اسلام بیاوریم عزت داشتیم؛ اما اکنون که ایمان آورده‌ایم ذلیل شده‌ایم؛ به این ترتیب از آن حضرت درخواست کردند تا به آنان اجازه جنگ بدهد اما شرایط مکه به گونه‌ای بود که جنگ با مشرکان به نفع مسلمانان نبود لذا پیامبر ﷺ پیشنهاد آنان را رد کردند.

هنگامی که در مدینه فرمان جنگ صادر شد، همین افراد از جهاد شانه خالی کردند و زیر بار جنگ نرفتند. خداوند با اشاره به این قصه به پیامبرش می‌فرماید: آیا به خاطرنداری آن افرادی را که پیش از جهاد به آنان فرموده شد: «فعلاً دست از جنگ بردارید، نماز بخوانید و زکات بدهید.» ولی همین که جنگ بر آنان الزامی شد، ناگاه گروهی از آنان از مردم [مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند: «پروردگارا، چرا جنگ را بر ما الزامی کردی؟ چرا به ما مدتی کوتاه مهلت ندادی؟».

قرآن مجید ضمن بیان تفاوت موضع‌گیری مسلمانان در این باره، به عدت آن نیز اشاره می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُنزِلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَعْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ﴾<sup>۱</sup>

«مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای [در رابطه با فرمان جهاد] نازل نمی‌شود؟ ولی هنگامی که سوره‌ای محکم و بی‌شبهه نازل می‌شود و در آن از جهاد سخن به میان آمده است، آنان را که در دل هایشان بیماری است، می‌بینی مانند کسی که در بیهوشی مرگ افتاده به تومی نگرند و سزاوارشان هم [به سبب بیمار دلی] همین حالت است».

با کمی تأمل در این آیه می‌یابیم که آرزوی نازل شدن سوره از جانب مؤمنان به این دلیل نبوده که تاکنون سوره‌ای نازل نشده، زیرا دو-سوم آیات در مکه نازل شده بود؛ بلکه منظور سوره‌ای بود که در جنگ قاطعیت داشته باشد و جنگیدن، دستور صریح الهی باشد. بنابراین منظور از سوره محکم، مجموعه آیاتی است که آیتش آن قدر روشن باشد که تعبیر دیگری غیر از آن نتوان کرد.

در ادامه این آیه خداوند می‌فرماید:

﴿طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ﴾<sup>۲</sup>

«اگر آنها که به دروغ ادعای ایمان و اطاعت از دستورات خدا را می‌کردند در هنگامی که تکلیف منجز می‌شود خدا را در آنچه خود گفته بودند، تصدیق می‌کردند برایشان بهتر بود».

۱. محمد ﷺ: ۲۰.

۲. محمد ﷺ: ۲۱.

## ۲-۴. جهاد، یکی از مهمترین معیارهای شناخت مؤمن و منافق

علاوه بر آیاتی که تصریح بر موضوع نفاق و منافقین دارد، برخی کلیدواژه‌ها مانند قتال و جهاد نیز به شناساندن منافقین در کتاب خدا کمک می‌کند.

امر به جهاد و ترغیب مسلمانان به این مهم، در برابر دشمنان رسول خدا ﷺ پس از هجرت رسول گرامی اسلام ﷺ به مدینه در آیات فراوانی به چشم می‌خورد و وجوب آن را بر مسلمانان آشکار می‌سازد. برای نمونه در سوره بقره که در سال اول هجرت نازل گردیده، چنین آمده است:

\*﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ...﴾؛<sup>۱</sup>

«جنگ [با دشمن] بر شما مقرر و لازم شده...»

\*﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛<sup>۲</sup>

«و در راه خدا پیکار کنید و بدانید که یقیناً خدا شنوا و داناست.»

\*﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى

الظَّالِمِينَ﴾؛<sup>۳</sup>

«و با آنان بجنگید تا فتنه‌ای [چون شرک، بت پرستی و حاکمیت کفار] بر جای نماند و دین فقط ویژه خدا باشد. پس اگر بازایستند [به جنگ با آنان پایان دهید و از آن پس] تجاوزی جز بر ضد ستمکاران جایز نیست.»

خداوند در آیاتی با ذکر نمونه‌های ملموس، نظیر خرید و فروش و تجارت سودآور، مسلمانان را به این امر مهم (جهاد) تشویق نموده و آن را جایگزین امر غریزی حبّ نفس و بیم از خطرات کرده است. آن جا که مؤمنان را به تجارتی

۱. بقره: ۲۱۶.

۲. بقره: ۲۴۴.

۳. بقره: ۱۹۳.

که آنها را از عذاب دردناک می‌رهاند، دلالت می‌نماید<sup>۱</sup> و جانها و اموال مؤمنان را خریداری می‌کند و به آنها بشارت می‌دهد تا از معامله پرسود خویش شادمان باشند و آن را کامیابی بزرگی قلمداد می‌نماید.<sup>۲</sup>

جهاد از مهمترین امتحان‌ها و آزمایش‌های مسلمانان در نشان دادن میزان پیروی آنها از خدا و رسول ﷺ بوده و به عنوان معیاری جهت شناخت مؤمن از منافق<sup>۳</sup> مطرح گردیده است، آن جا که خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾؛<sup>۴</sup>  
 «آیا پنداشته‌اید [با ایمان بدون عمل] وارد بهشت می‌شوید، در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده‌اند و شکیبایان را [از دیگران] مشخص و معلوم نکرده است؟!».

در این آزمون، مؤمنانی که به خدا و رسول ﷺ باور دارند، شناخته می‌شوند و آنچه در سینه افراد مخفی است آشکار شده و ایمان افراد سنجیده می‌شود. چنان که خداوند درباره جهاد در روز احزاب می‌فرماید:

﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا \* هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾؛<sup>۵</sup>

«آن زمان که چشمها از ترس چیره شد و دلها به گلوگاه رسید و درباره خدا به پندار افتادید، در آن هنگام بود که مؤمنان آزمایش شده و سخت متزلزل شدند».

در آیه‌ای دیگر از سوره مبارکه نساء، از کارشکنی منافقین به وضوح پرده

۱. صف: ۱۰.

۲. توبه: ۱۱۱.

۳. آل عمران: ۱۶۷.

۴. آل عمران: ۱۴۲.

۵. احزاب: ۱۱.

برداری کرده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾<sup>۱</sup>

«آیا ننگریستی به کسانی که به آنها (در مکه پیش از تشریح جهاد) گفته شد: دست‌های خود را (از جنگ با مشرکان) باز دارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید (ولی آنها به جنگ شتاب داشتند)، اما همین که (در مدینه) جنگ بر آنها نوشته و مقرر شد گروهی از آنان همانند ترس از خدا یا ترسی بیش از آن از مردم می‌ترسیدند و گفتند: پروردگارا، چرا جنگ را بر ما مقرر کردی؟! چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟! بگو: برخورداری از دنیا اندک است، و آخرت برای تقوایبیشگان بهتر است، و (در آنجا) حتی به اندازه رشته شکاف هسته خرما ستم نخواهید دید و از استحقاقتان کسر نمی‌شود».

## ۲-۵. رهبران منافقان

در قرآن مجید، سخن از رهبرانی است که کارگزارانی در جامعه اسلامی و در میان جامعه کفر داشتند. خدا از این گروه چنین یاد کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمِهِمْ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْزُونَكَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَظْهَرِ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. نساء: ۷۷.

۲. مائده: ۴۱.



«ای پیامبر افرادی که شتابان به سوی کفر می‌روند، تو را محزون ن سازند. این افراد از کسانی هستند که با دهانشان می‌گویند: ما ایمان آوردیم، در حالی که قلب آنان ایمان نیاورده است و نیز آنان از یهودیانی هستند که به دروغها کاملاً گوش می‌دهند و گوش به سخن افرادی می‌دهند که آنان پیش تو نیامده‌اند. آنان کلمات را بعد از استقرار در جایگاه‌ها، از جای مخصوص آنها تحریف می‌کنند. آنان می‌گویند: اگر به شما چنین چیزهایی را دادند بپذیرید و اگر چنین چیزهایی را ندادند، از گرفتن خود داری نمایید...».

همان گونه که ملاحظه می‌شود، غیر از یهودیانی که گوشه‌ایشان را وقف کذب کرده بودند، گروه دیگری در جامعه کفر وجود داشت که افراد آن گروه، درملاً و در مجامعی که پیامبر خدا ﷺ در آن حاضر بودند، حاضر نمی‌شدند و کاملاً به صورت مخفیانه عوامل خود را رهبری می‌کردند.

در جامعه یهودیان، یهودیان دیگر در برابر این افراد، کاملاً مطیع بودند و از خودشان نظری را اظهار نمی‌کردند. این مطلب، دلالت و آیه «سَمَاعُونَ» (= بسیار گوش کننده) در عبارت «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ» (= بسیار گوش کننده به سخنان افرادی هستند که آنان پیش تو نیامده‌اند) است.

نه تنها یهودیان در جامعه یهود نسبت به این گروه، گوش مطلق بودند، بلکه منافقانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند نیز در برابر این گروه، مطیع و مُنقاد بودند.

در آیات دیگری از کتاب خدا از رهبران منافقین با عنوان «شیاطینِ منافقان» یاد شده است:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ﴾؛

«و آن گاه که آنان با مؤمنان روبرو می شوند، می گویند: ما ایمان آوردیم و آن گاه که با شیاطینشان خلوت می کنند، می گویند: ما با شما بییم. ما قطعاً آنان را به مسخره گرفته ایم.»

این آیه که «منافقان» را معرفی کرده و صفت آنان را باز می گوید، در کنار کافران و مشرکان و منافقان، گروه دیگری را نیز معرفی می کند که عنوان آنان، «شَیَاطِینَهُمْ» (= شیاطین منافقان) است.

## ۲-۶. شناسایی منافقان

یکی از آیات سوره توبه که در اواخر سال نهم هجری و اوایل سال دهم هجری نازل شده است:

﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَهُمُ سَعْدِيٌّ لَهُمْ مَرَاتِبٌ ثُمَّ يُنَادُونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾؛

«و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقند و از ساکنان مدینه نیز گروهی در حکم شیطان نفاقند. تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم. بزودی ما آنان را دو بار عذاب می کنیم و پس از آن عذابها، آنان به عذاب بزرگی بازگشت داده می شوند.»

عبارت ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ تَعْلَمَهُمْ﴾ در آیه مورد بحث، به خوبی خبر از آن می دهد که منافقان مذکور در آیه، مشهور عام و خاص نبودند. این ویژگی این منافقان را شاید بتوان به عنوان بخشی از دلالت وصف ﴿مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ﴾ نیز در نظر گرفت؛ وصفی که تنها برای این گروه از منافقان در کتاب خدا آمده است. یعنی یکی از هنرهای این منافقان شیطان، پنهان کردن نفاق به گونه ای بود که شناخت آنان از مؤمنان، به راحتی صورت نمی گرفت.

این پنهان‌کاری‌ها و این هنرمندی در پنهان‌کاری، به گونه‌ای بود که خدا به پیامبرش ﷺ می‌فرماید: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾. یعنی تو آنان را نمی‌شناسی بلکه ما آنان را می‌شناسیم.

بدین ترتیب، تعبیر ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ نیز همانند ﴿مَرَدُوا عَلَى اللَّيْفَاقِ﴾، وصف منافقان است نه صفت دانش رسول خدا ﷺ؛ چرا که در آیات دیگر قرآن مجید نشانه‌شناسی شده بودن منافقین برای پیامبر، به صراحت آمده است.<sup>۱</sup>

شاید وجود عبارت ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ در این آیه برای این منظور باشد که بعد از نزول این آیه، دیگر هیچ فردی نتواند ادعا کند که مثلاً روزی پیامبر خدا ﷺ افرادی را به نام منافق معرفی کرد و با استناد دروغین به این معرفی‌ها، مؤمنانی را به عنوان منافق معرفی کنند و منافقانی را از محل خطر دور سازند. بدین ترتیب، یکی از محاسن این تعبیر الهی، صیانت از مؤمنان و ناامن‌سازی محیط زندگی منافقان است.

اگر وجود عبارت یاد شده به این منظور هم نباشد، کمترین بهره این عبارت در این آیه، از دید ناظران، همین است. یعنی یکی از نتایج قهری این عبارت، دور‌سازی مؤمنان از محل خطر و قرار دادن منافقان در منطقه خطر است.

از طرفی دانشمندان عامه هر جا لازم باشد با استفاده از عبارت ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ در ناآگاهی پیامبر خدا ﷺ بحث‌ها می‌کنند. این بحث‌ها گاهی شکل جسارت را نیز به خود می‌گیرد.

در آیاتی دیگر از کتاب خدا، خداوند جهانیان خبر از این مطلب داده است

۱. برای نمونه، رک: محمد ﷺ: ۳۰.

که اگر او بخواهد، منافقان را به پیامبرش نشان می دهد:

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَاءَهُمْ \* وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَنَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ﴾؛

«یا آنانی که در دل‌هایشان مرض است، چنین پنداشته اند که خدا کینه‌های آنان را ظاهر نمی سازد؟! و اگر ما بخواهیم آنان را به تونشان می دهیم و در آن صورت، تو آنان را با چهره و مشخصات می شناسی. و ای پیامبر! تو حتماً آنان را از لحن کلامشان می شناسی و خداوند از اعمال شما به خوبی آگاه است.».

همان گونه که ملاحظه می شود، در این آیات، خدا به مردمان مؤمن خبر داده است که اگر او بخواهد «منافقان» را به پیامبرش نشان می دهد و در آن صورت، پیامبر خدا ﷺ آنان را با تمام مشخصات، خواهد شناخت.

نکته بسیار مهم دیگری که در این آیات وجود دارد، این است که زمان فعل «عَرَفْتَهُمْ»، ماضی و زمان فعل «نَعْرِفَنَّهُمْ»، مضارع است. یعنی «شناخت منافقان از راه گفتار آنان» برای پیامبر خدا ﷺ در هر شرایطی، قطعی است و به شرطی که در آیه مطرح شده است، ارتباطی ندارد. خاطر نشان می سازد که این قطعیت، هم با «لام» و هم با «نون تأکید ثقیله»، اعلام شده است.

در سوره توبه، یعنی همان سوره‌ای که در آن، عبارت «لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّى نَعْلَمَهُمْ» در مورد منافقان، وجود دارد، آیه‌ای است که براساس آن، پیامبر خدا ﷺ از سوی خداوند عالم فرمان یافته اند که با «منافقان» و نیز با «کافران» جهاد کنند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَا أُوْاهِمُ جَهَنَّمُ وَيَسَّرُ الْمَصِيرَ﴾؛<sup>۲</sup>

۱. محمد ﷺ: ۲۹ و ۳۰.

۲. توبه: ۷۳.

«ای پیامبر! با کافران و منافقان، مجاهده کن و بر آنان شدت بخرج ده که پناگاه آنان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند».

مفسران بحث‌های بسیاری را در خصوص «جهاد با منافقان» و مقصود از «جهاد» در این آیه، مطرح کرده‌اند اما موضوع بحث این نوشتار، فعلاً به این بحث، ارتباطی ندارد. آنچه مسلم است، مقصود از «جهاد» در این آیه، هر آنچه باشد، برای «جهاد» با «کافران» و «منافقان» و شدت به خرج دادن در برابر آنان، «شناخت کافران و منافقان»، ضروری است.

«کافران» به افرادی اطلاق می‌شود که رسالت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را نپذیرفته باشند. این گروه از مردم، در جامعه شناخته شده‌اند و یا به راحتی قابل شناسایی هستند. «منافقان» اما با ظاهر ایمانی و با کفری کاملاً پوشیده، در جامعه نامشخصند؛ تا آنجا که در مورد بعضی از «منافقان»، شناخت آنان حتی برای پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به هدایت الهی موکول شده است.

در نخستین آیه از سوره منافقون چنین آمده است:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾؛

«چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی، و خدا گواهی می‌دهد که منافقان سخت کاذبند».

براین اساس، منافقان، مانند کافران، مشهور خاص و عام نیستند و با این حال، خداوند به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - و تنها به شخص پیامبرش - فرمان مستقیم داده است که با منافقان جهاد کند. حال اگر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از حال و نام

و مشخصات این افراد بی اطلاع باشد، انجام این عمل و امتثال این فرمان خدا، برای او امکان نخواهد داشت.

در یکی دیگر از آیات کتاب، خداوند منافقان را چنین تهدید کرده است:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا \* مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا﴾؛<sup>۱</sup>

«اگر منافقان و بیماردلان و آنان که در مدینه آشوب به پا می‌کنند از کار خودشان دست برندارند، تو را برضد آنان می‌شورانیم و در آن صورت، آنان از دیگر جز به مقدار کمی نمی‌توانند در مجاورت تو قرار داشته باشند. آنان از رحمت خدا دور و طرد شده هستند و هر کجا یافت شوند، دست‌گیر خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید».

در این آیات، خدا منافقان و بیماردلان و نیز آشوبگران را نسبت به عواقب اعمالشان هشدار می‌دهد و آنان را تهدید نیز می‌کند. براین اساس، اگر این سه گروه - که شاید در واقع یک گروه بیشتر نباشند - از اعمال خودشان دست برندارند، مجازات سختی در انتظار آنان است.

نخستین مجازات، شوراندن پیامبر خدا ﷺ علیه آنان است که این کار، توسط خدا انجام می‌شود. حال اگر پیامبر خدا این سه گروه یا این یک گروه را نشناسد، چگونه می‌خواهد علیه آنان بشورد.

ممکن است گفته شود که خدا آنان را معرفی می‌کند و بدون معرفی الهی شناخت آنان ممکن نیست.

فعلاً بحثی در این نیست که آیا پیامبر خدا ﷺ خودشان مستقیماً و از راه تلاش شخصی و با امکانات بشری، آنان را می‌شناسند یا آن که به طور غیر

مستقیم و از راه آموزش و آگاهی الهی با این گروه آشنا می‌شوند، آنچه مهم است و از اهمیت بسیار بالایی نیز برخوردار است، این است که پیامبر خدا ﷺ منافقان را به خوبی می‌شناسند.

خاطر نشان می‌سازد که در آیه دوم از این آیات، خدا به فرد مشخصی فرمان نداده است که منافقان یا بیمار دلان و یا آشوبگران را دستگیر کند و به سزای اعمالشان برساند. همان گونه که ملاحظه می‌شود، تمام افعال این آیه به صورت مجهول مطرح شده و مفهوم عبارتی این گونه، روشن شدن حکم منافقان از سوی خداست نه اجرای آن توسط فرد یا افرادی مشخص.

## ۷-۲. اوج حداکثری نفاق، در واپسین روزهای حیات پیامبر خدا ﷺ

بحث «نفاق» و «منافقان» از بحث‌های کلیدی تاریخ مسلمانان و نیز مبحث «سقیفه» است. این بحث، از بحث‌های بسیار گسترده و دقیقی است که پرداختن به آن، بسیاری از نقاط تاریک تاریخ مسلمانان را روشن می‌کند.

یکی از منابع مهم و قابل تکیه برای این بحث، آیات کتاب خداست؛ زیرا با کمال تأسف، منابع دیگر از دسترس نفاق و منافقان به دور نبوده و آنان برای پوشیده سازی اعمالشان، در اکثر این منابع، به هر گونه که خواسته‌اند، تصرف کرده‌اند.

باید توجه داشت که تصرف منافقان در منابع دیگر غیر قرآن، امر تحقیق را مشکل می‌سازد نه غیر ممکن. زیرا به هر حال برای کشف واقعیت‌ها، گاهی تنها راه باقیمانده، ورق زدن همین کتاب‌هاست تا از این مسیر و با مشاهده گفته‌های این و آن و مقایسه تعارض‌ها و تناقض‌ها، دست یابی به این هدف ممکن شود.

آیات بسیاری از کتاب خدا به بحث نفاق و منافقان پرداخته و ویژگی‌ها و حرکات و سکنات آنان را تشریح کرده است. نقل و ترجمه و شرح مختصری پیرامون این آیات، به کتاب‌های مستقلی نیاز دارد و به عنوان بخشی از یک نوشتار، کافی نیست. به این جهت، به بحث مختصری پیرامون بعضی از آیاتی پرداخته می‌شود که به بحث جاری ارتباط بیشتری دارد.

## ۲-۷-۱. نفاق در مدینه و اطراف از دیدگاه کتاب خدا

خداوند بزرگ در آیاتی از کتاب نورش، وضعیت مدینه و اطراف مدینه را از نظر «نفاق»، چنین توصیف کرده است:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمْ الدَّائِرَةَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سِذِّخْلَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ \* ... \* وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْيَفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدَّ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

«این بادیه نشینان، کفر و نفاقشان شدیدتر از بقیه کافران و منافقان است و سزاوارترند که ناآگاه از حدودی باشند که خدا بر پیامبرش نازل کرده است. و خداوند دانا و حکیم است. و از بادیه نشینان، گروهی هستند که تمام آنچه را که انفاق می‌کنند، سوخت شده و غرامت حسابش می‌کنند و همواره چشم چشم می‌کنند و بی‌صبرانه انتظار می‌کشند که روزگار علیه شما بچرخد. روزگار خود آنان علیه آنان، به بدی بگراید! و خداوند شنوا و داناست. و از میان همین



بادیه نشینان، گروهی نیز به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند و تمام آنچه را انفاق می‌کنند، مایه تقرب به خدا و عاملی برای دعای پیامبر می‌دانند. آگاه باشید که این انفاق‌ها مایه تقرب آنان است. به زودی خداوند آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت. به درستی که خدا بسیار آمرزنده است و رحمتش فراگیر است. ... و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقند و از ساکنان مدینه نیز گروهی استاد و شیطان نفاقند. تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم. به زودی ما آنان را دو بار عذاب می‌کنیم و پس از آن عذاب‌ها، آنان به عذاب بزرگی بازگشت داده می‌شوند».

این آیات، آیاتی از سوره مبارکه توبه است و زمان نزول سوره مبارکه توبه در آغاز همین سوره معین شده است: «بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ \* وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ...»<sup>۱</sup>

«این برائت و بیزاری از سوی خدا و رسول اوست نسبت به مشرکانی که شما با آنان پیمان بسته‌اید. پس به مدت چهار ماه آزادانه در زمین بگردید و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را ناتوان کنید و به درستی که خدا کافران را رسوا و نابود می‌کند. و در روز حج اکبر این اعلامی است از خدا و رسول او به مردم که خدا و رسول او از مشرکان بیزارند...».

خدای جهانیان در این آیات، به مشرکان یک فرصت چهار ماهه داده و زمان شروع این فرصت، روز اعلام رسمی این آیات، یعنی روز حج اکبر سال نهم هجری است. در چنین روزی به اتفاق همه مسلمانان، امیرمؤمنان علیه السلام، این آیات و تمام آیات سوره توبه و یا این آیات را به همراه سی و هفت آیه بعد

از آن، تبلیغ کردند.<sup>۱</sup> ایشان بر اساس نقل‌های مکرر، این عمل را برپام کعبه انجام دادند.

بدین ترتیب، یا تمام آیات سوره توبه در پایان سال نهم هجری نازل شده و یا بخش آغازین آن در پایان سال نهم هجری نازل شده و بخش‌های بعدی در پایان این سال و در آغاز سال دهم هجری نازل شده است. به این جهت، آیات این سوره می‌تواند ما را در شناخت محیط زندگی خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ویژه در سال آخر و در ماه‌ها و روزهای آخر عمر شریف آن حضرت، راهنمایی کند.

در این سوره، به تشریح اعمال منافقان و تبیین صفات آنان به گونه ویژه‌ای پرداخته شده است. آیاتی که مطرح شد، بخشی از این آیات است. در این آیات، نکات بسیاری در ارتباط با موضوع مورد بحث به چشم می‌خورد که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

\* کفرو نفاق بعضی از بادیه نشینان، شدیدتر از کفرو نفاق بقیه کافران و منافقان است.<sup>۲</sup>

\* این بادیه نشینان، کاری به احکام نازل شده الهی نداشتند و در صد آموختن آنها نیز نبودند.<sup>۳</sup>

\* آنان این انفاق‌ها را از روی اعتقاد، انجام نمی‌دادند و تمام آنچه را انفاق کرده بودند، سوخت شده می‌دانستند.<sup>۴</sup>

۱. العَدِيفِي الْكِتَابِ وَالسُّنَّةُ وَالْأَدَبُ، امینی نجفی، ج ۶، ص ۳۵۰؛ سنن الترمذی، ترمذی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. توبه: ۹۷.

۳. همان.

۴. توبه: ۹۸.

\* این بادیه نشینان منافق، همواره به دنبال این خبر بودند و یا بی صبرانه انتظار آن را می کشیدند که روزگار علیه پیامبر رحمت ﷺ و مسلمانان بچرخد.<sup>۱</sup>

\* بعضی از بادیه نشینان نیز، منافق و کافر نبودند. آنان مؤمنانی بودند که به خدا و به روز قیامت ایمان داشتند.<sup>۲</sup>

\* این گروه از بادیه نشینان انفاق هایی هم داشتند.<sup>۳</sup>

\* آنان به دلیل اندیشه درستی که در این مورد داشتند، پاداش های مناسبی را نیز از خدا و رسول خدا ﷺ دریافت می کنند.<sup>۴</sup>

\* بعضی از بادیه نشینان، در اطراف مدینه زندگی می کردند.<sup>۵</sup>

\* بعضی از این بادیه نشینان، منافق بودند.<sup>۶</sup>

\* بعضی از اهل مدینه نیز منافق بودند.<sup>۷</sup>

\* این گروه، با نفاق خو گرفته بودند و از رهبران نفاق به شمار می آمدند.<sup>۸</sup>

\* آنان نفاقشان را به گونه ای پنهان می کردند که پیامبر خدا ﷺ نیز بدون آگاه سازی خدا، نمی توانست آنان را بشناسد.<sup>۹</sup>

۱. توبه: ۹۸.

۲. توبه: ۹۹.

۳. همان.

۴. همان.

۵. توبه: ۱۰۱.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان.

- \* خدا آنان را قبل از قیامت به دو گونه و در دو مرتبه، به سختی عذاب می‌کند.<sup>۱</sup>  
\* عذاب مهمتری نیز برای آنان وجود دارد که در روز قیامت، نصیبشان می‌شود.<sup>۲</sup>

## ۲-۷-۲. نفاق در مدینه و اطراف آن از دیدگاه سیره

پس از هجرت، مردم شهر مدینه در واقع به دو گروه تقسیم شدند: «انصار» و «مهاجران». مهاجران، فقط در خود شهر مدینه و نه در اطراف آن، جای گرفته بودند و در آغاز، این مکانها را انصار در اختیار مهاجران قرار می‌دادند. از کیفیت سکونت مهاجران در مدینه، به ویژه در آغاز هجرت، اطلاعی در دست نیست اما آنچه مسلم است، انصار در این مورد، نهایت انسانیت و مواسات را به کار بردند.

سوره بقره نخستین سوره‌ای است که در مدینه نازل شده و این مطلبی است که همه علمایی که در مورد نزول آیات قرآنی و ترتیب آنها اظهار نظر کرده‌اند، بر آن اتفاق دارند.

واحدی (م. ۴۶۸ هـ) در تفسیرش چنین آورده است:

«از قول عکرمه چنین نقل شده: نخستین سوره‌ای که در مدینه نازل شد،

سوره بقره است».<sup>۳</sup>

ابن ضریس (م. ۲۹۴ هـ) در کتاب «فضائل القرآن وما أنزل من القرآن بمكة وما

أنزل بالمدينة» ضمن بحث پیرامون ترتیب نزول سوره‌ها و تعیین مکی و مدنی

۱. همان.

۲. توبه: ۱۰۱.

۳. اسباب النزول ت الحمیدان، واحدی، ج ۱، ص ۲۱؛ «عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: أَوَّلُ سُورَةٍ أُنزِلَتْ بِالْمَدِينَةِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ»؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۱، ص ۴۶، از ابوداود در ناسخ و منسوخ و او از عکرمه نقل کرده است و... بقیه هم آورده شود.

آنها، چنین آورده است:

«پس از آن در مدینه خدا سوره بقره را نازل کرد، سپس انفال را، سپس آل عمران را، بعد از آن، احزاب را و بعد از آن...»<sup>۱</sup>.

یوسف بن عبدالرحمان مزی (م. ۷۴۲هـ) در ضمن معرفی جابر بن زید ازدی، از قول او چنین نقل کرده است:

«از ابو الشعثاء جابر بن زید ازدی نقل است: بعد از آن که پیامبر خدا ﷺ به مدینه وارد شد، سوره بقره بر او نازل شد»<sup>۲</sup>.

براین اساس، نه تنها سوره بقره نخستین سوره‌ای است که در مدینه بر پیامبر خدا ﷺ نازل شده بلکه با ورود پیامبر رحمت به مدینه نزول آن آغاز شده است. در سوره‌ای با این صفت، به صورت ویژه‌ای به بحث نفاق و منافقان پرداخته شده است. بدین ترتیب، نمی‌توان این آیات را به حساب تشریح وضعیت نفاق انصار گذاشت و باید پذیرفت که اگر همه آنها به منافقان مهاجران اختصاص نداشته باشد، بسیاری از آنها به این منافقان اختصاص دارد.

نکته بسیار مهم در این مورد این است که در نظم فعلی قرآن، دوازده آیه از این آیات در همان آغاز سوره، درج شده که در این دوازده آیه، بسیاری از ویژگی‌های منافقان و تمام رتبه‌بندیهای آنان، مطرح شده است. حال اگر ترتیب نزول آیات، ترتیب درج آنها در این سوره باشد، این آیات، از نخستین آیاتی است که در مدینه نازل شده و در این صورت، باید حکم کرد که این برنامه منظم نفاق، تنها به منافقان مکی اختصاص دارد.

۱. «ثُمَّ أَنْزَلَ بِالْمَدِينَةِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، ثُمَّ الْأَنْفَالَ، ثُمَّ آلَ عَمْرَانَ، ثُمَّ الْأَحْزَابَ، ثُمَّ...»؛ فضایل القرآن لابن الضريس، بجلی، ج ۱، ص ۳۴.

۲. «عن أبي الشعثاء جابر بن زید الأزدی: أنزل على النبي بعد ما قدم المدينة سورة البقرة»؛ تهذيب الكمال في أسماء الرجال، مزی، ج ۳، ص ۳۳۲.

در یکی از آیات آغازین این سوره، که تعریفی برای نفاق و شیاطین منافقان است، چنین آمده است:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و آن گاه که آنان با مؤمنان روبرو می شوند، می گویند: ما ایمان آوردیم و آن گاه که با شیاطینشان خلوت می کنند، می گویند: ما با شما ایمیم. ما قطعاً آنان را به مسخره گرفته ایم.»

در این آیه، علاوه بر معرفی «منافقان»، از «شیاطین» آنان نیز سخن به میان آمده است. در این صورت، حتی اگر بپذیریم که بعضی از این منافقان، از منافقان مدنی هستند، نمی توان پذیرفت که حتی یکی از «شیاطین منافقان» که در چهره مسلمان در جامعه زندگی می کردند، از منافقان مدنی بودند.

۱۶

این نظم و انضباط و این سازماندهی بزرگ به زمان بسیاری نیاز دارد و مدت زمان کوتاهی که از ورود پیامبر خدا ﷺ تا نزول این آیات گذشته بود، پاسخ گوی این نیاز نیست. این در حالی است که همه انصار یا بسیاری از آنان، در این مقطع از تاریخ مسلمانان، به از خود گذشتگی و ایثار و مواسات و پناه دادن مهاجران، مشغول بودند. در همین ایام، آنان تمام خانه و زندگی خود را در اختیار مهاجران گذاشته بودند و از زن و مرد آنان، پذیرایی می کردند. در چنین شرایطی نمی توان، ویژگی هایی را که این آیات برای نفاق و برای منافقان می شمرد، از آن آنان دانست.

به خاطر داشته باشیم که این مطالب، البته به منزله تبریئه انصار از نفاق

و به منظور تطهیر آنان از این ویژگی شوم نیست بلکه برای آگاه شدن از این واقعیت است که منافقان اولیه و آموزگاران نفاق در مدینه، منافقان مکی بودند و نیز برای شناخت این واقعیت است که بدون آشنایی با وضعیت نفاق در مکه و منافقان مکی نمی توان از تاریخ مسلمانان و از تاریخ نفاق، آگاه شد و یا آگاهی قابل ملاحظه ای به دست آورد.

در آیه ای که پیش از این از سوره توبه برای توصیف «نفاق» در مدینه گذشت، دانسته می شود که منافقان مدینه با یک صفت از منافقان اطراف مدینه، جدا شده اند و آن، صفت «مَرْدُوا عَلَى التِّفَاقِ» است:

«وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى التِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَعَدِ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ»؛<sup>۱</sup>

«و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقند و از ساکنان مدینه نیز گروهی استاد و شیطان نفاقند. تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم. بزودی ما آنان را دو بار عذاب می کنیم و پس از آن عذابها، آنان به عذاب بزرگی بازگشت داده می شوند».

منظور از «اعراب» بیابان نشینان هستند، حال چه عرب باشند و چه نباشند. در برخی آیات قرآن تنها عده خاصی از اعراب مد نظر است که بیابان گرد بودند، در اطراف مدینه زندگی می کردند و دارای رذائل اخلاقی بوده و از با باورهای دینی و احکام شرعی دور بودند.

چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند:

«تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فَهُوَ أَعْرَابِي...»<sup>۲</sup>.

۱. توبه: ۱۰۱.

۲. المحاسن، برقی، ج ۱، ص ۲۲۹.

این بخش از آیه به برخی از قبیله های عرب که در اطراف مدینه ساکن بودند اشاره دارد که تظاهر به مسلمان بودن می کردند ولی در باطن کافر بودند و همانند منافقین مدینه محسوب می شدند.

توصیف آنان به اینکه نسبت به شهرنشینان در کفر و نفاق شدیدتر هستند به سنگدلی، دوری آنان از مردم، و پرورش آنان به دور از عالمان و شنیدن کلام الهی برمی گردد و به همین سبب است که خداوند متعال درباره آنان می فرماید: «وَأَجْدَرُ الْأَعْلَمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ» که منظور، آگاه نکردن آنان از قانون گذاری هایی است که در باب احکام و فرائض و سنن، وجود دارد.

نکوهش شامل تمام بادیه نشینان نمی گردد، بلکه تنها ویژه بادیه نشینان کافر و منافق، درباره رفتار مذهبی آنان است و بهترین دلیل بر آن، این فرموده خداوند متعال در مدح مؤمنان ایشان است که: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَّا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سِذْخَلَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ»<sup>۲</sup>.

در ادامه این مباحث، پیرامون تعبیر «مردوا» با تفصیل بیشتری بحث خواهد شد اما لازم است به این نکته توجه شود که مفسران عامه و فرهنگ نگاران این گروه، همه یا غالباً این تعبیر را با «تربوا» (= «تربیت شده اند») و یا «مَرْتُوا» (= «تمرین کرده اند») به یک مفهوم دانسته اند و بدین ترتیب و بر این اساس، تفاوت این دو گروه از منافقان در این است که منافقان مدینه بر نفاق تمرین کرده اند و یا تربیت شده اند و یا با نفاق خو گرفته اند.

۱. توبه: ۹۷.

۲. توبه: ۹۹.



ممکن است مفهوم «مزدوا» یکی از همین مفاهیم باشد و ممکن است که این مفاهیم، جزئی از مفهومی باشد که این تعبیردار است. در هر دو صورت، سابقه بیشتر منافقان مکی آنان را از سایر منافقان در این صفت، پیش می‌اندازد.

آیاتی که از نفاق ساکنان مدینه و اطراف آن، سخن می‌گوید ما را با این واقعیت آشنا می‌سازد که منافقان، نظرها و ایده‌ها و افکار خودشان را در موارد گوناگون، منتشر می‌کردند و بدین وسیله دیگران را تحت آموزش مستقیم و یا غیر مستقیم خودشان قرار می‌دادند.

## ۲-۸. منافقان در سیره

همه یا تعداد بسیاری از مفسران عامه، چهار و یا پنج قبیله مشخص را به عنوان مصداق این گروه از منافقان معرفی کرده‌اند. خاطر نشان می‌سازد که تعداد قبایل اطراف مدینه، بسیار بیش از این تعداد است و به طور طبیعی این چهار و یا پنج قبیله، بعضی از آن قبایل هستند نه تمام آن‌ها.

﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾ وَهُمْ جُهَيْنَةُ وَأَسْلَمُ وَأَشْجَعُ وَغِفَارٌ، وَكَانُوا نَازِلِينَ حَوْلَهَا»!

«مقصود از ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾، جهینه و اسلم و اشجع و غفار هستند. این قبایل در اطراف مدینه ساکن بودند».

فخر رازی در شرحی که ارائه کرده به این نکته تصریح کرده که مقصود از ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ﴾ این چهار قبیله معلوم الحال هستند: ۱: جهینه، ۲: اسلم، ۳: اشجع و ۴: غفار. او البته اسم «مُزَيْنَةُ»، یعنی اسم یکی از این قبایل

۱. تفسیر الفخر الرازی (مفاتیح الغیب)، رازی، ج ۱۶، ص ۱۷۳.

منافق را از قلم انداخته است؛ قبیله ای که مفسران دیگر، آنان را هم به عنوان یکی از این قبایل منافق معرفی کرده اند.

برخی دیگر از مفسران از جمله بغوی، با اضافه کردن «مِنْ» نفاق این چهار یا پنج قبیله را کمزنگ تر جلوه داده و بعضی از آنان را به صفت نفاق وصف کرده است:

«در این گفتار خدای والا مرتبه: ﴿وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ منافِقُونَ﴾، مقصود، افرادی از مزینه، جهینه، اشجع و اسلم و غفار هستند. منازل این قبایل، در اطراف مدینه بود»<sup>۱</sup>.

بغوی با اضافه کردن یک «مِنْ» در عبارت «هُم مَزِينَةٌ وَجُهَيْنَةٌ وَأَشْجَعُ وَأَسْلَمُ وَغَفَارٌ»، این خدمت را به این چهار قبیله و یا به این پنج قبیله، کرده است.

یکی دیگر از این مفسران، ابن جوزی است. او این کار را با اضافه کردن عبارت «كَانَ فِيهِمْ منافِقُونَ» انجام داده است:

«ابن عباس در مورد این فرمایش الهی: ﴿وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ منافِقُونَ﴾، گفته است: در میان قبایل مزینه، جهینه، اسلم و غفار و اشجع بعد از اسلامشان منافقانی بودند. مقاتل گفته است: و منازل آنان اطراف مدینه بود»<sup>۲</sup>.

بغوی در ادامه مطالب بالا، چنین اظهار داشته است:

«او می گوید: از میان این بادیه نشینان، بعضی منافقند. و مفهوم عبارت

۱. «قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ منافِقُونَ﴾، وَهُم مِنْ مَزِينَةٍ وَجُهَيْنَةٍ وَأَشْجَعٍ وَأَسْلَمٍ وَغَفَارٍ، كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ حَوْلَ الْمَدِينَةِ».

۲. «قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ منافِقُونَ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَزِينَةٌ، وَجُهَيْنَةٌ، وَأَسْلَمُ، وَغَفَارٌ، وَأَشْجَعُ، كَانَ فِيهِمْ بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ منافِقُونَ. قَالَ مِقَاتِلٌ: وَكَانَتْ مَنَازِلُهُمْ حَوْلَ الْمَدِينَةِ؛ تَفْسِيرُ الْبَغَوِيِّ، بِغَوِي، ج ۲، ص ۳۸۲؛ زَادَ الْمَسِيرِيُّ عِلْمَ التَّفْسِيرِ، ابْنُ جَوْزِي، ج ۲، ص ۲۹۲.

«وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ» این است: و از ساکنان مدینه از اوس و خزرج، قومی منافقند، که استاد و شیطان نفاقند.<sup>۱</sup>

ساکنان مدینه، قبل از هجرت پیامبر خدا ﷺ یا از قبیله اوس و یا از قبیله خزرج بودند. «اهل مدینه» اما پس از هجرت پیامبر خدا و مسلمانان مکه به مدینه، دیگر در این دو قبیله خلاصه نمی شد.

عبارت «وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِي» بخشی از آیه ۱۰۱ سوره مبارکه توبه است و سوره مبارکه توبه، همان گونه که پیش از این مطرح شد، در انتهای سال نهم هجری نازل شده است. در این زمان، «اهل مدینه» - یا همان «ساکنان مدینه» - مجموعه ای مرکب از انصار و مهاجران بودند. بر این اساس، اختصاص «اهل مدینه» در این زمان به «اوس» و به «خزرج»، حکایت از آن دارد که عنایت خاصی صورت گرفته تا منافقان مکی از این آیه خارج شوند؛ منافقانی که خدا در وصف آنان چنین فرموده است: «وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِي».

## ۲-۹. مقایسه ای بین منافقان مدینه و اطراف

در کتاب های لغت و در تفاسیر، مطالب بسیاری پیرامون واژه «مرد» و کاربرد آن در این تعبیر قرآنی، ارائه شده اما به دلایل بسیاری - که یکی از آن ها حفظ حرمت منافقان مدینه است -، هیچ کدام از آنها نمی تواند گویای حتی بخش کوچکی از بُعد و عظمت این وصف، در بیان حال منافقان مدینه و فعالیت آنان باشد.

در این کتاب ها، در برابر تعبیر «مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِي»، معانی متعددی را قرار

۱. «يَقُولُ: مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ، وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، أَيْ: وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنَ الْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ قَوْمٌ مَنَافِقُونَ، مَرَدُوا عَلَى التَّفَاقِي»؛ تفسیر البغوی، بغوی، ج ۲، ص ۳۸۲۹.

داده‌اند که از آن جمله، می‌توان معانی «در نفاق سرکشی کردند»، «تمرین نفاق کردند»، «با نفاق خو گرفتند»، «بر نفاق پایداری کردند» و معانی مشابه را عنوان کرد.<sup>۱</sup>

﴿مَرْدُوًا عَلَىٰ الْيَقَاقِ﴾، وصف دیگری برای منافقان داخل شهر مدینه است. این وصف به صورت اسم فاعل و صفت مشبّهه، یعنی «مارد» و «مرید»، دو وصفی است که سه بار در قرآن و فقط برای شیطان به کار رفته است. یک کاربرد از این سه کاربرد، به «مارد» و دو کاربرد دیگر، به «مرید» اختصاص دارد. نگاهی به این دو وصف، ما را با گوشه‌ای از حقیقت کاربرد تعبیر ﴿وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرْدُوًا عَلَىٰ الْيَقَاقِ﴾ برای «منافقان مدینه» آشنا می‌کند.

«مارد» به عنوان وصف شیطان در زمانی به کار رفته است که شیاطین تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا نسبت به عالم بالا، «استراق سمع» داشته باشند. میزان خطر این شیاطین برای آفرینش و خطری که برای آشوبگری در آفرینش دارند، به اندازه‌ای است که آنان باید دائماً رانده شوند و نیز دائماً مورد عذاب قرار بگیرند:

﴿إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ \* وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ \* لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ \* دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ﴾.<sup>۲</sup>

«ما آسمان نزدیکتر را با ستارگان آراستیم. و تا آن که آن را از هر شیطان ماردی حفظ کند. آن شیطانها نمی‌توانند به ساکنان عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سو مورد هدف قرار می‌گیرند. آنان به شدت به عقب رانده می‌شوند و برای آنان عذاب دائمی است.»

۱. میزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۹، ص ۵۱۱؛ فی ظلال القرآن، شاذلی، ج ۳، ص ۱۷۶؛

روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، ج ۶، ص ۱۱.

۲. صافات: ۶-۹.

همان گونه که ملاحظه می شود، تنها وصفی که در این آیات، برای «شیطان» به کار رفته، وصف «مارد» است.

صفت دیگر این شیاطین، لشکرگیری و لشکرسازی و لشکرکشی از میان انسانهاست. آنان می گویند و لشکریانشان به همان گونه که آنان فرمان می دهند، عمل می کنند:

﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا \* لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَا يُخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا \* وَلَا ضَلَّتْهُمْ وَلَا مَرَّتْهُمْ وَلَا مَرَّتْهُمْ فَلْيُتَيْبَكَنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرَّتْهُمْ فَلْيَعَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مَبِينًا﴾<sup>۱</sup>

«مشرکان فقط مادگان را در برابر خدا می خوانند و مشرکان هر که را بخوانند شیطانی «مرید» است. خدا شیطان را لعنت و از رحمتش دور کرده و شیطان گفته است: من سهم معینی از بندگان تو را به خود اختصاص می دهم و حتماً و قطعاً آنان را گمراه می کنم و آنان را به آرزوهای دور و دراز وامی دارم و آنان را امر می کنم که گوشه‌های چهارپایان را بزنند (برای قربانی کردن نزد بتان) و آنان بدون تردید و بدون هیچ چون و چرا، آن را اجرا خواهند کرد و آنان را امر می کنم که آفرینش خدا را تغییر دهند و آنان نیز بدون هیچ شکی و بدون هیچ چون و چرایی آن را اجرا می کنند. و هر فردی، شیطان را در برابر خدا، «ولی» خود قرار دهد، قطعاً زیان دیده است؛ زبانی آشکار».

البته همان گونه که ملاحظه می شود، «ولایت» در این آیات، دوستی و یاری کردن شیطان و یاری شدن از سوی او نیست بلکه سخن از فرمان است و اجرای بدون چون و چرای فرمان. او می گوید گوشه‌ها را بزنید، آنان می زنند. او می گوید آفرینش خدا را تغییر دهید، آنان بدون آنکه از خود اختیاری

نشان دهند آفرینش خدا را تغییر می دهند.

در سومین کاربرد از کاربردهای «مارد» و «مرید»، در کاربردی مشابه، سخن از «اولیاء تراشی» و «ولی سازی» و «پذیرش ولایت شیطانها» ست؛ شیطانهایی که با وصف «مرید»، توصیف شده اند:

﴿وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ \* كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۱</sup>

«و از مردم کسانی هستند که بدون دانش، درباره خدا مجادله می نمایند و در پی هر شیطان سرکشی روان می شوند و از او تبعیت می نمایند. این حکم برای شیطان ثابت است: هر کس ولایت شیطان را بپذیرد قطعاً شیطان او را گمراه و به عذاب جهنم راهبری می کند».

﴿مَنْ تَوَلَّاهُ﴾ در عبارت ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ﴾ به مفهوم اظهار علاقه کردن و با شیطان ایجاد رابطه و رفاقت کردن نیست. این عبارت نیز همانند عبارت ﴿مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا﴾ به مفهوم «پذیرفتن ولایت شیطان» است و همان گونه که در این آیات ملاحظه می شود، ﴿مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا﴾، یعنی بدون چون و چرا به فرمان شیطان سر نهادن.

این شیاطین به دنبال جمع کردن عده و عده و ساز و برگ هستند و برای آشفته سازی نظام الهی از هیچ کاری فروگذار نمی کنند.

با استفاده از آیه دیگری از کتاب خدا و با توجه به این که وصف «مارد» و «مرید» در قرآن برای غیر شیطان به کار نرفته است، «ماهیت نفاق منافقان مدینه» را بهتر می توان شناخت. این آیه، آیه ای است که اعلام می کند، «منافقان، دارای شیاطین هستند»:

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«و آن گاه که آنان با مؤمنان روبرو می شوند، می گویند: ما ایمان آوردیم و آن گاه که با شیاطینشان خلوت می کنند می گویند: ما با شما ایمیم. ما قطعاً آنان را به مسخره گرفته ایم.»

کاربرد عبارت «وَمَنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ اللَّفْقِ» برای «منافقان مدینه» با توجه به این آیه، حکایت از آن دارد که جنس «منافقان مدینه» از این جنس است. آنان «شیاطین منافقان» بودند و منافقان اطراف، بازی خورده ها و دست پرورده های این شیاطین و ابزار دست اینان بودند. این شیاطین می گفتند و آنان بدون کم و کاست و بدون چون و چرا، فرمان این شیاطین را به اجرا در می آوردند.

## ۲-۱۰. نگاه آماری به وضعیّت نفاق در سال نهم

تاریخ نویسان، درباره تعداد منافقان، عدد و رقم های گوناگونی بیان کرده اند. براساس بعضی از این اظهارات، هشتاد و چند منافق از پیامبر خدا ﷺ اجازه خواستند که با ایشان به جنگ نروند و ایشان به آنان اجازه دادند و هشتاد و چند منافق دیگر نیز اجازه خواستند اما در این مورد، خداوند به آنان اجازه نداد و...

در ضمن این نقل ها، تمام اصحاب مغازی و تاریخ نویسان مسلمان، از اردوی دیگری خبر داده اند که در نزدیکی اردوگاه پیامبر خدا ﷺ زده شده بود که براساس نقل عامه، پایگاه «عبد الله بن ابی» بود. واقدی در این خصوص چنین آورده است:

«گفته اند: و گروهی از منافقان به نزد رسول خدا ﷺ آمدند و بدون هیچ

دلیلی از او اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند و رسول خدا به آنان اجازه داد. و منافقانی که از او اجازه گرفتند، هشتاد و چند نفر بودند. و عذر خواهان اعراب به نزد او آمدند و عذر خواستند که شرکت نکنند، اما عذر آنان را خدای عزوجل نپذیرفت. اینان گروهی از بنی غفار بودند که یکی از آنان، خفاف بن ایماء بن رخصه بود که هشتاد و دو نفر می شدند. و عبد الله بن اُبی بلشکریان در «ثنية الوداع» در مقابل «ذباب» اردوزد و هم پیمانان او از یهود و منافقان هم با او بودند که با او برای جنگ تبوک آمده بودند. گفته می شد که لشکر این اُبی از لشکر پیامبر خدا کوچکتر نبود.<sup>۱</sup>

ابن اسحاق و ابن هشام و واقدی و ابن سعد و ابن عساکر و... همگی این مطلب را نقل کرده اند که عدد افرادی که در اردوی عبد الله بن اُبی حاضر بودند، از عدد افرادی که در اردوی پیامبر خدا ﷺ حاضر بودند، کمتر نبود.

هم چنین همه این تاریخ نگاران و سیره نویسان، به این مطلب، اذعان کرده اند که عبد الله بن اُبی با پیامبر خدا ﷺ همراه نشد و با سایر لشکریان، همگی در مدینه باقی ماندند.

از این نقل ها که در آنها یهودیان نیز از لشکریان عبد الله خوانده شده اند، می توان با این حقیقت آشنا شد که منافقان حاضر در اردوگاه عبد الله بن اُبی، با یهودیان هم پیمان بودند نه با سایر کافران و مشرکان.

۱. «قَالُوا: وَجَاءَ نَاسٌ مِنَ الْمُتَنَافِقِينَ يَسْتَأْذِنُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَأَذِنَ لَهُمْ، وَكَانَ الْمُتَنَافِقُونَ الَّذِينَ اسْتَأْذَنُوا بَعْضَهُ وَتَمَانِينَ. وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ فَأَعْتَدُوا إِلَيْهِ، فَلَمْ يَعْذِرْهُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ. هُمْ نَعَرَ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، مِنْهُمْ خُفَّافُ بْنُ إِيمَاءَ بْنِ رَخِصَةَ، اثْنَانِ وَتَمَانُونَ رَجُلًا. وَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ بَعْشَكَرِهِ، فَضَرَبَهُ عَلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ بِحِذَاءِ ذُبَابٍ، مَعَهُ حُلَفَاؤُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَالْمُتَنَافِقِينَ مِمَّنْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ، فَكَانَ يُقَالُ: لَيْسَ عَشْكَرًا ابْنَ أُبَيٍّ بِأَقْبَلَ الْعَشْكَرَيْنِ»؛ المغازی، واقدی (بی تا)، ج ۳، ص ۹۹۵.



خاطر نشان می‌سازد که این لشکرکشی، نخستین لشکرکشی علنی منافقان بود و براساس آنچه گذشت، در این لشکرکشی نباید از سهم یهودیان گذشت.

## ۲-۱۰-۱. عدد منافقان

بی‌شک تعداد منافقانی که از جهاد تخلف نمودند، بسیار زیاد بوده است. چراکه در یک جامعه بسته‌ای مانند مدینه صدر اسلام، تعداد اندکی از افراد، یارای آن نداشتند که بر طبل مخالفت با پیامبر ﷺ بکوبند و به‌طور علنی از امر آن حضرت سرپیچی نمایند؛ پس یا باید تعداد آنان به حدی زیاد باشد که هویت مستقلی در رویارویی با رسول الله ﷺ داشته باشند که ما از این هویت مستقل به «جریان نفاق»، تعبیر می‌نماییم و یا اینکه اگر تعداد آنان زیاد نبوده است، لاقلاً از چنان نفوذی در میان مردم برخوردار بوده‌اند که افراد زیادی از جامعه را تحت تأثیر خود قرار دهند. اگر تعداد منافقان متخلف زیاد نبود، چگونه می‌توانستند موجب دلسردی مردم شده باشند؟ اگر تعداد کمی از افراد جامعه، ساز مخالف بزنند، در واقع خود را رسوا کرده‌اند اما از اینکه تخلف منافقان اسباب دلسرد شدن مردم را فراهم آورده است می‌توان نتیجه گرفت که یا این افراد بخش عمده‌ای از بدنه جامعه را تشکیل داده بودند و یا اینکه در میان منافقان افرادی بوده‌اند که اعتبار آنان در جامعه، وزنه‌ای به حساب می‌آمده که ثقل آن، افراد زیادی را به دنبال خود می‌کشیده است.

گروهی مانند واقدی، همان‌گونه که ملاحظه شد، اظهار کرده‌اند که همراهان عبد الله بن اُبی، یهودیان و منافقان بودند و گروهی مانند ابن هشام و طبری و ذهبی... اظهار کرده‌اند که آنان فقط منافقان و اهل ریب بوده‌اند.

ذهبی مانند بسیاری دیگر از سیره نویسان، این مطالب را در کنار هم آورده و تصریح کرده است که همراهان عبد الله بن اُبی از «منافقان» و «اهل ریب» تشکیل شده بودند:

«وقتی که او (= پیامبر خدا ﷺ) از مدینه خارج شد، اردوگاهش را در ثنیة الوداع زد و در این حال بیش از سی هزار نفر با او بودند. و عبد الله بن اُبی بن سلول نیز اردوگاهش را به صورتی جداگانه در محلی پایین تر از او زد. لشکر او بر اساس تخمین، کمتر از لشکر پیامبر خدا نبود. وقتی رسول خدا ﷺ به راه افتاد، ابن سلول از همراهی امتناع کرد و با منافقان دیگر و اهل شک در مدینه به جا ماندند»<sup>۱</sup>.

علاوه بر تاریخ نگاران عامه، بسیاری از مفسران آنان نیز به این ماجرا، اشاره کرده اند.<sup>۲</sup>

عبارتی که واقدی برای تعیین ترکیب لشکر عبد الله بن اُبی آورده - یعنی عبارت «مَعَهُ حُلَفَاؤُهُ مِنَ الْيَهُودِ وَالْمُنَافِقِينَ مِمَّنْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ» - به تشکیل این لشکر از منافقان و یهودیان تصریح دارد ولی عبارت «تَخَلَّفَ عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي فَيْمَنْ تَخَلَّفَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَأَهْلِ الرَّيْبِ» - که عبارت افرادی مانند ذهبی و طبری است - به صورتی دو پهلو به این مطلب اشاره کرده است.

۱. «فَلَمَّا خَرَجَ صَرَبَ عَشْرَكَهُ عَلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ، وَمَعَهُ زِيَادَةُ عَلَى ثَلَاثِينَ أَلْفًا مِنَ النَّاسِ. وَصَرَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَلُولٍ عَشْرَكَهُ عَلَى ذِي حِدَّةٍ أَسْفَلَ مِنْهُ، وَمَا كَانَ فِيهَا يَزْعُمُونَ بِأَقْلِ الْعَشْكَرِينَ. فَلَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، تَخَلَّفَ عَنْهُ ابْنُ سَلُولٍ فَيَمَنْ تَخَلَّفَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَأَهْلِ الرَّيْبِ»؛

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۲. «فَلَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَرَبَ عَشْرَكَهُ عَلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ، وَصَرَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي بِنِ سَلُولٍ عَشْرَكَهُ عَلَى ذِي حِدَّةٍ أَسْفَلَ مِنْهُ نَحْوُ ذُنَابٍ - جَبَلٍ بِالْجَبَانَةِ - أَسْفَلَ مِنْ ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ وَكَانَ فِيهَا يَزْعُمُونَ لَيْسَ بِأَقْلِ الْعَشْكَرِينَ، فَلَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَخَلَّفَ عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي فَيْمَنْ تَخَلَّفَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَأَهْلِ الرَّيْبِ»؛ برای نمونه: جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری)، طبری، ج ۱۱، ص ۴۹۰.

در عبارت دوم، در کنار «منافقان» از گروه دیگری با عنوان «اهل ریب» یاد شده است که به درستی روشن نیست مقصود این تاریخ نگاران و این مفسران، از «اهل ریب» کدام یک از گروه‌هایی است که قرآن به آنان اشاره می‌کند.

ممکن است گفته شود که مقصود از «اهل ریب» گروهی است که خدای جهانیان از آنان چنین یاد کرده است: ﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ \* إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاتَّبَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ \* وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۱</sup>

«آنانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد با دارایی‌ها و جانهایشان، از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند متقیان را به خوبی می‌شناسد. تنها کسانی از تو اجازه این کار را می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است. آنان در تردید خود سرگردانند. اگر آنان می‌خواستند که برای جهاد خارج شوند حتماً برای آن آمادگی‌هایی فراهم می‌کردند اما خدا از حرکت آنان کراهت داشت؛ به این سبب، از آن جلوگیری کرد و به آنان گفته شد: با آنانی که از جنگ مانده‌اند همنشین باشید.»

در آیه دوم به این واقعیت تصریح شده است که این افراد - یعنی افرادی که در دل تردید داشتند و در تردید خود سرگردان بودند - به خدا و به روز قیامت ایمان نداشتند. حال اگر چهره خارجی این افراد - همانند درون آنان - کفر باشد، آنان کافرند و در غیر این صورت، منافقند. یعنی اگر مقصود طبری و دیگر مفسران از «اهل ریب» همین گروه باشد، این گروه یا کافرند، یا منافق و چون چهره خارجی آنان تا این زمان، کفر نبوده است پس همه آنان منافقند.

تعداد افراد اردوی منافقان به تصریح اصحاب مغازی و تاریخ و تفسیر، کمتر از اردوی پیامبر خدا ﷺ نبود. گروهی از منافقان نه در این اردو شرکت کردند و نه با پیامبر رحمت ﷺ همراه شدند. بعضی از این منافقان، عذر نیز آورده بودند و بعضی دیگر از عذر آوردن نیز خودداری می کردند. عدد این منافقان - که عدد بسیار زیادی است - به عدد منافقانی اضافه می شود که در اردوی عبد الله بن اُبی شرکت کرده بودند.

به این عدد بسیار زیاد، عدد دیگری نیز اضافه می شود و آن منافقان بسیار زیاد و خطرناکی است که با پیامبر خدا ﷺ برای نبرد با رومیان همراه شده بودند:

﴿لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ \* إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاتَّابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ \* وَلَوْ أَرَادُوا الْمَخْرُجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عَدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ \* لَوْ خَرَجُوا فِئَكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُدْرِكُوا فِيهَا خَلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِئَكُم مَّسْمُوعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

«آنانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد با داراییها و جانهایشان، از تو اجازه نمی گیرند؛ و خداوند متقیان را به خوبی می شناسد. تنها کسانی از تو اجازه این کار را می گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دلهایشان با شک و تردید آمیخته است. آنان در تردید خود سرگردانند. اگر آنان می خواستند که برای جهاد خارج شوند حتماً برای آن آمادگیهایی را فراهم می کردند اما خدا از حرکت آنان کراهت داشت؛ به این سبب، از آن جلوگیری کرد و به آنان گفته شد: با آنانی که از جنگ مانده اند همنشین باشید. اگر آنان با شما برای جهاد خارج می شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند و در

بین شما جدایی می‌افکندند تا از شما به عنوان ابزار فتنه استفاده کنند و در میان شما گروهی هستند که با تمام وجود به سخنان آنان گوش فرا می‌دهند؛ و خداوند، ظالمان را به خوبی می‌شناسد».

عبارت «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ» به خوبی نشان می‌دهد در میان افرادی که با پیامبر خدا ﷺ همراه شده بودند، افراد منافقی بودند که عوامل منافقان باقی مانده در مدینه بودند. خطر این منافقان از منافقانی که به صورت علنی از همراهی با پیامبر خدا خودداری می‌کردند، بیشتر بود.

در میان منافقانی که با پیامبر خدا ﷺ همراه شده بودند، منافقانی وجود داشتند که تا سرحد کشتن پیامبر رحمت خطرناک بودند و به این کار نیز اقدام کردند. خدا آنان را چنین وصف کرده است:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾<sup>۱</sup>

«آنان به خدا قسم یاد می‌کنند که نگفته‌اند و این در حالی است که آنان کلمه کفر را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند و کافر شدند پس از آن که اسلام آوردند و تمام تلاش خود را برای کاری به کار بردند که به آن دست نیافتند. و آنان فقط از این انتقام می‌گیرند که خدا و رسول خدا آنان را از فضلش بی‌نیاز ساخت. پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر از این عمل طفره برونند، خدا آنان را در دنیا و آخرت با مجازاتی دردناک، عذاب خواهد کرد و در آن حالت برای آنان در زمین ولی و یآوری وجود ندارد».

در آینده و در ضمن بحث پیرامون شناخت منافقان، با این واقعیت آشنایی

بیشتری فراهم خواهد شد که عبارت «هُمُوا بِمَا لَمْ يَتَالُوا» به اقدام منافقان برای کشتن پیامبر خدا ﷺ دلالت دارد.

ابن تیمیه در این خصوص چنین اظهار کرده است:

«در غزوة تبوک پیامبر خدا ﷺ آنان (= منافقان) را مانند بقیه برای شرکت در جنگ فراخواند. بعضی از آنان با او همراه شدند و بعضی دیگر از همراهی خودداری کردند. در میان آنانی که با او خارج شده بودند، گروهی برای کشتن او در میان راه، تمام تلاش خود را به کار گرفتند. آنان تلاش کردند تا تنگ شتر پیامبر را باز کنند که تا او در بین راه در دره‌ای بیفتد. در این موقع وحی آمد و پیامبر خدا به حذیفه نام‌های آنان را گفت و به همین خاطر است که گفته می‌شود: حذیفه دازنده سزی بود که جز او فرد دیگری از آن با خبر نبود. و این مطلب در روایت صحیح ثابت است»<sup>۱</sup>.

بر این اساس، تعداد منافقان بسیار بیشتر از تعداد تمام مؤمنانی بود که با خاتم پیامبران ﷺ از مدینه به قصد جنگ با رومیان خارج شده بودند.

بنابراین همراهان پیامبر خدا ﷺ از مکه و از تمام قبایل و نیز از مدینه و اطراف جمع شده بودند ولی همراهان عبدالله همه از ساکنان مدینه و اطراف آن بودند.

تمام همراهان عبد الله به صورت علنی در اردو شرکت کرده بودند. یعنی در مدینه و اطراف آن، حداقل سی هزار منافق شناخته شده بی پروا زندگی می‌کردند.

۱. «فی غزوة تبوک استئنفرهم النَّبِيُّ ﷺ كما استئنفر غيرهم، فخرَج بعضهم معه وبعضهم تخلفوا، وكان في الذين خرجوا معه من هم يقتله في الطريق، هموا بحل حرام ناقته ليقع في واد هناك، فجاءه الوحى، فاسترالى حذيفة أسماء هم، ولذلك يقال: هو صاحب السر الذي لا يعلمه غيره، كما ثبت ذلك في الصحيح».

## ۲-۱۰-۲. محل زندگی قبایل منافقین

در سوره توبه، برای «منافقان اطراف مدینه»، پرونده ویژه‌ای باز شده است. آیات قرآن مجید علی رغم پنهان کاری‌های تاریخ، از اسرار آنان پرده بر می‌دارد و بسیاری از ناگفته‌های تاریخ را فاش می‌کند.

باز شدن این پرونده ما را با این حقیقت آشنا می‌کند که این منافقان، نقش بسیار مهمی در تحولات روزها و ماه‌های آخر عمر خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - یعنی در زمان نزول این آیات - داشتند.

یکی از این آیات، که پیش از این نیز مطرح شد، آیه‌ای از سوره توبه است؛ سوره‌ای که در اواخر سال نهم هجری و اوایل سال دهم هجری نازل شده است:

﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ وَمَنْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى التِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

«و گروهی از بادیه نشینان که پیرامون شما هستند، منافقند و از ساکنان مدینه نیز گروهی در حکم شیطان نفاقند. تو آنان را نمی‌شناسی؛ ما آنان را می‌شناسیم. بزودی ما آنان را دو بار عذاب می‌کنیم و پس از آن عذاب‌ها، آنان به عذاب بزرگی بازگشت داده می‌شوند».

در این آیه به دو گروه از منافقان اشاره شده است:

الف) منافقانی که در اطراف مدینه ساکن بودند.

ب) منافقانی که محل زندگی آنان در خود شهر مدینه بود.

عبارت ﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ﴾، «ساکنان اطراف مدینه» را به دو

گروه تقسیم می‌کند:

الف) منافق.

ب) مؤمن.

همان گونه که پیش از این نیز مطرح شد، اکثر مفسران عامه، از متقدمان و متأخران، چهار و یا پنج قبیله از قبایل بسیاری که اطراف مدینه زندگی می‌کردند را به این عنوان معرفی کرده‌اند. این قبایل، «اسلم»، «اشجع»، «غفار» و «جهینه» هستند که بعضی از مفسران، نام «مزینه» را نیز به این عنوان معرفی کرده‌اند. آنچه این پنج قبیله انجام داده‌اند، به قدری سرنوشت ساز بوده که آیات بسیاری در شرح حال و کار آنان نازل شده است.

به جزایه‌ای که مطرح شد، آیات بسیار دیگری نیز در کتاب خدا وجود دارد که در آنها ذکری از «اعراب» به میان آمده است. همه مفسرانی که در تفسیر این آیات، برای «اعراب» ذکر شده در آن آیات، مصداقی را معرفی کرده‌اند، از نام این پنج قبیله نگذشته‌اند.

برای نمونه در آیه‌ای از سوره حجرات، خالق جهانیان اعلام کرده که ایمان هرگز به قلب «این بادیه نشینان» وارد نشده است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ أَمَّا قُلُومًا لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قَوْلُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛<sup>۱</sup>

«این بادیه نشینان گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاوردید بلکه بگویید ما اسلام آوردیم؛ که هنوز ایمان به قلب شما وارد نشده است. البته اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، او چیزی را از پاداش کارهای شما فروگذار نمی‌کند. به درستی که خداوند بسیار آمرزنده است و رحمتش فراگیر است.»

عبارت «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» تصریح الهی به این واقعیت است که ایمان هرگز به قلب «این بادیه نشینان» وارد نشده است. این تصریح، تصریح



خالق آدمیان است که از تمام لایه‌های پنهان قلب آنان آگاهی دارد.

معرفی این قبایل به عنوان مصداق، توسط مفسران صحابه و تابعین و تابعین تابعین، امثال ابن عباس، سُدی، مُقاتل و... انجام شده است. مفسران بعدی نیز با استناد به این اقوال و یا بدون استناد به این اقوال، به ذکر این قبایل به عنوان تنها مصداق این آیات، بسنده کرده‌اند.

این پنج قبیله، یا چند قبیله از آنان، برای امرار معاش کردن، از حاجیان، راه‌گیری می‌کردند و معاصرانشان، از آنان با عبارت «سَرَّاق الحَجِجِج» یاد می‌کردند.

محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب صحیحش چنین آورده است:

«اقرع بن حابس به رسول خدا ﷺ چنین عرض کرد: فقط دزدان حاجیان از قبیلهٔ اسلم و غفار و مزینه و گمان کنم، جهینه - ابن ابی یعقوب شک کرده است - با تو مبايعه کرده‌اند. رسول خدا ﷺ فرمود: به نظر تو اگر اسلم و غفار و مزینه و گمان کنم، جهینه - از بنی تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان بهتر باشند آیا باز هم آنان خسارت کرده‌اند و ناکام مانده‌اند؟! او گفت: بله. پس پیامبر فرمود: قسم به آن که جانم به دست اوست، اینان از آنان بهترند»<sup>۱</sup>.

البته محمد بن اسماعیل بخاری با نقل این روایت، ضمن آن که در پی ذکر فضیلتی برای این پنج قبیله بوده، از این طریق، به دیگران چنین القا کرده است که این سه یا چهار قبیله، با پیامبر خدا ﷺ مبايعه کرده‌اند!

۱. «... أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِجِجِ، مِنْ أَسْلَمَ وَغَفَارَ وَمُزَيْنَةَ، وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ - ابْنُ أَبِي يَعْقُوبَ شَكَّ. - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمَ، وَغَفَارَ، وَمُزَيْنَةَ، - وَأَحْسِبُهُ - وَجُهَيْنَةَ، خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي عَامِرٍ، وَأَسَدٍ، وَغَطَفَانَ خَائِبًا وَخَسِرُوا؟! قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ»؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۸۲.

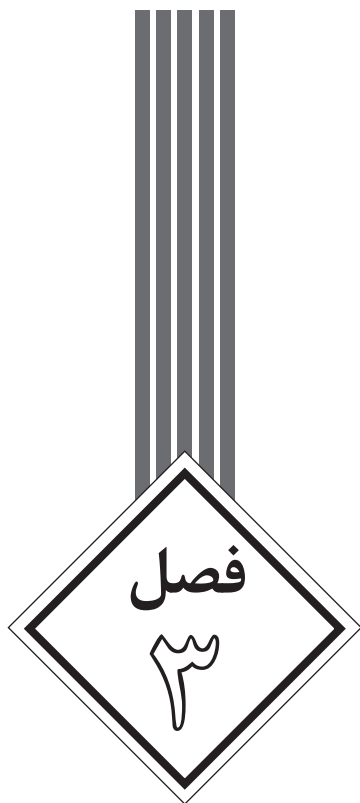
اگر این مطلب درست باشد، حتماً «مبايعه» این قبایل هم مانند ایمان آوردنشان بوده است!

مسلم بن حجاج نیشابوری نیز در صحیح مسلم چنین آورده است:

«اقرع بن حابس به نزد رسول خدا ﷺ رفت و عرض کرد که فقط دزدان حاجیان از قبیلهٔ اسلم و غفار و مزینه و گمان کنم، جهینه - آن که شک کرده محمد راوی است - با تو مبايعه کرده اند. رسول خدا ﷺ فرمود: به نظر تو اگر اسلم و غفار و مزینه - و گمان کنم، جهینه - از بنی تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان بهتر باشند آیا باز هم آنان خسارت کرده اند و ناکام مانده اند؟! او گفت: بله. پس پیامبر فرمود: قسم به آن که جانم به دست اوست، اینان از آنان بهترند»<sup>۱</sup>.

پی گیری این مطلب که مفهوم این جملات چیست و اقرع بن حابس چه چیزی را پرسش کرده و چه پاسخی را شنیده است، بر عهدهٔ این بخش از بحث نیست. آنچه مسلم است این است که پیامبر خدا ﷺ اقرع را مؤاخذه نکرد که چرا به مسلمانان و یا به مؤمنان، تهمت زده است. بر این اساس، شغل این چهار قبیله و یا همان پنج قبیله، راهزنی بوده است. این مطلب از مسلمات نقلهای عامه است که این چهار و یا پنج قبیله، «دزدان قافله‌های حجاج» بودند.

۱. «... أَنَّ الْأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ، وَغَفَارَ، وَمَزِينَةَ، وَأَخِيسِبَ جُهَيْنَةَ - مُحَمَّدُ الَّذِي شَكَّ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ، وَغَفَارُ، وَمَزِينَةُ - وَأَخِيسِبَ جُهَيْنَةَ - خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، وَبَنِي عَامِرٍ، وَأَسَدٍ، وَغُطَفَانَ، أَخَابُوا وَخَسِرُوا؟» فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لِأَخْيَرُ مِنْهُمْ»؛ صحیح مسلم، نیشابوری، بی تا: ج ۴، ص ۱۹۵۵.



---

یهود، قدرت پشت پرده  
منافقان

---



## مقدمه

در میان دشمنانی که جامعهٔ مسلمانان را در عصر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تهدید می‌کردند، خداوند یهود را به دشمن‌ترین دشمنان توصیف کرده است. در حالی که از دور چنین توجهی نسبت به این دشمنان در میان مسلمانان به چشم نمی‌خورد. در میان آثار مسلمانان، پروندهٔ یهود سال‌ها قبل از روزهای آخر حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، درهم پیچیده شد و یهودیان به ظاهر خوار و ذلیل و مغلوب جامعهٔ مسلمانان شدند. در حالی که به بیان قرآن مجید در آخرین سورهٔ نازل شده یا یکی از آخرین سوره‌ها، یهود به گونه‌ای توصیف می‌شوند که گویی صاحب قدرت و شوکتی هستند که مسلمانان مرعوب، تحت امر و منقاد آنانند و یکسره کتاب خدا آنان را از این انقیاد و پذیرش این ارباب باز می‌دارد.

از طرفی، یهودیان پس از شکست سخت و مفتضحانهٔ جنگ «خیبر»، به دست امیر مؤمنان علیه السلام، با این نکته آشنا شده بودند که توان رویارویی با پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را ندارند، به ویژه در جایی که امیر مؤمنان علیه السلام نیز حاضر باشند.

آنان نیروی امیر مؤمنان را با چشم خودشان، در این نبرد دیده بودند و به خوبی

می دانستند که از رو در رو شدن با پیامبر رحمت و با این فرد ﷺ، جز خفت و خواری چیز دیگری نصیبشان نخواهد شد.

به نظر می رسید که یهودیان از این شکست، درس خوبی بگیرند و دیگر از رویارویی با مسلمانان و تحریک علنی دشمنان علیه آنان دست بردارند و لذا آنان به تغییر اساسی در روش های مقابله مجبور شدند.

به علت تغییر استراتژی یهودیان، گام بعدی رخنه در میان جمع مسلمانان و خبرگیری از حرکت های آنان و اقدام های متناسب بر اساس این خبرها بود. در این مرحله دست نشانده های آنان اظهار اسلام کردند و یا دست نشانده هایی که اظهار اسلام کرده بودند وارد عمل شدند.

### ۳-۱. یهود، دشمن ترین دشمنان به تصریح قرآن

سوره مائده، در شدت دشمنی یهود با مسلمانان، آنان را سرسخت ترین دشمنان معرفی می کند.<sup>۱</sup> در حالی که در ظاهر، همسایگان و قدرت های منطقه نسبت به یهود سزاوارترند تا یهودی که حتی در اطراف مدینه استقرار کامل ندارد و مسلمانان در سال های پیش آنها را شکستی مفتضحانه داده اند:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

«بطور مسلم، یهودیان و مشرکان را دشمنترین مردمان نسبت به مؤمنان خواهی یافت و از نظر مودت نزدیکترین آنان را افرادی می یابی که می گویند

۱. مائده: ۸۲.

۲. مائده: ۸۲.

ما نصاری هستیم. این به آن خاطر است که در میان آنان افرادی عالم و تارک دنیا وجود دارد و آنان در برابر حق گردنکشی نمی‌کنند».

رهبری یهودیان نسبت به عوامل خود در میان مسلمانان، جایگاهی برای آنان ساخته بود که می‌توانستند حتی در حیطة اوامر و نواهی رسول خدا ﷺ وارد شده و آن را تبدیل و تحریف نمایند. صفت «تحریف کلمات، از جایگاه‌های آن» همان صفتی است که در قرآن مجید به رهبران یهودیان و منافقان نیز - البته به صورت ویژه تری - نسبت داده شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِمِمْ  
وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِيَكْذِبَ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ  
يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ  
تُؤْتُوهُ فَأَحْذَرُوا...﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر افرادی که شتابان به سوی کفر می‌روند، تو را محزون نسازند. این افراد از کسانی هستند که با دهانشان می‌گویند: ما ایمان آوردیم، در حالی که قلب آنان ایمان نیاورده است و نیز آنان از یهودیانی هستند که به دروغها کاملاً گوش می‌دهند و گوش به سخن افرادی می‌دهند که آنان پیش تو نیامده‌اند. آنان کلمات را بعد از استقرار در جایگاه‌ها، از جای مخصوص آنها تحریف می‌کنند. آنان می‌گویند: اگر به شما چنین چیزهایی را دادند بپذیرید و اگر چنین چیزهایی را ندادند، از گرفتن خود داری نمایید...».

### ۳-۲. مکر پیوسته و همیشگی یهودیان

یهودیان پس از شکست سخت «خیبر» به دست امیر مؤمنان علیه السلام، با این نکته آشنا شده بودند که توان رویارویی با پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله را ندارند؛ به ویژه در جایی که امیر مؤمنان علیه السلام نیز حاضر باشد. آنان نیروی امیر مؤمنان را

با چشم خودشان، در این نبرد دیده بودند و به خوبی می دانستند که از رودر  
رو شدن با پیامبر رحمت ﷺ و با امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ، جز خفت و خواری، چیز  
دیگری نصیب آنان نمی شود.

در حالی که به نظر می رسید یهودیان از این شکست، درس خوبی بگیرند  
و دیگر از رویارویی با مسلمانان و تحریک دشمنان علیه آنان دست بردارند  
اما، در عین ناباوری این گونه نشد.

در کتاب خدا، فعالیت کافران در ارتباط با خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، به سه  
دسته تقسیم شده است:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ  
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾!

«و آن زمانی را (ذکر کن) که کافران در مورد تو مکر کردند تا آن که تو را (در  
دعوت) زمین گیر نمایند یا آن که ترا بکشند و یا آن که بیرونت کنند و آنان مکر  
می کنند و خدا نیز مکر می کند و خدا برترین مکرکنندگان است.»

براین اساس، کافران برای نابود سازی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و دین او، در سه  
مسیر فعالیت می کردند:

\* از کار انداختن پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

\* کشتن او.

\* اخراج پیامبر رحمت از مکه.

پس از تقسیم بندی مکر کافران در قسمت اول آیه، خدا با عبارت ﴿وَيَمْكُرُونَ  
وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾ از مکر پیوسته کافران و مکر پیوسته خودش در  
حمایت از پیامبرش و در برابر مکر کافران، خبر می دهد. براین اساس، کافران



غالباً از فعالیتهای خودشان در این سه طرح، دست بر نمی داشتند. خواه همانند یهودیان خیبر، شکستشان مفتضحانه باشد و خواه نباشد.

به هر حال و با توجه به آن که یهودیان، پس از «جنگ خیبر» مسلمان نشدند و بر کفر خود باقی ماندند، انتظار می رود که آنان بر اساس پیش بینی قرآن<sup>۱</sup> در این حکم، با سایر کافران شریک باشند و برای نابودی خاتم پیامبران ﷺ و دعوت او تلاش کنند؛ تلاشی در قالب مکر. این مکر، لزوماً همه جا و همه وقت یکسان اعمال نمی شد. بعد از جنگ احزاب و تسویه حساب پیامبر خدا ﷺ با یهودیان خیبر به دلیل شرکت در جنگ احزاب، چرخشی اساسی در عملکرد یهودیان در رابطه با مسلمانان ایجاد شد. چرخشی که محصول تغییر جایگاه یهود در جامعه عصر پیامبر رحمت؟ صل؟ قبل و بعد از خیبر بود.

### ۳-۳. منظور از «اعراب منافق»

قبایل «جهینه»، «مزینه»، «اسلم»، «اشجع» و «غفار»، پنج قبیله منافقی هستند که در شرح و تفسیر آیاتی که از «نفاق اعراب» بحث می کند، هیچ مفسری از ذکر نامشان نگذاشته است.

پس از ماجرای حدیبیه، آیه ای نازل شد که در آن خبر از آن داده شده بود که گروهی از مسلمانان ادعای ایمان می کنند در حالی که ایمان به قلب آنان راه نیافته است. مفسران گفته اند که مقصود از این افراد، همین پنج قبیله نامی هستند:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>

۱. به دلالت آیه ۳۰ از سوره انفال.

۲. حجرات: ۱۴.

«این اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. بگو: شما ایمان نیاوردید بلکه بگویید ما اسلام آوردیم؛ که هنوز ایمان به قلب شما وارد نشده است. البته اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، او چیزی را از پاداش کارهای شما فروگذار نمی‌کند. به درستی که خداوند بسیار آمرزنده است و رحمتش فراگیر است.»

عبارت «وَلَمَّا دَخِلُوا الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِكُمْ» تصریح الهی به این واقعیت است که ایمان هرگز به قلب «این اعراب» وارد نشده است. این تصریح، تصریح خدای متعال است که از تمام لایه‌های پنهان قلب آنان آگاهی دارد.

نه در آیاتی که خدا به منافقان وعده عذابهای سخت را داده و نه در هیچ یک از آیات دیگر کتاب خدا، خبر از آن داده نشده که خدا این منافقان را بخشیده و از عذاب ویژه آنان صرف نظر کرده است. خداوند در آیه ۱۰۱ از سوره توبه، منافقان را به سه مرتبه عذاب وعده داده است: دو بار در دنیا و یک بار در آخرت.



بسیاری از مفسران، در تفسیر آیات نفاق اعراب، اگر این پنج قبیله را به عنوان منافق معرفی کرده‌اند، آنان را با استناد به اقوال مفسرانی مانند ابن عباس (م. ۶۸هـ) و مجاهد (م. ۱۰۴هـ) و مقاتل (م. ۱۵۰هـ) و سدی (م. ۲۴۵هـ) و... به این عنوان معرفی کرده‌اند و متقدم‌تر از این گروه در میان مفسران عامه، مفسری وجود ندارد.

تردیدی نیست که محل سکونت این پنج قبیله در اطراف مدینه بود. یعنی اگر تمام افراد این قبایل، منافق نباشند، قطعاً تعدادی از آنان منافقند و این دلالت قطعی آیه ۱۰۱ از سوره مبارکه توبه است. به همین سبب، خدا این گروه از افراد این قبیله را با وعده قطعی خودش، سه بار عذاب می‌کند.

«ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ» در عبارت «سُعِدَ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ

عَظِيمٌ» به خوبی نشان می‌دهد که دو مرتبه از سه مرتبه عذاب کردن، به دنیا اختصاص دارد؛ ضمن آن که عذاب آخرت این افراد نیز به جای خودش باقی است.

### ۳-۴. پنج قبیله منافق اطراف مدینه، همسایگان یهودیان خبیر

ضمن بحث پیرامون آیاتی از سوره توبه، به این واقعیت اشاره شد که این قبایل در اطراف مدینه زندگی می‌کردند. سکونت این قبایل در اطراف مدینه به گونه‌ای بود که می‌توان از آنان به عنوان «همسایه مدینه» یاد کرد.

تعبیر آغازین آیه - یعنی عبارت: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مَنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ...»<sup>۱</sup> - به خوبی نشان می‌دهد اعرابی که در این آیه به عنوان منافق معرفی شده‌اند، اعرابی هستند که پیرامون ساکنان مدینه و با آنان زندگی می‌کردند.

ناگفته پیداست که این «اعراب» در هر سمت و سویی از اطراف مدینه ساکن باشند، همسایه‌های مدینه به حساب می‌آیند.

توجه به این که این پنج قبیله در کدام سمت و سواز مدینه ساکن بودند، در بحث‌های جاری می‌تواند بسیار نافع باشد. بدین جهت، به بررسی کوتاهی پیرامون محل زندگی این قبایل منافق پرداخته می‌شود:

### ۳-۴-۱. محل زندگی قبیله «جُهینه»

جغرافی دانان و شهرشناسانی که محل زندگی قبایل عرب را مشخص کرده‌اند، اعلام کرده‌اند که قبیله «جُهینه»، در فاصله بین «مدینه» و «خبیر» زندگی می‌کردند. یعنی این قبیله، هم با مدینه و هم با خبیر، دارای مرز

مشترک بود:

«وادی القری: یک وادی بین شام و مدینه است که بین تیماء و خیبر واقع شده است. و وادی القری و حجر و جناب، محل سکونت قُضاعه و بعد از آنان جُهیینه و عُذره و بلی است و پیش از آنان، محل سکونت عاد و ثمود بوده است و در همین وادی، خدا آنان را هلاک ساخته بود»<sup>۱</sup>.

ابن عاشور تونسلی (م. ۱۳۹۳هـ) در تفسیرش در این باره چنین آورده است: «وادی، عَلَمی است که بر مبنای غلبه بر منازلِ ثمود اطلاق می‌شود و به آن «وادی القری» گفته می‌شود که این واژه از اضافه شدن «وادی» به «قری» ساخته شده است؛ به قرایی که ثمود آنها را بنا کرده بود. و همچنین به «حجر» نیز خوانده می‌شود و به آن «حجر ثمود» نیز گفته می‌شود. و «وادی القری»، یک آبادی بین «خیبر» و «تیماء» در راه پیاده از مدینه به شام است. یهودیان بعد از ثمود، در زمانی که به بلاد عرب پا گذاشتند، در این سرزمین ساکن شدند. و از قبایل عرب نیز قُضاعه و جُهیینه و عُذره و بلی، در آن ساکن بودند»<sup>۲</sup>.

أحمد شوقی عبد السلام ضیف (م. ۱۴۲۶هـ) که به شوقی ضیف مشهور بود، مطلبی را آورده است که بر اساس آن، بخشی از محل سکونت یهودیان در

۱. «وادی القری: هُوَ وَادٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْمَدِينَةِ وَهُوَ بَيْنَ تَيْمَاءَ وَخَيْبَرَ. وَوَادِي الْقُرَى وَالْحِجْرُ وَالْجَنَابُ مَنَازِلُ قُضَاعَةَ ثُمَّ جُهَيْنَةَ وَعُذْرَةَ وَبَلِيٍّ. وَكَانَتْ قَدِيمًا مَنَازِلَ ثَمُودَ وَعَادَ، وَبِهَا أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ»، مروویات غزوه حنین و حصار الطائف، قریبی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۳۳.

۲. «وَالْوَادِ: عَلَمٌ بِالْعَلْبَةِ عَلَى مَنَازِلِ ثَمُودَ، وَيُقَالُ لَهُ: وَادِي الْقُرَى، بِإِضَافَتِهِ إِلَى الْقُرَى الَّتِي بَنَتْهَا ثَمُودُ فِيهِ وَيُسَمَّى أَيْضًا «الْحِجْرُ» - بِكَسْرِ الْحَاءِ وَسُكُونِ الْجِيمِ - . وَيُقَالُ لَهَا: «حِجْرُ ثَمُودَ». وَهُوَ وَادٍ بَيْنَ خَيْبَرَ وَتَيْمَاءَ فِي طَرِيقِ الْمَاشِي مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الشَّامِ. وَنَزَلَهُ الْيَهُودُ بَعْدَ ثَمُودَ لَمَّا نَزَلُوا بِأَلَدِ الْعَرَبِ. وَنَزَلَهُ مِنْ قِبَالِ الْعَرَبِ قُضَاعَةُ وَجُهَيْنَةُ وَعُذْرَةُ وَبَلِيٍّ؛ التَّحْرِيرُ وَالْتَّنْوِيرُ، مَالِكِي، ج ۳، ص ۳۲۰.

محل‌های سکونت بعضی از قبایل، و از آن جمله، «جَهِینَه»، قرار داشت: «ویهود در بعضی از آبادیهای این سرزمین مانند خیبر و فدک سکونت یافت و محل سکونت آنان از سمت شمال تا تیماء و از سمت جنوب تا یشرب، امتداد یافت. قبل از اسلام در این مناطق، قبایل عذره و بلی و جهینه و قضاعه ساکن بودند»<sup>۱</sup>.

بسیاری از جغرافی دانان ضمن آن که از همسایگی دو قبیله «جهینه» و «اشجع» سخن گفته‌اند، این دو قبیله را از همسایگان «خیبر» دانسته‌اند: «اشمذان ثنیة اشمذ و نام دو کوه در بین «مدینه» و «خیبر» است که در آنها «جهینه» و «اشجع» زندگی می‌کنند»<sup>۲</sup>.

### ۳-۴-۲. محل سکونت قبیله «مزینه»

قبیله «مزینه» همسایه غربی قبیله «جَهِینَه» بود و همانند آن قبیله در فاصله بین «مدینه» و «خیبر» قرار داشت:

«مزینه از بنی سالم است که قبیله کوچکی از مروح از بنی سالم از حرب در مملکت عربستان سعودی به آن اضافه می‌شود و بنو مسعود و بنو سعد و هومله و قصیرین از آنان به شمار می‌آیند. این قبیله فرعی از طرف شرق با «جَهِینَه» همسایه است و حفاظت طبیعی و عدم دسترسی به این سرزمینها و سختی راه‌های آن، کمک مؤثری برای استقرار آنان بوده است»<sup>۳</sup>.

۱. «نَزَلَ الْيَهُودُ بَعْضُ قُرَى هَذَا الْوَادِي مِثْلَ حَيْبَرَ وَفَدَكٍ، وَامْتَدَّوا إِلَى تَيْمَاءَ فِي الشَّمَالِ وَيَثْرِبَ فِي الْجَنُوبِ. وَكَانَ يَنْزِلُ فِي هَذِهِ الْجِهَاتِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ قَبَائِلُ عُذْرَةَ وَبَلِيَّ وَجَهَيْنَةَ، وَقُضَاعَةَ»، تاریخ الأدب العربی العصر الجاهلی، بروکلیمان، ج ۱، ص ۱۸.

۲. معجم البلدان، حموی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۴۳۰؛ «أَشْمَذَانِ ثَنْيَةَ أَشْمَذَ: جَبَلَانِ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَحَيْبَرَ تَنْزَلُهُمَا جَهَيْنَةُ وَأَشْجَعُ».

۳. معجم قبائل العرب القديمة والحديثة، عبدالغنی، ج ۵، ص ۳۷۰؛ «مَزَيْنَةُ مِنْ بَنِي سَالِمٍ

حدود جغرافیایی «مُزینَه» این گونه توصیف شده است:

«در سمت جنوبِ دیارِ «بَلِی»، سرزمینِ «مُزینَه» واقع شده است. سرزمینِ «مُزینَه» در شرقِ محلِ سکونتِ «جهینه» و در سمتِ مغربِ سرزمینهای «سعد» و در شمالِ سرزمینهای «خُزاعه» واقع است و نسبِ «مُزینَه» به «مُضَر» بر می‌گردد»<sup>۱</sup>.

در موردِ «مُزینَه» نیز تصریح شده است که محلِ سکونتِ این قبیله، در همسایگیِ «خیبر» قرار داشت:

«محلِ سکونتِ مُزینَه، بینِ مدینه و وادیِ القری بود»<sup>۲</sup>.

ابن حانک (م. ۳۳۴ هـ)، ابو محمد حسن بن احمد که به همدانی مشهور است ویژگیهای محلِ سکونتِ دو قبیلهٔ «جهینه» و «مُزینَه» را چنین توصیف کرده است:

«محلِ سکونتِ عربها وقتی از مدینه می‌گذریم: بینِ مدینه و وادیِ القری، از راهِ مروه پنج مرحله راه است و راه دیگری در سمتِ راستِ این سرزمین برای وادیِ القری در سرزمینِ نجد در راهِ حصن بنی عثمان وجود دارد که مسافت آن چهار روز است. و برای خیبر به طرفِ مدینه دورا وجود دارد... و در خیبر

يُضَافُ إِلَيْهِ: بَطْنٌ مِنْ مُرُوحٍ مِنْ بَنِي سَالِمٍ مِنْ حَرْبٍ بِالْمَمْلَكَةِ الْعَرَبِيَّةِ السُّعُودِيَّةِ. وَمِنْهُ: بَنُو مَسْعُودٍ وَبَنُو سَعْدٍ وَالْهُوَامِلَةُ وَالْقَصِيرِينَ. وَقَدْ جَاوَزَ هَذَا الْبَطْنَ جَهَنَةَ فِي شَرْقِ بِلَادِهِ وَسَاعَدَهُ عَلَى الْأَسْتِقْرَارِ مَنَاعَةُ تِلْكَ الْبِلَادِ وَصُعُوبَةُ مَسَالِكِهَا.

۱. «تَقَعُ إِلَى الْجَنُوبِ مِنْ دِيَارِ «بَلِي» دِيَارُ «مُزِينَةَ»، وَهِيَ فِي الشَّرْقِ مِنْ مَنَازِلِ «جُهَيْنَةَ» وَإِلَى الْغَرْبِ مِنْ دِيَارِ «سَعْدٍ» وَإِلَى الشَّمَالِ مِنْ بِلَادِ «خُزَاعَةَ»، وَيَرْجِعُ نَسَبُ «مُزِينَةَ» إِلَى «مُضَرٍّ»؛ الْمَفْصَلُ فِي تَارِيخِ الْعَرَبِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ، الدُّكْتُورُ جَوَادُ عَلِي، ج ۷، ص ۲۶۳.

۲. «كَانَتْ مَسَاكِنُ مُزِينَةَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَوَادِيِ الْقُرَى»؛ مَعْجَمُ قِبَائِلِ الْعَرَبِ الْقَدِيمَةِ وَالْحَدِيثِ، عَبْدِ الْغَنِيِّ، ج ۳، ص ۱۰۸۳.

اقوامی از یهود و گروهی از موالی و اقوام ممزوجی از عرب ساکن بودند. و مساکن بنی حرب، بین این مناطق و بین جهینه و بلی و مزینه واقع است و همه این قبایل به جز بنو حرب، در قدیم به قبیله طی راه پیدا کرده بودند ... وقتی حاجیان مصر و شام از سویداء به سمت مدینه حرکت می کردند، به سمت «اول» می رفتند و بعد از آن به سمت «سیاله» از «اول» خارج می شوند. در این «اول»، «نخل مروه» وجود داشت که در آن «جعافر» و «موالی» و «خلیط العیص» ساکن بودند که در آنها جهینه و مزینه زندگی می کردند.<sup>۱</sup>

براین اساس، بین «خیبر» و دو قبیله «جهینه» و «مزینه»، قبیله «بنو حرب» زندگی می کردند.

### ۳-۴-۳. محل سکونت قبیله «اشجع»

قبیله «اشجع» نیز در همسایگی قبیله «جهینه» و در فاصله بین «مدینه» و «خیبر» قرار داشت:

«اشجع قبیله ای از غطفان از قیس بن عیلان از عدنانیه است. ... محل سکونت آنان در اطراف مدینه بود و در مغرب اقصی، قبیله بزرگی از آنان وجود داشت که با عربهای معقل در جهات سجلماسه کوچ می کردند. این قبیله دارای عدد بالا و شهرت زیادی بود».<sup>۲</sup>

۱. «مساکن العرب فیما جاور المدینة: بین المدینة و وادی القری خمس مراحل علی طریق المروة، ولها طریق اُخری اُیمن من تلک فی ارض نجد علی حصن بنی عثمان مسافتها أربعة آیام، ولخیبر الی المدینة طریقان ... ویخیبر قوم من یهود و موال و خلیطی من العرب. و مساکن بنی حرب ما بین هذه المواضع هی و جهینه و بلی و مزینه. وهذه القبائل قديماً تطرقت إلی بلد طیء دون بنی حرب ... إذا جاء حاج مصر و شام من السویداء إلی المدینة مال إلی أول ثم خرجوا منها إلی السیالة و بأوال هذه نخل المروة و یسکنها الجعافر و الموالی و خلیط العیص فیها جهینه و مزینه»؛ صفة جزیره العرب، ابن الحانک، ج ۱، ص ۱۳.

۲. «أشجع: قبیله من غطفان، من قیس بن عیلان، من العدنانیه. ... کانت منازلهم بضاوحی

«اشجع» در همسایگی «جهینه» و در فاصله بین «مدینه» و «خیبر» ساکن بود: «أَشْمَذَانُ»، تشبیه «اشمذ» است. «اشمذان» دو کوه بین «مدینه» و «خیبر» است که «جهینه» و «اشجع» در آن ساکن هستند.

### ۳-۴-۴. محل سکونت قبیله «اسلم»

«اسلم»، به عنوان شاخه‌ای از قبیله بزرگ «شمر» شناخته می‌شود: «اسلم» از فروع قبیله بزرگ شمر به حساب می‌آید... موزل این گونه گفته است و نیز گفته است: سرزمین‌های «اسلم» از کوه‌های «سلمی» در سمت جنوب شرقی تا «بُشوک» و «جُراب» ادامه می‌یابد.<sup>۲</sup> برای این اساس، بلاد «اسلم» از جبال «سلمی» به طرف جنوب شروع می‌شود و کوه‌های سلمی بخشی از قبیله «طی» است. یعنی «اسلم» در قسمت جنوبی قبیله «طی» و در جوار «خیبر» واقع است.

«اسلم» در محلی بنام «یَئِن» ساکن بودند. «یَئِن» نام محلی در منطقه سکونت «خزاعه» است:

«يَئِنُّ: بِيَاءِئِنٍ مَّفْتُوحَةٍ ثُمَّ سَاكِنَةٍ ثُمَّ نُونٍ، وَلَيْسَ فِي كَلَامِهِمْ مَا فَاؤُهُ وَعَيْنُهُ يَاءٌ غَيْرُهُ، وَصَبَطَهُ الصَّغَانِيُّ بَفَتْحِ الْيَاءِئِنِ. قَالَ نَصْرُ: يَئِنُّ وَاِدٍ بِهِ عَيْنٌ مِنْ

الْمَدِينَةِ وَكَانَ بِالْمَغْرِبِ الْأَقْصَى مِنْهُمْ حَيْ عَظِيمٍ، كَانُوا يُطْعَنُونَ مَعَ عَرَبِ الْمُعْقِلِ، بِجِهَاتِ سِجْلَمَاسَةَ، وَكَانَ لَهُمْ عَدَدٌ وَذِكْرٌ؛ معجم قبائل العرب القديمة والحديثة، عبدالغني، ج ۱، ص ۲۹.

۱. «أَشْمَذَانُ تَشْبِيهُ أَشْمَذُ: جَبَلَانِ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَخَيْبَرَ تَنْزِلُهُمَا جُهَيْنَةُ وَأَشْجَعُ؛ معجم البلدان، حموي، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. «الْأَسْلَمُ: مِنْ فُرُوعِ شَمَّرِ الْكَبِيرَةِ... كَذَا ذَكَرَ مَوْزِلٌ. وَقَالَ: إِنَّ بِلَادَ الْأَسْلَمِ تَمْتَدُّ مِنْ جِبَالِ سَلْمَى نَحْوِ الْجَنُوبِ الشَّرْقِيِّ حَتَّى تَنْتَهِيَ عِنْدَ الْبُشُوكِ وَجُرَابٍ؛ معجم قبائل المملكة العربية والسعودية، الجاسر، ۱۴۰۱ق: ج ۱، ص ۲۱.



أَعْرَاضِ الْمَدِينَةِ، عَلَى بَرِيدٍ مِنْهَا، وَهِيَ مَنَازِلُ أَسْلَمَ مِنْ خُزَاعَةَ»<sup>۱</sup>.

«بین»: از دویاء تشکیل شده که اولی مفتوح و دومی ساکن است و بعد از آن نون است. و در کلام آنان غیر از این کلمه، کلمه دیگری پیدا نمی شود که فاء و عین آن یاء باشد. و صغانی هر دویاء این کلمه را مفتوح ضبط کرده است. نصر گفته: «بین» نام قریه ای با چشمه ای جاری است که از قریه های وابسته به مدینه است و در فاصله یک منزلی آن قرار دارد. این منطقه، محل سکونت «اسلم» از «خزاعه» است».

بعضی از نقلهای عامه، دو قبیله «اسلم» و «غفار» را دو شاخه از دو قبیله بزرگتر به نامهای «خزاعه» و «کنانه» خوانده است:

«چه بسیار از افراد که اسلام آوردند و چه بسیار از قبایل عرب که بر همین منوال، پاسخ مثبت دادند مانند قبیله «اسلم» و قبیله «غفار» که این هردو، از قبایل «خزاعه» و «کنانه» هستند»<sup>۲</sup>.

باید به خاطر داشت که قبیله «خزاعه» در جنوب قبیله «مزینه» واقع است و بر این اساس، قبیله «اسلم»، در فاصله میان «مدینه» و سه قبیله «مزینه»، «جهینه» و «اشجع» و در جنوب «خیبر» واقع بوده است:

«در سمت جنوب دیارِ بلی»، سرزمین «مزینه» واقع شده است. سرزمین «مزینه» در شرق محل سکونت «جهینه» و در سمت مغرب سرزمینهای «سعد» و در شمال سرزمینهای «خزاعه» واقع است و نسب «مزینه» به «مضر» برمی گردد»<sup>۳</sup>.

۱. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، الحسنی الشافعی و السمهودی، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. «...كم قد أسلم وأجاب على هذه السبيل من قبائل العرب، كقبيلة أسلم، وكقبيلة غفار، وهما من قبائل خزاعة كقنانه»؛ تثبیت دلائل النبوه، قاضی عبدالجبار بن احمد، ج ۱، ص ۲۳.

۳. المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، جواد علی، ج ۷، ص ۲۶۳؛ «تَفَعَّ إِلَى الْجَنُوبِ مِنْ

### ۳-۴-۵. محل سکونت قبیله «غفار»

از ماجرای جنگ تبوک و تخلف قبایل منافق، داستانهای زیادی در کتابهای سیره و تفسیر و روایی عامه وجود دارد که در یکی از آنها ضمن اشاره به تخلف این قبایل - به ویژه دو قبیله «اسلم» و «غفار» - از محل سکونت قبیله «غفار» و نیز «اسلم» و همچنین از همسایگی و از هم پیمان بودن این دو قبیله، سخن گفته شده است:

«از برادر زاده ابورهم نقل است که از ابورهم، کلثوم بن حصین - که از اصحاب رسول خدا ﷺ و از افرادی بود که در مباحه رضوان با او مباحه کرده بود - شنیده است که او گفت: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک همراه بودم. شبی با او حرکت می کردم... پیامبر خدا ﷺ شروع به پرسیدن در مورد افرادی از بنو غفار کرد که از همراهی او خودداری کرده بودند. برای او اخبار آنان را بازگو کردم. ابورهم گوید: او از من پرسید: آن گروه سرخ روی بلند قد کوسه چه کردند؟ عرض کردم: نیامدند. فرمود: آن گروه سیاه قد کوتاه مو فری چه کردند؟ عرض کردم: به خدا قسم من در میان خودمان از این افراد بی خبرم. او فرمود: بله. آنان همان افرادی نیستند که در کنار «مجموعه قناتهای شدخ» دارای گاو و گوسفند و شتر هستند؟! من خیلی سعی کردم که آنان را به خاطر بیاورم اما به خاطر نیاوردم تا آن که به خاطر آمد که آنان گروهی از اسلم هستند که با ما هم پیمان هستند. عرض کردم: ای رسول خدا! آنان گروهی از اسلم هستند که با ما هم پیمان هستند. پس از آن رسول خدا ﷺ فرمود: چه می شد که یکی از آنان، در وقتی که خودش از همراهی خودداری می کرد، شتری از شترانش را به مرد تازه نفسی می داد تا در راه خدا جهاد کند؟!»

دیار «بَلِیِّ» دیار «مُزَیْنَةَ»، وهی فی الشَّرْقِ مِنْ مَنَازِلِ «جُھَیْنَةَ» وَاِلَى الْعَرَبِ مِنْ دِیَارِ «سَعْدِ»  
وَاِلَى الشَّمَالِ مِنْ بِلَادِ «خُرَاعَةَ»، وَیَرْجِعُ نَسَبُ «مُزَیْنَةَ» اِلَى «مُضَرَ».

در واقع برای من خیلی سخت است که مهاجران از قریش و انصار و غفار و اسلم از همراهی با من خودداری کنند»<sup>۱</sup>.

«غزوه تبوک»، آخرین غزوه پیامبر رحمت ﷺ است. در این غزوه نیز همان گونه که ملاحظه می شود، هم سرخ رویان بلند قد بی موعایب بودند و هم سیاه رویان کوتاه قد پرمو. یعنی در آخرین غزوه پیامبر خدا نیز نه خبری از قبیله «غفار» بود و نه خبری از قبیله «اسلم».

«مجموعه قناتهای شدخ» در محل سکونت قبیله «غفار» قرار داشت:

«قَوْلُهُ: شَبَكَةُ شَدَخٍ: مَوْضِعٌ مِنْ بِلَادِ غِفَارٍ»<sup>۲</sup>.

«این گفته او: «شبكة شدخ» جایی در سرزمین «غفار» است».

گروهی از دانشمندان عامه، «اسلم» را نیز از ساکنان این منطقه دانسته اند:

«شَدَخُ - الْخَاءِ الْمُعْجَمَةُ - : مِنْ مَنَازِلِ غِفَارٍ وَأَسْلَمَ بِالْحِجَازِ. عَنْ نَصْرِ»<sup>۳</sup>.

«شدخ» با خاء، از منازل «غفار» و «اسلم» در حجاز بود. این مطلب از نصر

نقل شده است».

۱. «عَنِ ابْنِ أَحْيَى أَبِي زُهْمٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا زُهْمٍ كُنُثُومَ بْنَ حُصَيْنٍ، مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِينَ بَايَعُوا تَحْتَ الشَّجَرَةِ، أَنَّهُ قَالَ: عَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَبَسُرْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ مَعَهُ... فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُنِي عَمَّنْ تَخَلَّفَ مِنْ بَنِي غِفَارٍ فَأُخْبِرُهُ بِهِ، فَقَالَ وَهُوَ يَسْأَلُنِي: مَا فَعَلَ التَّفَرُّعُ الطَّوَالَ النَّطَاطُ؟ فَحَدَّثْتُهُ بِتَخَلُّفِهِمْ. قَالَ: فَمَا فَعَلَ الشُّودُ الْجِعَادُ الْفِصَاؤُ؟ قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ مَا أَعْرِفُ هَؤُلَاءِ مِنَّا! قَالَ: بَلَى، الَّذِينَ لَهُمْ نَعَمٌ بِشَبَكَةِ شَدَخٍ؟ فَتَذَكَّرْتُهُمْ فِي بَنِي غِفَارٍ وَلَمْ أَذْكَرْهُمْ، حَتَّى ذَكَرْتُ أَنَّهُمْ رَهْطٌ مِنْ أَسْلَمَ كَانُوا خُلَفَاءَ فِينَا. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْلَيْتَكَ رَهْطٌ مِنْ أَسْلَمَ كَانُوا خُلَفَاءَ فِينَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مَعَ أَحَدٍ أَوْلَيْتِكَ حِينَ تَخَلَّفَ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيَّ بَعِيرٍ مِنْ إِبِلِهِ أَمْراً نَشِيظاً فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ إِنْ أَعَزَّ أَهْلِي عَلَيَّ أَنْ يَتَخَلَّفَ عَنِّي الْمُهَاجِرُونَ مِنْ قُرَيْشٍ، وَالْأَنْصَارُ، وَغِفَارٍ، وَأَسْلَمَ».

۲. الرِّوَضُ الْأَنْفُ، سَهَيْلِي، ج ۷، ص ۳۶۷.

۳. معجم البلدان، حموی، ج ۳، ص ۳۲۸.

در «شدخ»، منطقه مشهوری با نام «نخل» وجود داشت که یکی از غزوات پیامبر خدا ﷺ در آن واقع شده بود:

«نخل» با لفظ اسم جنس «نخله»، یکی از منازل بنی ثعلبه در نجد در فاصله دوروزی مدینه است. ابن اسحاق گفته است: پیامبر خدا ﷺ به قصد نجد حرکت کرد و قصدش جنگیدن با بنی محارب و بنی ثعلبه بن غطفان بود تا آن که در منقطه «نخل» برای جنگ فرود آمد. این غزوه ذات الرقاع بود. حافظ ابن حجر گفته است: در غزوه ذات الرقاع، توضیح پیرامون این گفته: «فَتَزَلَّ نَخْلًا»: این مکانی است در فاصله دوروزی مدینه در سرزمینی که به آن «شدخ» گفته می‌شد و در این وادی طوایفی از قیس و فزاره و اشجع و انمار زندگی می‌کردند.<sup>۱</sup>

### ۳-۵. پیوندهای نزدیک بین پنج قبیله از منافقان و یهودیان خبیر

سیره نویسان در علت «غزوه خندق» از تلاش یهودیان «خبیر» برای هماهنگ سازی مخالفان پیامبر خدا ﷺ بسیار سخن گفته‌اند. براساس نقل این افراد، یهودیان خبیر، به مذاکره با مخالفان پیامبر رحمت پرداخته و با بستن قراردادهای سنگین و پرداخت اموال بسیار، آنان را برای نبرد خندق آماده کرده بودند. یکی از قبایلی که مورد مذاکره یهودیان خبیر قرار گرفت و به آنان جواب مثبت داد، قبیله «غطفان» یعنی قبیله‌ای است که در سرزمینهای «نخل»

۱. (وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، الحسنی الشافعی والسمهودی، ج ۴، ص ۱۵۴؛ «نخل» - بلفظ اسم جنس التَّخْلَةَ -: مِنْ مَنَازِلِ بَنِي ثَعْلَبَةَ بِنَجْدٍ، عَلَى يَوْمَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ. قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَعَزَا النَّبِيُّ ﷺ نَجْدًا يُرِيدُ بَنِي مُحَارِبٍ وَبَنِي ثَعْلَبَةَ بْنِ غَطْفَانَ حَتَّى تَزَلَّ نَخْلًا، وَهِيَ غَزْوَةُ ذَاتِ الرَّقَاعِ، وَقَالَ الْحَافِظُ ابْنُ حَجْرٍ فِي غَزْوَةِ ذَاتِ الرَّقَاعِ: قَوْلُهُ: «فَتَزَلَّ نَخْلًا»: هُوَ مَكَانٌ عَلَى يَوْمَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ بِوَادِي، يُقَالُ لَهُ شَدَخٌ، وَبِالْوَادِي طَوَائِفٌ مِنْ قَيْسٍ وَفَزَارَةَ وَأَشْجَعَ وَأَنْمَارًا».

ساکن بود. آنان برای این همکاری و برای کندن ریشه پیامبر رحمت ﷺ و مسلمانان، خرمای یک سال خیبر را گرفته بودند:

«... یهودیان (=یهودیان خیبر) به سراغ غطفان رفتند و قریشیان شروع به آماده سازی کردند و در میان عربها به راه افتادند و آنان را برای یاری دعوت کردند و با حبشیان و تابعانشان برای جنگیدن متحد شدند. بعد از آن یهودیان به سراغ بنی سلیم رفتند. بنی سلیم قول دادند در زمانی که قریش به راه افتاد، آنان نیز با یهودیان خارج شوند. آنان سپس به سراغ معامله با غطفان رفتند و برای آنان خرمای یک سال خیبر را قرار دادند تا غطفان، به آنان کمک کنند و وقتی قریش برای جنگ با محمد به راه افتاد، آنان با قریشیان همراه شوند. غطفان این مطلب را پذیرفت و هیچ فردی برای پذیرش این مطلب از عینة بن حصن زودتر پاسخ مثبت نداد. و قریش با تابعان حبشی با چهار هزار نفر خارج شدند و در دار الندوه پرچم زدند و با خودشان سیصد اسب همراه ساختند... بنوفزاره با تمام نیرو خارج شدند. آنان هزار نفر بودند که امیر آنان عینة بن حصن بود. اشجع با بخشی از نیرویش خارج شد که چهار صد نفر بودند و امیر آنان مسعود بن رخيله<sup>۱</sup> بود و حارث بن عوف، بنومرّه را سرپرستی می کرد که چهار صد نفر بودند»<sup>۲</sup>.

۱. مسعود بن رخيله همان است که صدقات اشجع را به ابوبکر تسلیم و تقدیم کرد؛ الإکتفاء بما تَصَمَّنَهُ مِنْ مَعَارِی رَسُولِ اللَّهِ وَالثَّلَاثَةُ الخُلَفَاءِ، جِمِیرِی کَلَامِی، ج ۲، ص ۹۳؛ تاریخ الخمیس فی أحوال أنفُس النَفِیس، دیاربکری، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲. «... فَخَرَجَتْ الْيَهُودُ حَتَّى آتَتْ غَطَفَانَ، وَأَخَذَتْ قُرَيْشٌ فِي الْجَهَاةِ، وَسَيَّرَتْ فِي الْعَرَبِ تَدْعُوهُمْ إِلَى نَصْرِهَا، وَاللَّبَا أَحَابِيشَهُمْ وَمَنْ تَبِعَهُمْ، ثُمَّ خَرَجَتْ الْيَهُودُ حَتَّى جَاءُوا بَنِي سَلِيمِ، فَوَعَدُوهُمْ يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ إِذَا سَارَتْ قُرَيْشٌ. ثُمَّ سَارُوا فِي غَطَفَانَ، فَجَعَلُوا لَهُمْ تَمْرَ خَيْبَرِ سَنَةً، وَبَنَصْرُوهُمْ وَيَسْبِزُونَ مَعَ قُرَيْشٍ إِلَى مُحَمَّدٍ إِذَا سَارُوا. فَأَنْعَمْتَ بِذَلِكَ غَطَفَانَ، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَسْرَعَ إِلَى ذَلِكَ مِنْ عَيْنَةَ بْنِ حِصْنٍ. وَخَرَجَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ تَبِعَهَا مِنْ

یهودیان همان گونه که ملاحظه می شود، با «بنو فزاره» و «اشجع» و «بنو مره»، مذاکره جداگانه ای نداشتند. براساس آنچه در این متن آمده آنان تحت عنوان «عَظْفَان» با این قبایل و امیران مذاکره کرده اند. بدین ترتیب، این متن، گوشه ای از ترکیبِ قبیلهٔ «عَظْفَان» را نیز نشان می دهد.

«عیینه بن حصن»، یعنی فردی که زودتر از همه به دعوت یهودیان پاسخ مثبت داد، امیر لشکر «بنو فزاره» بود. «بنو فزاره» با هزار نفر در خندق شرکت کرد. «بنو اشجع»، نیز با چهار صد مرد جنگی در جنگ خندق شرکت کردند که بنا به تصریح واقدی این تمام نیروی آنان نیز نبود. «بنو مره» هم با چهار صد نفر در «غزوهٔ خندق» شرکت کردند. بدین ترتیب، نزدیک یک پنجم از لشکر احزاب، از قبیلهٔ «عظفان» تأمین شده بود!

در این متن، از «اسلم» و «غفار» صحبتی به میان نیامده اما براساس متونی که گذشت، منطقهٔ «نخل» - یعنی منطقه ای که «عظفان» در آن زندگی می کردند - در اصل، منطقهٔ زندگی «غفار» و بعد از «غفار»، منطقهٔ زندگی «اسلم» است. میزان ارتباط قبیلهٔ مادر این قبایل با یهودیان نیز براساس این عبارتها روشن است.

در منطقهٔ «نخل» که محل سکونت قبیلهٔ «غفار» یا «غفار» و «اسلم» و یا «غفار» و «اسلم» و «اشجع» و مقصد نهایی غزوهٔ «ذات الرقاع» بود، بنا بر ادعای ابن اسحاق، پیامبر رحمت ﷺ با جمعیت بسیاری از «عظفان» روبرو شد و باز هم بنا بر ادعای ابن اسحاق، هیچ گونه درگیری بین این جماعت

أَحَابِيثَهَا أَزْبَعَهُ الْآفُ، وَعَقَدُوا اللَّوَاءَ فِي دَارِ التَّدْوَةِ، وَقَادُوا مَعَهُمْ ثَلَاثُمِائَةَ فَرَسٍ... وَخَرَجَتْ  
بَنُو فِزَارَةَ وَأَوْعَبَتْ، وَهُمْ أَلْفٌ يَقُودُهُمْ عَيْيَنَةُ بْنُ حِصْنٍ، وَخَرَجَتْ أَشْجَعٌ وَقَائِدُهَا مَسْعُودُ بْنُ  
رُحَيْلَةَ وَهُمْ أَرْبَعُمِائَةٍ، لَمْ تُوعَبْ أَشْجَعٌ. وَخَرَجَ الْحَارِثُ بْنُ عَوْفٍ يَقُودُ قَوْمَهُ بَنِي مِرَّةٍ وَهُمْ  
أَرْبَعُمِائَةٌ؛ المغازی، واقدی، بی تا: ج ۲، ص ۴۴۲.

و پیامبر خدا ﷺ پیش نیامد:

«ابن اسحاق گفته است: تا آن که در محل «نخل» فرود آمد و این «غزوه ذات الرقاع» است... ابن اسحاق گفته است: در محل «نخل» پیامبر خدا با جمعیت زیادی از «عَظْفَان» روبرو شد و لشکر پیامبر و این جمعیت به هم نزدیک شدند اما بین آنان جنگی رخ نداد»<sup>۱</sup>.

«قریش» نام قبیله بزرگی در مکه است. این قبیله از قبایل کوچکتری که در اصطلاح به آنها «بطن» گفته می شود، تشکیل شده است. بنو هاشم، بنو المطلب، بنو امیه، بنو فهر، بنو نوفل، بنو عدی و... از بطون قریش است.

«عَظْفَان» نیز به همین گونه دارای بطون بسیاری است. «اشجع» و «فزاره» از بطون این قبیله بزرگ است و از آنجا که «عَظْفَان» از نوادگان «جهینه» و «جهینه» از نوادگان «اسلم» است ممکن است تمام این قبایل، از بطون «اسلم» باشند:

پیش از این ملاحظه شد که «عَظْفَان»، جد «اشجع» است و همان گونه که ملاحظه می شود، «عَظْفَان»، نوه «جهینه» و «جهینه» از نوادگان «اسلم» است. به این ترتیب، سه قبیله از پنج قبیله نامی مورد بحث، ارتباطی این گونه خونی، با یکدیگر دارند.<sup>۲</sup>

۱. «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَتَّى نَزَلَ نَخْلًا، وَهِيَ غَزْوَةُ ذَاتِ الرِّقَاعِ... قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَلَقِيَ بِهَا جَمْعًا عَظِيمًا مِنْ عَظْفَانٍ، فَتَقَارَبَ النَّاسُ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ حَرْبٌ»؛ السيرة ابن هشام، مطلبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۲. «اسمُ أَبِي الرَّغْبَاءِ: سِنَانُ بْنُ سَبْعِ بْنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ بُدَيْلٍ، وَلَيْسَ فِي الْعَرَبِ بُدَيْلٌ بِالدَّالِّ الْمُنْقُوطَةِ غَيْرَ هَذَا، قَالَهُ الدَّارِقُطِيُّ، وَهُوَ بُدَيْلُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ كَاهِلِ بْنِ نَصْرِ بْنِ مَلِكِ بْنِ عَظْفَانَ بْنِ قَيْسِ بْنِ جُهَيْنَةَ، وَجُهَيْنَةُ: وَهُوَ ابْنُ سُودِ بْنِ أَسْلَمَ بِضَمِّ اللَّامِ بْنِ الْحَافِ بْنِ قُضَاعَةَ»؛ الرَّوَضُ الْأَغْفُ، سَهْبِيلِي، ج ۵، ص ۱۲۱.

آنچه مسلم است و قبلاً نیز بحث آن گذشته است، منطقه «نخل» - محل سکونت قبیله «غفار» - محل سکونت قبیله «اشجع» نیز هست و شاید محل سکونت قبیله «اسلم» و باز هم شاید محل سکونت قبیله «جهینه» نیز باشد. ابن هشام و ابن اسحاق برای آن که از بردن نام این قبایل خودداری کرده باشند، همان گونه که ملاحظه می شود، از نام قبیله «عظفان» استفاده کرده اند.

این قبیله بزرگ، یعنی قبیله «عظفان»، بر اساس نقلهای همین سیره نویسان، همگی یهودی و یا بازوان یهودیان خیبر بودند. ابن هشام در نقل ماجرای «غزوه خیبر»، ابتدا تحت عنوان: «مَنَازِلُ الرَّسُولِ فِي طَرِيقِهِ إِلَى خَيْبَرَ» (= «محل هایی که پیامبر خدا در راه خیبر در آنها نزول کرده بود»)، چنین آورده است:

«ابن اسحاق گفته است: ورسول خدا ﷺ وقتی از مدینه به سمت «خیبر» حرکت کرد، از منزل «عصر» گذر کرد و در آنجا برای او مسجدی بنا شد. او سپس از منزل «صهباء» گذشت. سپس با لشکریانش به راه افتاد تا در سرزمینی به نام «رجیع» فرود آمد. در «رجیع»، او در میان «خیبریان» و «عظفان» فرود آمد تا مانع از آن شود که «عظفان» به «اهل خیبر» کمک کنند و این در حالی بود که غطفانی ها علیه پیامبر خدا ﷺ با خیبریان هم دست بودند»<sup>۱</sup>.

ابن هشام بعد از ثبت این مطالب، در ادامه با عنوان «عَطْفَانٌ وَمُحَاوَلَتُهُمْ

۱. «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جِيحِينَ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى خَيْبَرَ سَلَكَ عَلَى عَصْرِ، فَبُنِيَ لَهُ فِيهَا مَسْجِدٌ، ثُمَّ عَلَى الصَّهْبَاءِ. ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحَيْشِهِ، حَتَّى نَزَلَ بِوَادِ يُقَالُ لَهُ: الرَّجِيْعُ. فَنَزَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَطْفَانَ، لِيُحْوِلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ أَنْ يُمَدُّوا أَهْلَ خَيْبَرَ، وَكَانُوا لَهُمْ مُظَاهِرِينَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ السيرة ابن هشام، مطلبی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ الرّوض الألف، سهیلی، ج ۶، ص ۵۰۱.



مَعُونَةَ خَيْبَرَ ثُمَّ انْخِذُوا لَهُمْ»، (= «غطفان و تلاش آنان برای کمک رسانی به خیبر و در نهایت، عدم کمک رسانی آنان»)، چنین آورده است:

«به من خبر رسیده است: وقتی غطفان شنید که پیامبر خدا ﷺ برای جنگ با خیبر در رجیع نزول کرده است برای جنگیدن گرد هم آمدند و به قصد یاری یهودیان علیه پیامبر خدا خارج شدند. وقتی آنان مقداری راه پیمودند، صدایی مخفیانه و به آهستگی، از پشت سر در مورد داراییها و خانواده‌هایشان به آنان هشدار می‌داد. آنان گمان کردند که مسلمانان به زنان و بچه‌های آنان حمله کرده‌اند. به این جهت، برگشتند و در میان خانواده‌ها و داراییهایشان ماندند و پیامبر خدا ﷺ را با خیبریان تنها گذاشتند»<sup>۱</sup>.

همکاری «غطفان» با یهود «خیبر» در «غزوه خیبر» به گونه‌های دیگری نیز مطرح شده است. در یکی از این گونه‌ها، آنان با «کنانه» که یکی از بزرگان یهود خیبر بود، هم پیمان شدند و با چهار هزار جنگجو به کمک خیبریان رفتند و سه روز قبل از رسیدن پیامبر خدا ﷺ به خیبر، آنان در «حصون نطاة» جا گرفته بودند:

«گفته شده است: وقتی که کنانه بن اُبی حقیق به آنان پیوست، آنان با او هم پیمان شدند و ریاست آنان را که چهار هزار نفر بودند، عیینة بن حصن برعهده گرفت. آنان با یهودیان سه روز قبل از رسیدن پیامبر خدا ﷺ به حصون نطاة وارد شده بودند. وقتی پیامبر خدا ﷺ به خیبر رسید، سعد بن

۱. «فَبَلَّغْنِي أَنَّ غَطْفَانَ لَمَّا سَمِعَتْ بِمَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبَرَ جَمَعُوا لَهُ، ثُمَّ خَرَجُوا لِيُظَاهِرُوا يَهُودَ عَلَيْهِ، حَتَّى إِذَا سَاوَرُوا مَنَقَلَةَ سَمِعُوا خَلْفَهُمْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ حَسًّا، ظَنُّوا أَنَّ الْقَوْمَ قَدْ خَالَفُوا إِلَيْهِمْ، فَرَجَعُوا عَلَى أَغْقَابِهِمْ، فَأَقَامُوا فِي أَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ، وَخَلَوْا بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ خَيْبَرَ؛ السيرة ابن هشام، مطبوعی، ج ۲، ص ۳۳۰؛ الرّوض الأَنْف، سُهَيْلِي، ج ۶، ص ۵۰۱.

عباده را در حالی به سوی آنان فرستاد که در حصن بودند...»<sup>۱</sup>.

باید به خاطر داشت که براساس بعضی از نقلها، دو قبیله «اسلم» و «غفار»، دو شاخه از دو قبیله بزرگتر به نامهای «خزاعه» و «کنانه» است:

«چه بسیار از افراد که اسلام آوردند و چه بسیار از قبایل عرب که بر همین منوال، پاسخ مثبت دادند مانند قبیله «اسلم» و قبیله «غفار» که این هردو، از قبایل «خزاعه» و «کنانه» هستند»<sup>۲</sup>.

بدین ترتیب، حضور «کنانه» در این نبرد، تصریح به حضور «اسلم» و یا تصریح به حضور «غفار» نیز هست.

به هر حال و براساس نقل دیگری، پیامبر خدا ﷺ با «غطفان» معامله کرد، اما آنان نپذیرفتند چون خودشان را هم پیمان خیبریان می دانستند و این را خیانت می شمردند:

«گفته اند: و مردی از بنی مره که به او ابوشییم گفته می شد، می گفت: من در لشکری بودم که از غطفان با عینینه به عنوان کمک یهودیان آمده بود. ما به خیبر رفتیم اما به هیچ حصنی وارد نشدیم. پیامبر خدا ﷺ فردی را به سوی عینینه بن حصن که امیر غطفان بود، فرستاد که نیمی از خرمای امسال خیبر برای توبه شرط آن که با افراد برگردی. خدا به من وعده فتح خیبر را داده است. عینینه گفت: من هم پیمانان و همسایگان خودم را تسلیم نمی کنم. و

۱. «وَيَقَالُ: إِنَّهُ لَمَا سَارَ كِنَانَةُ بَنُ أَبِي الْحَقِيقِ فِيهِمْ حَلَفُوا مَعَهُ، وَإِذَا تَأَسَّهُمْ عَيْنَةُ بَنِ حِصْنٍ وَهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ، فَدَخَلُوا مَعَ الْيَهُودِ فِي حُصُونِ النَّطَاةِ قَبْلَ قُدُومِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ وَهُمْ فِي الْحِصْنِ...»؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. «...كم قد أسلم وأجاب على هذه السبيل من قبائل العرب، كقبيلة أسلم، وكقبيلة غفار، وهما من قبائل خزاعة وكنانة»؛ تثبیت دلایل النبوه، قاضی عبدالجبار بن احمد، ج ۱، ص ۲۳.

ما باقی ماندیم. در همان حال که ما با عینه بودیم، صدایی را شنیدیم - که نمی‌دانستیم از آسمان است یا از زمین - که می‌گفت: خانواده خود را دریابید! خانواده خودتان را در حیفاء دریابید! - سه مرتبه فریاد زد - بدانید که شما از پشت سر مورد حمله قرار گرفته‌اید»<sup>۱</sup>.

بر اساس برخی از نقل‌های دیگر، در زمانی که پیامبر خدا ﷺ خبیر را محاصره کرده بود، غطفان برای حمله به مدینه و برای نابود سازی زنان و فرزندان لشکریان مسلمان، آماده می‌شد:

«عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده روایتی را نقل کرده‌اند که او در مورد آیه ﴿فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ﴾ گفته: مقصود، «خبیر» است و در مورد عبارت ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ﴾ از این آیه گفته که مقصود، از خانه‌ها و خاندانشان در مدینه است در زمانی که از مدینه به سمت خبیر حرکت کرده بودند»<sup>۲</sup>.



البته در این نقل، مشخص نیست که این حملات، قرار بود توسط چه فرد یا افرادی انجام شود و این، همان روشی است که ابن جریر طبری در مورد پنج قبیله منافق مورد بحث، اتخاذ کرده اما نقل‌های بسیار دیگری وجود دارد که در آنها به این واقعیت تصریح شده است که این عمل قرار بود توسط «بنو

۱. «قَالُوا: وَكَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مُرَّةَ، يُقَالُ لَهُ: أَبُو شَيْبَةَ، يَقُولُ: أَنَا فِي الْجَيْشِ الَّذِي كَانُوا مَعَ عَيْشَةَ مِنْ غُطَفَانَ، أَقْبَلَ مَدَدَ الْيَهُودِ، فَزَرْنَا بِخَيْبَرَ وَلَمْ نَدْخُلْ حِصْنَآ. فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى عَيْشَةَ بِنِ حِصْنٍ وَهُوَ رَأْسُ غُطَفَانَ وَقَائِدُهُمْ أَنْ ارْجِعِ بِنِّ مَعَكَ وَلَكِ نِصْفُ تَمْرِ خَيْبَرَ هَذِهِ السَّنَةَ، إِنْ لَمْ يَأْتِ قَدْ وَعَدَنِي خَيْبَرَ. فَقَالَ عَيْشَةُ: لَسْتُ بِمُسْلِمٍ خَلْفَانِي وَجِيرَانِي. فَأَقَمْنَا. فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مَعَ عَيْشَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتًا، لَا نَدْرِي مِنَ السَّمَاءِ أَوْ مِنَ الْأَرْضِ: أَهْلَكُمْ، أَهْلَكُمْ بِحَيْفَاءَ - صَبِيحَ ثَلَاثَةَ - فَإِنَّكُمْ قَدْ حُوِّلْتُمْ إِلَيْهِمْ»؛ المغازی، واقدی، بی‌تا: ج ۲، ص ۶۵۰.

۲. «وَأُخْرَجَ عَبْدُ بَنُ حَمِيدٍ وَابْنُ جَرِيرٍ عَنْ قَتَادَةَ ﴿فَعَجَلْ لَكُمْ هَذِهِ﴾، قَالَ: خَيْبَرَ. ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ﴾؛ قَالَ: عَنْ بَيْضَتِهِمْ وَعَنْ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ حِينَ سَأَرُوا عَنْ الْمَدِينَةِ إِلَى خَيْبَرَ؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۷، ص ۵۲۵.

اسد» و «غطفان» انجام شود:

﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكَ﴾ (= «و دست مردم را از تعرض به شما بازداشت»):

و این به آن خاطر بود: وقتی که پیامبر خدا ﷺ به طرف خیبر رفت و اهل خیبر را مورد محاصره قرار داد، قبایلی از «بنو اسد» و «غطفان» تلاش کردند که به خانواده‌های مسلمانان و فرزندان آنان شبیخون بزنند. که خدای عزوجل با ایجاد ترس در دل‌های آنان، آنان را این کار بازداشت.<sup>۱</sup>

خاطر نشان می‌سازد که قبیله «اشجع» حتماً از این قبیله بزرگ به شمار می‌آید و دو قبیله «غفار» و «اسلم» نیز ساکن این سرزمینها یعنی ساکن سرزمینی به نام «نخل» بودند.

بدین ترتیب، این متون از میزان ارتباط این قبایل نامی با یهودیان و نیز از درصد اثر آنان در جنگها به خوبی پرده برمی‌دارد. هم‌چنین این متون از میزان قدرت و تعداد سربازهای آنان خبر می‌دهد و نیز از نرخ معامله‌های این قبایل پرده برمی‌دارد.

غیر از آنچه مطرح شد که حکایت از میزان ارتباط این سرزمین‌ها با یهودیان و عداوت و دشمنی آنان با پیامبر رحمت ﷺ و با مسلمانان دارد، اخبار دیگری خبر از آن می‌دهد که «جُهمینه»، جانشین یهودیان در سرزمین‌هایشان بودند و به این جهت آنان باید هر ساله مقداری از محصولات خود را به یهودیان می‌دادند:

«وادی القری»: آبادیهای بین شام و مدینه است که بین «تیماء» و «خیبر» واقع

۱. ﴿وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكَ﴾: وَذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا فَصَدَّ حَيْبَرَ وَحَاصَرَ أَهْلَهَا، هَمَّتْ قِبَائِلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ وَغَطَفَانَ أَنْ يُغَيِّرُوا عَلَى عِيَالِ الْمُسْلِمِينَ وَذَرَارِيهِمْ بِالْمَدِينَةِ، فَكَفَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَيْدِيَهُمْ بِالْقَاءِ الرُّعْبِ فِي قُلُوبِهِمْ؛ تفسیرالخازن لباب التأویل ففی معانی التنزیل، خازن، ۴، ج ۴، ص ۱۶۱.

شده است. در این فاصله، آبادیهای بسیاری وجود دارد و به همین خاطر، این منطقه به «وادی القری» نامگذاری شده است. ابومنذر گفته: «وادی القری» خوانده شده زیرا که این آبادی‌ها از اول تا آخرش، آبادی‌های پشت هم چیده شده و منظم بود که آثار شهرسازی و آبادی تا به امروز نیز در آنها ظاهر است البته با عنایت به این که امروزه همه آنها خراب و آبهای آنها روان است و بیهوده می‌جوشد و هیچ فردی از آنها استفاده نمی‌کند. ابو عبید الله سکونی گفته است: «وادی القری» و «حجر» و «جناب»، محل‌های سکونت «قُضاعة» و بعد از آنان «جُهینه» و «عذره» و «بلی» است و بین شام و مدینه واقع است که حاجیان شامی از آنها عبور می‌کنند. این مناطق، در قدیم محل سکونت قوم ثمود و عاد بود و خدا آنان را در همین بلاد نابود کرد و آثار آنان تا به امروز باقی است. یهودیان بعد از آنان، در این مناطق ساکن شدند و قناتهای آنها را لایروبی کردند و چشمه‌های آنها را جاری ساختند و نخلهای آنها را غرس کردند. وقتی این قبایل در این مکانها ساکن شدند بین خودشان قراردادی بستند و براساس آن قرارداد، آنان باید هر ساله به یهود قوت و غذا می‌دادند و یهودیان هم از آنان در مقابل عربها حمایت می‌کردند و قبایل قضاعة را از آنان دور می‌ساختند.<sup>۱</sup>

۱۳۳

۱. «وادی القری: وادی بین الشام و المدینة و هو بین تيماء و حَبْرَ فیه قُرَى کثیرة و بها سَمَى وادی القری، قال أبو المنذر: سَمَى وادی القری لِأَنَّ الوادی مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ قُرَى مَنْظُومَةٌ وَكَانَتْ مِنْ أَعْمَالِ الْبِلَادِ وَأَنَا الْقُرَى إِلَى الْآنَ بِهَا ظَاهِرَةٌ إِلَّا أَنَّهُا فِي وَقْتِنَا هَذَا كَلَّتْ خَرَابٌ وَمِيَاهُهَا جَارِيَةٌ تَنَدَفَّقُ ضَائِعَةً لَا يَنْتَفِعُ بِهَا أَحَدٌ. قَالَ أَبُو عَبِيدِ اللَّهِ السُّكُونِيُّ: وادی القری و الْجَنْبُ و الْمَنَازِلُ قُضَاعَةٌ ثُمَّ جُهَيْنَةٌ وَعَذْرَةٌ وَبَلِيٌّ وَهِيَ بَيْنَ الشَّامِ وَ الْمَدِينَةِ يَمُرُّ بِهَا حَاجُّ الشَّامِ، وَهِيَ كَانَتْ قَدِيمًا مَنَازِلَ ثَمُودَ وَعَادٍ، وَبِهَا أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ. وَأَنَا زُهَا إِلَى الْآنَ بَاقِيَةٌ، وَنَزَلَهَا بَعْدَهُمُ الْيَهُودُ وَاسْتَخْرَجُوا كَطَائِمَهَا وَأَسَاخُوا عِيُونَهَا وَعَرَسُوا نَحْلَهَا. فَلَمَّا نَزَلَتْ بِهِمُ الْقَبَائِلُ عَقَدُوا بَيْنَهُمْ حَلْفًا وَكَانَ لَهُمْ فِيهَا عَلَى الْيَهُودِ طُعْمَةٌ وَأَكْلٌ فِي كُلِّ عَامٍ وَمَتَعَوْهَا لَهُمْ عَلَى الْعَرَبِ وَدَفَعُوا عَنْهَا قَبَائِلَ قُضَاعَةَ»؛ معجم البلدان، حموی، ج ۴، ص ۳۳۸.

این عبارت‌ها، همچنین از قراردادهای نظامی این قبایل و یهودیان پرده برمی‌دارد. براین اساس، قبایل «قضاعه» - که «جهینه» بخشی از آنان است - تحت حمایت رسمی یهودیان قرار داشتند.

اگرچه بعضی از مصادر، «جهینه» را جانشین «یهودیان» در محل سکونتشان می‌دانند، بعضی از مصادر دیگر، «یهودیان» را جانشین این قبایل در محل سکونتشان یعنی محل سکونت سابق عاد و ثمود می‌دانند. این مصادر به خوبی نشان می‌دهد که محل زندگی این پنج قبیله، پس از اسلام، محل زندگی و محل حکومت یهودیان بود:

«و یهود در بعضی از آبادیهای این سرزمین مانند خیبر و فدک سکونت یافت و از سمت شمال تا تیماء و از سمت جنوب تا یثرب امتداد یافتند و در این مناطق، قبل از اسلام، قبایل عذره و بلی و جهینه و قضاعه ساکن بودند»<sup>۱</sup>.

۳-۶. استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ و مؤمنان قبل از

### جنگ خیبر

با عنایت به شواهدی که در قرآن مجید و سیره موجود است، مقابله یهودیان با مسلمانان از سوی یهودیان از جانب بالا و به صورت مستقیم اعمال می‌شد.<sup>۲</sup> یهودیان به واسطه اینکه پذیرای دشمنان دیرینه اسلام، یعنی یهودیان بنی قینقاع و بنی نضیر بودند و خود نیز عداوتی تام با اسلام داشتند و هم چنین

۱. «وَنَزَلَ إِلَيْهِمْ بَعْضُ قَرَىٰ هَذَا الْوَادِي مِثْلَ خَيْبَرَ وَقَدِّكِ، وَامْتَدُّوا إِلَىٰ تَيْمَاءَ فِي الشَّمَالِ وَيَثْرِبَ فِي الْجَنُوبِ. وَكَانَ يَنْزِلُ فِي هَذِهِ الْجِهَاتِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ قَبَائِلُ عُدْرَةَ وَبَلِيٍّ وَجُهَيْنَةَ، وَقُضَاعَةَ»؛ تاریخ الأدب العربی العصر الجاهلی، بروکلیمان (بی‌تا)، ج ۱، ص ۱۸.

۲. المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۱.

از ثروتی سرشار برخوردار بودند، محرک و مشوق اصلی اکثر جنگ‌ها، خصوصاً مشوق و محرک اصلی جنگ احزاب بودند و تمام یا قسمت عمده هزینه این جنگ را نیز آنان تقبل و یا پرداخت کرده بودند:

«وقتی که رسول خدا ﷺ بنونضیر را مجبور به ترک محل سکونتشان نمود، آنان به سمت خیبر رفتند. در خیبر قومی از یهودیان که صاحب عدد و قدرتی بودند، زندگی می‌کردند. البته آنان از نظر شرف حسب و نسب به شرف بنونضیر نبودند. بنونضیر، بزرگان نیکان آنان بودند و قریظه از فرزندان کاهنی از فرزندان هارون بودند. آنان وقتی به خیبر آمدند حیی بن اخطب، کنانه بن اُبی حقیق، هودّه بن حقیق و هودّه بن قیس وائلی - که از اوس از بنی خطمه بود - و ابوعامر را هب به همراه تعدادی دیگر، به مکه رفتند تا قریشیان و اتباع آنان را برای جنگیدن با محمد ﷺ دعوت کنند. آنان به قریش گفتند: ما با شما ایم تا به اتفاق هم، ریشه محمد را بکنیم. ابوسفیان گفت: آیا این همان چیزی است که شما را از محل سکونتان دور کرده و به مکه کشانده است؟! آنان گفتند: بله. ما به اینجا آمده‌ایم تا با شما برای دشمنی و جنگ با محمد هم پیمان و هم قسم شویم. ابوسفیان گفت: خوش آمدید. محبوبترین مردم در نزد ما فردی است که ما را برای دشمنی با محمد یاری کند»<sup>۱</sup>.

۱. «لَمَّا أَجَلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَنِي النَّضِيرِ سَأَرُوا إِلَى خَيْبَرَ، وَكَانَ بَهَا مِنَ الْيَهُودِ قَوْمٌ أَهْلُ عَدَدٍ وَجَلْدٍ، وَلَيْسَتْ لَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ وَالْأَخْسَابِ مَا لِبَنِي النَّضِيرِ كَانَ بَنُو النَّضِيرِ سِرَّهُمْ، وَفَرِيضَتُهُ مِنْ وُلْدِ الْكَاهِنِ مِنْ بَنِي هَارُونَ - فَلَمَّا قَدِمُوا خَيْبَرَ خَرَجَ حَيْبِيُّ بْنُ أَخْطَبَ، وَكِنَانَةُ بْنُ أَبِي الْحَقِيقِ، وَهُودَةُ بْنُ الْحَقِيقِ. وَهُودَةُ بْنُ قَيْسِ الْوَائِلِيِّ مِنَ الْأَوْسِ مِنْ بَنِي خَطْمَةَ، وَأَبُو عَامِرِ الزَّاهِبِ فِي بَعْضَةِ عَشْرٍ رَجُلًا إِلَى مَكَّةَ يَدْعُونَ قُرَيْشًا وَأَتْبَاعَهَا إِلَى حَرْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالُوا لِقُرَيْشٍ: نَحْنُ مَعَكُمْ حَتَّى نَسْتَأْصِلَ مُحَمَّدًا. قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: هَذَا الَّذِي أَقْدَمَكُمْ وَزَعَمَ؟ قَالُوا: نَعَمْ، جِئْنَا لِنُحَالِفَكُمُ عَلَى عِدَاوَةِ مُحَمَّدٍ وَقِتَالِهِ. قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا، أَحَبُّ

آنان علاوه بر تحریک، به تشویق و پرداخت هزینه نیز اقدام کردند: «... یهودیان (= یهودیان خیبر) به سراغ غطفان رفتند و قریشیان شروع به آماده سازی کردند و در میان عربها به راه افتادند و آنان را برای یاری دعوت کردند و با حبشیان و تابعانشان برای جنگیدن متحد شدند. بعد از آن یهودیان به سراغ بنی سلیم رفتند. بنی سلیم قول دادند در زمانی که قریش به راه افتاد، آنان نیز با یهودیان خارج شوند. آنان سپس به سراغ معامله با غطفان رفتند و برای آنان خرما یک سال خیبر را قرار دادند تا غطفان، به آنان کمک کنند و وقتی قریش برای جنگ با محمد به راه افتاد، آنان با قریشیان همراه شوند. غطفان این مطلب را پذیرفت و هیچ فردی برای پذیرش این مطلب از عیینة بن حصن زودتر پاسخ مثبت نداد. و قریش با تابعان حبشی با چهار هزار نفر خارج شدند و در دار الندوه پرچم زدند و با خودشان سیصد اسب همراه ساختند. ... بنو فزارة با تمام نیرو خارج شدند. آنان هزار نفر بودند که امیر آنان عیینة بن حصن بود. اشجع با بخشی از نیرویش خارج شد که چهار صد نفر بودند و امیر آنان مسعود بن رخیله بود و حارث بن عوف، بنو مرّه را سرپرستی می کرد که چهار صد نفر بودند»<sup>۱</sup>.

التاس إِلَيْنَا مَنْ أَعَانَنَا عَلَى عِدَاوَةِ مُحَمَّدٍ...؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۱.

۱. «... فَخَرَجَتْ الْيَهُودُ حَتَّى أَتَتْ غَطَفَانَ، وَأَخَذَتْ قُرَيْشٌ فِي الْجَهَارِ، وَسَيَّرَتْ فِي الْعَرَبِ تَدْعُوهُمْ إِلَى نَصْرِهَا، وَأَلْبُوا أَحَابِيْشَهُمْ وَمَنْ تَبِعَهُمْ. ثُمَّ خَرَجَتْ الْيَهُودُ حَتَّى جَاءُوا بَنِي سَلِيمٍ، فَوَعَدُوهُمْ بِخُرُوجِ مَعَهُمْ إِذَا سَارَتْ قُرَيْشٌ. ثُمَّ سَارُوا فِي غَطَفَانَ، فَجَعَلُوا لَهُمْ نَمْرَ خَيْبَرَ سَنَةً، وَبَنَصْرُوهُمْ وَبَسِيْرُونَ مَعَ قُرَيْشٍ إِلَى مُحَمَّدٍ إِذَا سَارُوا. فَأَنْعَمْتَ بِذَلِكَ غَطَفَانَ، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَسْرَعَ إِلَى ذَلِكَ مِنْ عَيْيْنَةَ بَنِ حِصْنٍ. وَخَرَجَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ تَبِعَهَا مِنْ أَحَابِيْشِهَا أَرْبَعَةَ أَلْفٍ، وَعَقَدُوا اللَّوَاءَ فِي دَارِ النَّدْوَةِ، وَقَادُوا مَعَهُمْ ثَلَاثِمِائَةَ فَرَسٍ... وَخَرَجَتْ بَنُو فَزَارَةَ وَأَوْعَبَتْ، وَهُمْ أَلْفٌ يَهُودُهُمْ عَيْيْنَةُ بَنِ حِصْنٍ، وَخَرَجَتْ أَشْجَعٌ وَقَائِدُهَا مَسْعُودُ بَنِ رُحَيْلَةَ وَهُمْ أَرْبَعِمِائَةَ، لَمْ تُوعِبْ أَشْجَعٌ. وَخَرَجَ الْحَارِثُ بَنُ عَوْفٍ يَقُودُ قَوْمَهُ بَنِي مُرَّةٍ وَهُمْ أَرْبَعِمِائَةَ؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۴۴۲.



### ۳-۷. استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ و مؤمنان در جنگ خیبر

«نبرد خیبر» یعنی تلاش برای نابود سازی نماد عظمت یهودیان و یعنی تلاش برای کوتاه کردن دست افرادی که به تحریک و تشویق دشمنان اسلام برای جنگ با مسلمانان مشغول بودند.

چینش دژها و وجود نخلستانها و نیز قوای نظامی موجود در خیبر به گونه ای بود که هرگونه اقدام علیه یهودیان خیبر به منزله خودکشی و نابودسازی اقدام کنندگان به دست خودشان بود. اما به فرمان خدای جهانیان، پیامبر رحمت ﷺ باید به این نبرد قدام می کرد.

سپاه اسلام در اوایل ماه محرم سال هفتم هجری برای «نبرد خیبر» از مدینه خارج شد. در زمانی که پیامبر رحمت ﷺ به قصد جنگ با خیبریان می رفتند، یهودیان مدینه و یهودیان خیبر چنین می گفتند:

«یهود خیبر گمان نمی کرد که رسول خدا ﷺ با آنان بجنگد و این به خاطر پهلوانانشان، دژهایشان، سلاحهایشان و عددشان بود. آنان هر روز ده هزار جنگنده به صف شده را از دژها خارج می کردند، سان می دادند و می گفتند: محمد می خواهد با ما بجنگد؟ هرگز. هرگز. و یهودیان مدینه نیز در وقتی پیامبر خدا ﷺ برای نبرد با خیبر آماده می شدند، می گفتند: خیبر به خدا قسم که از دسترس شما خیلی دور است. شما اگر خیبر و حصون خیبر و مردان خیبری را ببینید قبل از آن که به آنان برسید، باز می گردید؛ دژهای سربه فلک کشیده در قله های کوه ها، و آبهایی که همواره جاری است. در خیبر، هزار زره پوش وجود دارد. اسد و غطفان، فقط با کمک خیبریان می توانستند خودشان را از عربها محافظت کنند. آیا شما قدرت مقابله با خیبر را دارید؟»

۱. «كَانَتْ يَهُودُ خَيْبَرَ لَا يَطْنُونَ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَغْزُوهُمْ لِمَنْعَتِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَسَلَاحِهِمْ

پیامبر خدا ﷺ نبرد با خیبریان را از قلعه‌های موجود در دژ بزرگ «نطاة» شروع کردند. ایشان و لشکریانشان، پس از «نطاة» به سراغ قلعه‌های «شق» رفتند و دژهای موجود در این مجموعه‌ها را یکی پس از دیگری فتح کردند. این مطلبی است که تقریباً تمام سیره نویسان به آن تصریح و یا اشاره کرده‌اند اما هیچ یک از آنان در مورد این که این امر چگونه انجام شد، چیزی نگفته‌اند و یا مُشتی داستان بی ابتدا و بی انتها نقل کرده‌اند که با یهودیان و عنادشان، با یهودیان و دژهایشان، با یهودیان و تجهیزاتشان، با یهودیان و نخلهایشان، با یهودیان و تیراندازهایشان و با یهودیان و جنگاورانشان، سازگاری ندارد.

هیچ یک از سیره نویسان مطرح نکرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ با چه طرح و با چه نقشه و با چه قدرتی از میان چهل هزار نخل سربه فلک کشیده که تیراندازها از بالای آنها و شمشیرزنها از پشت آن نخلها، لشکریان مسلمان را مورد اصابت قرار می‌دادند، گذشتند؟

هیچ یک از سیره نویسان مطرح نکرده است که پیامبر خدا ﷺ با چه طرح و نقشه‌ای دژهای خیبر را فتح کردند؟ دژهایی که بر قلعه‌های سربه فلک کشیده ساخته شده بود! دژهایی که قسمت بزرگی از قدرت خیبریان را تشکیل می‌داد.

هیچ یک از سیره نویسان مطرح نکرده است که پیامبر رحمت ﷺ با ده هزار

---

وَعَدَدِهِمْ. كَانُوا يَخْرَجُونَ كُلَّ يَوْمٍ عَشْرَةَ آلَافٍ مُّقَاتِلٍ صُفُوفًا ثُمَّ يَقُولُونَ: مُحَمَّدٌ يَغْزُونَا؟ هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! وَكَانَ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنَ الْيَهُودِ يَقُولُونَ حِينَ تَجَهَّرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ: مَا أَمْنَعُ وَاللَّهِ خَيْبَرَ مِنْكُمْ! لَوْ رَأَيْتُمْ خَيْبَرَ وَحُصُونَهَا وَرَجَالَهَا لَرَجَعْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَصَلُوا إِلَيْهِمْ، حُصُونٌ شَامَخَاتٌ فِي ذُرَى الْجِبَالِ، وَالْمَاءُ فِيهَا وَاتِرٌ، إِنْ بِخَيْبَرَ لَأَلْفٌ دَارِعٌ، مَا كَانَتْ أَسَدٌ وَعَطْفَانٌ يَمْتَنِعُونَ مِنَ الْعَرَبِ قَاطِبَةً إِلَّا بِهِمْ، فَأَنْتُمْ تُطِيقُونَ خَيْبَرَ؟!!

جنگنده خیبَر که روزانه رژه می‌رفتند و آمادگی خود را به رخ اطرافیان می‌کشیدند، چه کردند؟! آیا آنان را مسلمان کرد یا خودشان مسلمان شدند؟ آنان کشته شدند؟ فرار کردند؟ تسلیم شدند؟ غافلگیر شدند؟ اسیر شدند؟ و یا...

جسته و گریخته در این کتاب و آن کتاب، اشاره و یا تصریح شده است که خدا این قلعه را فتح کرد، آن قلعه را فتح کرد، آن کافر را کشت، آن یکی را ضعیف کرد، آن سومی را مجبور به تسلیم کرد اما خدا این امر را چگونه و توسط چه فردی انجام داد، از طرح آن ظفره رفته‌اند.

آنچه در تمام نقل‌ها مسلم است - و حتی یک فرد از آنانی که ادعای اسلام را دارد نیز در آن تشکیک نکرده است - فتح خیبَر به دست امیر مؤمنان علیه السلام است. این مطلبی است که بخاری و مسلم، در مواضع متعددی از صحیحینشان به آن تصریح کرده‌اند اما در تمام این کتاب‌ها به این مهم، که این امر چگونه به انجام رسید، چیزی مطرح نشده یا تمام آن چیزهایی که مطرح شده است از حد چند داستان بی‌ابتدا و انتها تجاوز نمی‌کند.

در تمام این کتاب‌ها ماجرای فتح خیبَر به دست امیر مؤمنان علیه السلام، در ضمن روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطرح شده است که:

پیامبر رحمت در آن فرمایش، از فتح خیبَر در روز بعد و توسط فردی خبر می‌دهد که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست می‌دارد. این تنها وصفی است که در بعضی از روایتها برای «فاتح خیبَر» مطرح شده است.

در روایت‌های بسیاری از آنچه بزرگان عامه نقل کرده‌اند، وصف‌های دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آنها، غیر از «فاتح خیبَر»، تمام افراد - به ویژه افرادی که قبل از او برای نبرد اعزام شده بودند - از این صفات بی‌بهره بودند.

یکی از این وصف‌ها، وصف «لیس بفزار» یا «کزار غیر فزار» است. بر این اساس، افرادی که قبل از «فاتح خیبر» برای نبرد اعزام شده بودند، همگی فرار کننده بودند؛ خواه صحیح بخاری و مسلم، از آنان یاد کرده باشد و خواه یاد نکرده باشد.

این دسته از روایت‌ها که تعداد آنها بسیار زیاد است و علمای بزرگ عامّه آنها را نقل کرده‌اند، به این نکته تصریح می‌کند که قبل از «فتح خیبر» توسط «فاتح آن»، پیامبر خدا ﷺ خلیفهٔ اول و گروهی بسیار، خلیفهٔ دوم و گروهی بسیار را برای نبرد با خیبریان در آخرین دژ، اعزام کرده بود اما هر دو با اصحابشان فرار کرده بودند. خلیفهٔ دوم اصحابش را به ترس و فرار متهم می‌کرد و اصحابش او را؛ به همین گونه امر در مورد خلیفهٔ اول رخ داد:

«از ابن عباس... نقل است که گفت: پیامبر خدا ﷺ گمان کنم خلیفهٔ اول را به خیبر فرستاد. او و تمام همراهانش فرار کردند. فردای آن روز، خلیفهٔ دوم را فرستاد. او نیز فرار کرد. او اصحابش را به ترس متهم می‌ساخت و اصحابش او را به ترسیدن متهم می‌ساختند. رسول خدا ﷺ فرمود: من فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند. او باز نمی‌گردد مگر آن که خدا به دست او فتح می‌کند. غلغله‌ای در بین مردم پیا شد. پس آن گاه او فرمود: علی کجاست؟ و در آن زمان، او از چشم درد، شکایت می‌کرد. پیامبر خدا ﷺ آب دهانی در چشم او ریخت و پرچم را به دست او داد. او پرچم را تکان داد و خدا برای او فتح کرد»<sup>۱</sup>.

۱. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ... قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، أَحْسَبُهُ أَبَا بَكْرٍ، فَرَجَعَ مُنْهَرِمًا وَمَنْ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ، بَعَثَ عُمَرَ، فَرَجَعَ مُنْهَرِمًا، يُجَبِّنُ أَصْحَابَهُ، وَيُجَبِّنُهُ أَصْحَابَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ،

عبارت «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ»، با توجه به سابقه روایت، به خوبی نشان می‌دهد که عمر و ابوبکر از این صفات، بی بهره بودند.

در بعضی از روایت‌ها، خبری آمده است که نشان می‌دهد یهودیان به خوبی از نام و ویژگی‌های فردی که خیبر را فتح می‌کند، از طریق کتاب آسمانی و یا از طریق عالمانشان به خوبی آگاه بودند:

«از سلمة بن اکوع نقل است که رسول خدا ﷺ پرچم را به دست ابوبکر... داد و او را به سمت بعضی از قلعه‌های خیبر فرستاد. او کشت و بازگشت ولی فتحی صورت نگرفت در حالی که تمام تلاش خودش را نیز به کار برده بود. پیامبر خدا ﷺ فرمود: من فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد. خدا فتح را به دست او صورت می‌دهد. او فرار کننده نیست. او علی بن ابی طالب رضی الله عنه را فراخواند در حالی که چشم درد داشت. او (=پیامبر خدا ﷺ) در دو چشم وی از آب دهانش ریخت و فرمود: این پرچم را بگیر تا خدا برای تو فتح کند. سلمه گفت: او در حالی که هروله می‌کرد خارج شد و من به دنبال او می‌رفتم تا آن که او پرچم را دل کوهی از سنگ بر زمین کوبید. مردی یهودی از بالای دژ او را نگاه می‌کرد، پرسید: تو که هستی؟ او فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. یهودی گفت:

۱۴۱

لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَتَارَ النَّاشِ. فَقَالَ: أَيْنَ عَلِيٍّ؟ فَإِذَا هُوَ يَسْتَكِي عَيْنَهُ، فَتَقَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي عَيْنِهِ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَيْهِ الرَّايَةَ، فَهَزَّهَا، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ؛ «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا بَكْرٍ فَسَارَ بِالنَّاسِ فَأَنْهَزَهُمْ حَتَّى رَجَعَ إِلَيْهِ، وَبَعَثَ عُمَرَ فَأَنْهَزَهُمْ بِالنَّاسِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، يُفْتَحُ اللَّهُ لَهُ، لَيْسَ يَفْرَارُ، فَأُرْسِلَ إِلَيَّ فَدَعَانِي، فَأَتَيْتُهُ وَأَنَا أَمَدٌ لَا أَبْصُرُ شَيْئًا. فَتَقَلَّ فِي عَيْنِي وَقَالَ: اللَّهُمَّ اكْفِهِ الْحَرْ وَالْبُرْدَ. قَالَ: فَمَا آذَانِي بَعْدَ حَرْ وَلَا بُرْدَ؛ مسند البزار (البحر الزخار)، بزار، ج ۱۱، ص ۳۲۷؛ المصنف في الأحاديث والآثار، ابن أبي شيبة، ج ۶، ص ۳۶۷.

به تمام آنچه بر موسی نازل شده است تو بر آنان پیروز می شوی. پس، او باز نگشت مگر خدا به دست او، فتح را صورت داد»<sup>۱</sup>.

عینی در «عمدة القاری» که شرحی بر صحیح بخاری است، ضمن نقل ماجرای به میدان رفتن ابوبکر و عمرو و بازگشت بی ثمر آنان، از قول حاکم نیشابوری، فقط به نقل خبر «پرچم دادن پیامبر رحمت ﷺ به دست امیرمؤمنان (علیه السلام)» اکتفا کرده و از نقل اخبار دیگری که از فتح و از ویژگی های امیر مؤمنان خبر می دهد، خودداری کرده؛ خبری که در تمام روایاتشان آمده است و بخاری و مسلم نیز آنها را بارها نقل کرده اند. عینی سپس از قول صاحب «اکلیل»، جماعتی از صحابه را نام می برد که این مطالب را نقل کرده اند. او در پایان با عبارت «وآخرین» از وجود جماعت بسیار دیگری خبر می دهد که از ذکر نام آنان خودداری کرده است:

«در کتاب «اکلیل حاکم (=حاکم نیشابوری)» آمده است: رسول خدا ﷺ

ابوبکر را به سمت بعضی از حصون خیبر فرستاد. او جنگید و تلاش کرد اما فتحی صورت نگرفت. او سپس عمر... را فرستاد اما فتحی صورت نگرفت. پس آن را به علی بن ابی طالب (علیه السلام) داد. او (=حاکم نیشابوری) گفته است: این مطلب را غیر از سهل (=سهل بن سعد) جماعتی از صحابه

۱. «عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْأَكْحُوْعِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَى الزَّيَّاتَةَ أَبَا بَكْرٍ... فَبَعَثَهُ إِلَى بَعْضِ حُصُونِ خَيْبَرَ، فَقَتَلَ، ثُمَّ رَجَعَ، وَلَمْ يَكُنْ فَتْحًا، وَقَدْ جَهَدَ. فَقَالَ: لِأَعْطَيْنَ الزَّيَّاتَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ، لَيْسَ بِفَرَارٍ. فَدَعَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَهُوَ أَوْمَدٌ، فَتَقَلَّ فِي عَيْنَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: خُذْ هَذِهِ الزَّيَّاتَةَ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَكَ. قَالَ سَلْمَةُ: فَخَرَجَ وَاللَّهِ يُهْرُولُ هَوْلَةً وَأَنَا خَلْفَهُ أَتْبَعُ أَثَرَهُ، حَتَّى رَكَزَ الزَّيَّاتَةَ فِي رَضْمِ حِجَارَةٍ. فَاطَّلَعَ عَلَيْهِ يَهُودِيٌّ مِنْ رَأْسِ الْحِصْنِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قَالَ الْيَهُودِيُّ: غَلَبْتَهُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى مُوسَى! فَمَا رَجَعَ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ»: المعجم الكبير، طبرانی، ج ۷، ص ۳۵؛ السيرة النبوية لابن كثير، قرشي الدمشقي، ج ۳، ص ۳۵۳.

نیز نقل کرده‌اند: ابوهریره و علی و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن عوام و حسن بن علی و ابن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و ابوسعید خدری و سلمه بن اکوع و عمران بن حصین و ابولیلی انصاری و بریده و عامر بن ابی وقاص و دیگران»<sup>۱</sup>.

### ۳-۷-۱. انهدام نماد عظمت و قدرت یهودیان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام

این نماد عظمت و قدرت به دست قدرت امیرمؤمنان علیه السلام نابود شد و این نابود سازی به هیچ فرد دیگری حتی به خود خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده نشده است. با فتح دژهای خیبر و انهدام این نماد عظمت یهودیان، افسانه اقتدار یهودیان به پایان رسید.

انهدام نماد عظمت و قدرت یهودیان به دست امیرمؤمنان علیه السلام و خشکاندن ریشه بسیاری از جنگهای بعدی به همین وسیله، خبری است که در کتابهای مهم عامه همانند بخاری و مسلم، بارها و بارها مطرح و به گونه‌ای طرح شده است که جایی برای شک و تردید برای احدی باقی نمی‌گذارد.

در این کتابها البته از عبارتهای گوناگونی برای رساندن این خبر به دیگران استفاده شده و این عبارتها به گونه‌ای است که در آنها فتح به خدای جهانیان و یا به فردی مجهول نسبت داده شده اما در تمام آنها تصریح شده که هم

۱. «فی (الإکلیل) لِحَاکِمٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم بَعَثَ أَبَا بَكْرٍ إِلَى بَعْضِ حِصُونِ حَبِیْرٍ، فَقَاتَلَ وَجَهَدَ وَلَمْ يَكْ فَتْحٌ، فَبَعَثَ عُمَرُ... فَلَمْ يَكْ فَتْحٌ فَأَعْطَاهُ عَلِيٌّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ. قَالَ: رَوَاهُ جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ غَيْرُ سَهْلٍ: أَبُو هُرَيْرَةَ وَعَلِيٌّ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ وَالرُّزَيْبِيُّ بْنُ الْعَوَامِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَجَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَسَلْمَةُ بْنُ الْأَكْوَعِ وَعُمَرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ وَأَبُو لَيْلَى الْأَنْصَارِيُّ وَبُرَيْدَةُ وَعَامِرُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ وَآخَرُونَ»؛ عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، عینی حنفی (بی‌تا)، ج ۶، ص ۲۱۶.

خدا و هم آن افراد مجهول، این کار را با دست امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ انجام داده‌اند. البته همان گونه که یادآوری شد، این فتح در هیچ روایتی، به دیگری و حتی به خود خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز نسبت داده نشده است.

عبارت‌های «يَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدَيْهِ»،<sup>۱</sup> «يَفْتَحُ اللهُ لَهُ»<sup>۲</sup> و «يَفْتَحُ اللهُ عَلَيْهِ»،<sup>۳</sup> عبارت‌های شایعی است که در آنها نام خدای جهانیان نیز به عنوان فاتح اصلی آمده است.

اما در همین کتاب‌ها، عبارت‌هایی نیز یافت می‌شود که ناقلان آنها از ذکر این نام هم به عنوان فتح کننده، طفره رفته‌اند و فتح را با عبارت‌هایی مانند «يُفْتَحُ عَلَى يَدَيْهِ»،<sup>۴</sup> «فُفْتُحَ عَلَيْهِ»،<sup>۵</sup> «فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ»<sup>۶</sup> توسط فاتحی مجهول به امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده‌اند. البته گاهی هم با عبارتی مانند «كَانَ الْفَتْحُ عَلَى يَدَيْهِ»،<sup>۷</sup> فتح مستقیماً به خود امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت داده شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری ماجرای این فتح را به صورت بریده شده در قالب شش روایت در باب‌های مختلفی مطرح کرده است. او در یکی از این روایتها چنین آورده است:

«از سهل بن سعد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «من فردا

۱. صحیح البخاری، بخاری، ج ۵، ص ۱۸.

۲. المصنّف فی الأحادیث والأثار، ابن أبی شیبّه، ج ۶، ص ۳۶۷.

۳. مسند البزار (البحر الزخار)، بزار، ج ۱۱، ص ۳۲۷.

۴. صحیح البخاری، بخاری، ج ۴، ص ۶۰.

۵. صحیح البخاری، بخاری، ج ۵، ص ۱۳۴.

۶. مسند أبی داود الطّیالسی، طیالسی، ج ۴، ص ۱۸۷.

۷. صحیح مسلم، نیشابوری، بی تا: ج ۳، ص ۱۴۰.



پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح را به دست او انجام می‌دهد». سهل گوید: تمام شب مردم این جا و آن جا می‌رفتند و بحث و گفتگومی کردند که این پرچم فردا به دست چه کسی داده خواهد شد؟ وقتی مردم صبح کردند، به نزد رسول خدا ﷺ رفتند. آنان همگی امید آن را داشتند که این پرچم به دست آنان داده شود. او فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ عرض کردند: ای رسول خدا! او چشمانش درد می‌کند. فرمود: به نزدش بفرستید و او را برای من بیاورید. وقتی او آمد، آب دهانی به چشم او زد و دعا کرد و او به گونه‌ای خوب شد که گویا اصلا دردی در چشم او وجود نداشت. پرچم را به دست او داد. علی گفت: ای رسول خدا! من با آنان بجنگم تا مانند ما شوند؟ او گفت: به راهت برو تا آن که در محدودهٔ آنان قرار بگیری. آن گاه آنان را به اسلام دعوت کن و حقوق خدا را که در این اسلام آوردن بر آنان واجب است، به آنان گوشزد کن که به خدا قسم! این که خدا به دست توفردی راه‌هدایت کند برای تو بهتر از آن است که شتران سرخ مو داشته باشی»<sup>۱</sup>.

در این روایت - که آغاز و انتهای اوایل و اواسط و اواخر آن به دلایل مختلف بریده شده - و در تمام روایت‌های دیگری که در این موضوع به دست رسیده، در همه و بدون هیچ استثنایی، تصریح شده که فتح خیبر با دست مبارک

۱. «... عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لِأَعْيُنِ الرَّيَّانَةِ عَدَا رَجُلًا يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا؟ فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ عَدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا. فَقَالَ: أَيُّنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالُوا: نِيَّتُكَ عَيْنِيهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأَتُونِي بِهِ. فَلَمَّا جَاءَ، بَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ حَتَّى كَأَن لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ. فَأَعْطَاهُ الرَّيَّانَةَ. فَقَالَ عَلِيُّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: أَنْفُدْ عَلَيَّ رِسَالِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَحِبُّ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»؛ صحيح البخاری، بخاری، ج ۵، ص ۱۸.

امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ صورت گرفته است. به این سبب، هیچ فردی از مسلمانان در این واقعیت، به هیچ مقداری تردید ندارد.

مسلم بن حجاج نیشابوری نیز این روایت را در سه جای مختلف از کتابش نقل کرده است. او هم که مانند همتایش، در خدمت به «سقیفه» از هیچ تلاشی فروگذار نکرده در یکی از این روایتها چنین آورده است:

«از ابو حازم نقل است که سهل بن سعد به او خبر داده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز خیبر فرمود: «من فردا این پرچم را به مردی می‌دهم که خدا فتح را به دست او انجام می‌دهد. او خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند». سهل گوید: تمام شب مردم این جا و آن جا می‌رفتند و بحث و گفتگومی کردند که این پرچم فردا به دست چه کسی داده خواهد شد؟ سهل گوید: وقتی مردم صبح کردند، به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتند. آنان همگی امید آن را داشتند که این پرچم به دست آنان داده شود. او فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ عرض کردند: ای رسول خدا! او چشمانش درد می‌کند. فرمود: به نزدش بفرستید و او را برای من بیاورید. او را آوردند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آب دهانش را به چشم او زد و برای وی دعا کرد و او به گونه‌ای خوب شد که گویا اصلا دردی در چشم او وجود نداشت. او سپس پرچم را به دست وی داد...»<sup>۱</sup>

۱. «... عَنْ أَبِي حَازِمٍ، أَخْبَرَنِي سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يَوْمَ خَيْبَرَ: لَأُعْطِينَ هَذِهِ الرَّايَةَ رَجُلًا يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. قَالَ: فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا؟ قَالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ النَّاسُ غَدَاؤًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كُلُّهُمْ يَرْجُونَ أَنْ يُعْطَاهَا. فَقَالَ: أَيُّنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَالُوا: هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ. قَالَ: فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ. فَأَتَى بِهِ، فَصَقَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي عَيْنَيْهِ، وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ، حَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ. فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ...»؛ صحیح مسلم، نیشابوری، بی‌تا: ج ۴، ص ۱۸۷۲.

به هر حال، نه این روایات و نه هیچ روایت دیگری از آنچه عامه نقل کرده‌اند، نشان نمی‌دهد که امیرمؤمنان علیه السلام خیبر را چگونه فتح کردند و چگونه نامه پایانی خیبر را یک روزه به هم پیچیدند؟

در بحث جاری و در این مقال، هدف برداشتن نقاب از «غزوه خیبر» در حد توان نیست. آنچه در این بحث مهم است این است که یهودیان، تمام عظمت و تمام قدرت خودشان را با دست امیرمؤمنان علیه السلام بر باد رفته دیدند. اگر بخاری و مسلم و سایر علمای عامه برای ما از چگونگی آن نگفتند و آن را نقل نکردند، یهودیان که خودشان با چشم خودشان دیده بودند؛ آنان از نزدیک دیده بودند که تمام دژها و تمام یلانیشان چگونه با دست امیرمؤمنان علیه السلام به هم پیچیده شد.

در «خیبر»، یلی به نام «مرحب» وجود داشت که او را «پادشاه خیبر» می‌خواندند:

«... خَرَجَ مَلِكُهُمْ مَرْحَبٌ يَخْطُرُ بِسَيْفِهِ...»<sup>۱</sup>.

«... پادشاه آنان، «مرحب» خارج شد در حالی که شمشیرش را در هوا تکان می‌داد».

پرونده حیات مرحب را امیرمؤمنان علیه السلام با دست خویش بستند. روشن است هر که بخواهد به جنگ «مرحب» - که «پادشاه خیبر» بود - برود باید ابتدا مستحکمترین دژ خیبر را - که آخرین دژ آن نیز بود - فتح کند تا بتواند به جنگ او برود و این دژ با اتفاق نظر همه مورّخین و بدون حتی یک استثنا، توسط امیر مؤمنان علیه السلام فتح شد و «مرحب» درون دژ با ایشان درگیر شد. این مطلبی است که سازنده این داستان، یعنی واقدی نیز قبل از نقل این

۱. صحیح مسلم، نیشابوری، بی تا: ج ۳، ص ۱۴۴۰.

ماجرای دروغین، نقلش کرده است:

«ابورافع گوید: ما با علی رضی الله عنه بودیم در زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را با پرچم روانه ساخت. در نزدیکی در قلعه، علی رضی الله عنه با مردی برخورد کرد که ضربه‌ای به علی زد و او با سپر از اصابت آن ضربه جلوگیری کرد. در آن هنگام، علی در قلعه را به دست گرفت و آن را سپر خود ساخت. این در، تا زمانی که خدا دژ را به دست او فتح کرد، در دست وی بود. او مردی را به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرستاد تا بشارت فتح این قلعه یعنی قلعه مرحب را بدهد و خبر بدهد که به آن قلعه وارد شده‌اند. و گفته شده است: مرحب مانند گاو وحشی خشمگین، رجز خوان به میدان آمد...»<sup>۱</sup>

در زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام در «قلعه مرحب» را کند و آن را تا فتح کامل «خیبر» سپر ساخت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب ایشان در کنار امیرمؤمنان علیه السلام نبودند. آنان در فاصله‌ای بسیار دور از او قرار داشتند. فاصله این افراد تا قلعه آن قدر زیاد بود که برای مطلع شدن از فتح «قلعه مرحب» باید پیک این خبر را به آنان می‌رساند.

«کندن در قلعه مرحب توسط امیرمؤمنان علیه السلام و سپر ساختن آن» نیز از عجایب آفرینش است؛ دری که از حرکت دادن آن هشت مرد جنگی و بلکه چهل مرد جنگی و بلکه هفتاد مرد جنگی، عاجز بودند:

«از ابن اسحاق، از بعضی از اهلش از ابورافع، غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل

۱. «قَالَ أَبُو رَافِعٍ: كُنَّا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِعَنْتِهِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالرَّيَاةِ، فَلَقِيَ عَلِيَّ رضی الله عنه رَجُلًا عَلَى بَابِ الْحِصْنِ، فَضْرَبَ عَلِيًّا وَاتَّقَاهُ بِالْتَرْسِ عَلِيٍّ، فَتَنَاوَلَ عَلِيٌّ بَابًا كَانَ عِنْدَ الْحِصْنِ فَتَرَسَ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَمْ يَزَلْ فِي يَدِهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحِصْنَ. وَبَعَثَ رَجُلًا يُبَشِّرُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِفَتْحِ الْحِصْنِ، حِصْنٍ مَوْحِبٍ وَدُخُولِهِمُ الْحِصْنَ. وَيُقَالُ: إِنْ مَرِحَبَ بَرَزَ وَهُوَ كَالْفَعْلِ الصَّوُولِ يَبْرَحُ...»؛ المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۵۵.

است که ما با علی همراه شده بودیم در زمانی که پیامبر خدا ﷺ او را با پرچم روانه ساخته بود. وقتی او به قلعه نزدیک شد، ساکنان دژ به جنگ او آمدند و او با آنان جنگید. در آن هنگام مردی یهودی ضربه‌ای به او زد و سپراز دست او افتاد. علی در قلعه را کند و به دست گرفت و از آن به عنوان سپر استفاده کرد. این در تا زمانی که خدا دژ را به دست او فتح کرد، در دست وی بود و با آن می‌جنگید. بعد از فتح، او در را به کناری انداخت. من گویا اکنون خودم را با گروهی هفت نفری می‌بینم که من هشتمین آنان بودم، می‌بینم که ما تلاش می‌کردیم تا آن در را تکان دهیم و بچرخانیم اما توان چرخاندن آن را نداشتیم. و حافظ ابو عبد الله به ما خبر داد که ... برای ما روایت کرده و او گفت: جابر بن عبد الله برای ما نقل کرده است که علی در روز خیبر، آن در را بر پشت خود قرار داد تا تمام مسلمانان از آن بالا رفتند و آن قلعه را فتح کردند. او سپس به جنگ پرداخت و چهل مرد نتوانستند آن در را حمل کنند. ... و از طریق دیگری که ضعیف است از جابر نقل شده است که بعد از آن، هفتاد مرد جمع شدند و تلاششان این بود که آن در را از آن رو کنند»<sup>۱</sup>.

۱. «عَنِ ابْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ بَعْضِ أَهْلِهِ عَنْ أَبِي زَافِعٍ، مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ عَلِيٍّ حِينَ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَأْيِهِ فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْحِصْنِ خَرَجَ إِلَيْهِ أَهْلُهُ، فَقَاتَلَهُمْ فَضَرَبَهُ رَجُلٌ مِنْ يَهُودٍ فَطَرَحَ تَرْسَهُ مِنْ يَدِهِ، فَتَنَاوَلَ بَابَ الْحِصْنِ فَتَرَسَ بِهِ عَنْ نَفْسِهِ، فَلَمْ يَزَلْ فِي يَدِهِ وَهُوَ يُعَاتِلُ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ أَلْقَاهُ مِنْ يَدِهِ. فَلَقَدْ رَأَيْتَنِي فِي نَفْرٍ مِنْ سَبْعَةِ أَنَا تَامِنُهُمْ، نَجْهَدُ عَلَى أَنْ نُقَلِّبَ ذَلِكَ الْبَابَ فَمَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نُقَلِّبَهُ. وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْاِحْفَظُ، قَالَ: حَدَّثَنَا ... فَقَالَ: حَدَّثَنَا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ عَلِيًّا حَمَلَ الْبَابَ يَوْمَ خَيْبَرَ حَتَّى صَعِدَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ فَافْتَتَحُوهَا وَأَنَّهُ حَرَبَ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَمْ يَحْمِلْهُ أُزْبَعُونَ رَجُلًا... وَرَوَى مِنْ وَجْهِ آخَرَ ضَعِيفٍ عَنْ جَابِرٍ ثُمَّ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا فَكَانَ جُهْدُهُمْ أَنْ أَعَادُوا الْبَابَ؛ دَلَائِلُ التُّبُؤَةِ وَمَعْرِفَةُ أَحْوَالِ صَاحِبِ السَّرِيعةِ، بَيْهَقِي، ج ۴، ص ۲۱۲.

## ۲-۷-۳. عبرت خیریان از نبرد خیبر

آشنایی ما با «خیبر»، تنها از راه مطالبی است که در کتابهای عامه و در برخی از کتابهای امامیه وجود دارد و نیز از راه خرابه‌هایی است که بعد از هزار و چهارصد سال، از قلعه‌های سر به فلک کشیده «خیبر» باقی مانده است. این خرابه‌ها در کشور عربستان قرار دارد.

امروزه آثار به جا مانده از دژهای بلند «خیبر»، می‌تواند تصاویر بسیار گویایی را از قلعه‌های پر عظمت آن روزهای «خیبر»، در اختیار قرار دهد. با ملاحظه این آثار، می‌توان با گوشه‌ای از عظمت آن روزگار «خیبر» آشنا شد.

کتابهایی که از طریق عامه به دست ما رسیده، به گونه‌ای نگارش یافته است که با مصالح حاکمان وقت، ناسازگاری نداشته باشد. به این سبب، فهم واقعیتهای از راه این کتابها مشکل و در مواردی غیر ممکن خواهد بود.

«یهودیان خیبر» خودشان نه از راه این کتابها و نه از راه خرابه‌ها با امکانات خودشان آشنا بودند. به این جهت، زشت و زیبایی فکرنویسندگان این کتابها و نیز کم و کاست این خرابه‌ها در میزان آگاهی آنان از امکانات خودشان بی‌تأثیر بود. آنان هم از قلعه‌های خودشان به خوبی خبر داشتند و هم از نفوذ ناپذیر بودن آنها و هم از یلان و پهلوانانشان آگاه بودند و هم از میزان توان آنان. آنان هم از ذخیره‌های غذایی خودشان با خبر بودند و هم از میزان و چگونگی استفاده از آنها.

آنان که به خوبی خودشان و امکانات خودشان را می‌شناختند، با چشم خودشان دیدند که یک نفر و تنها یک نفر تمام این عظمت را نابود کرد. آنان خودشان با چشم خودشان دیدند که او چگونه در قلعه مرحب را کند و چگونه خیبر را به عزای مرحب نشانند. به این جهت درسی که آنان از این

واقعہ گرفتند، بسیار درس بزرگی بود. از این رو، این درس بزرگترین و مهمترین درس یهودیان خیبر بود که:

تا زمانی که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در کنار رسول رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجود دارد، هیچ قلعه و هیچ قلعه بان و هیچ عددی از جنگاوران تاب مقاومت در برابر او و در برابر مسلمانان را ندارند.

### ۳-۸ تغییر استراتژی یهود در دشمنی با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان

بعد از خیبر، زمان مبارزه علنی و رود روی یهودیان با پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و با اسلام و مسلمانان، سپری شده بود. آنان برای ادامه مبارزه علیه این مجموعه، باید به روش یا روشهای دیگری روی می آوردند، که آوردند. این روش، روش تحریک و کنترل و مبارزه از راه دور بود.



در فصل پیش در ضمن بحث پیرامون «رهبران منافقان»، گروهی از یهودیان معرفی شدند که در واقع به عنوان رهبران منافقین مطرح بودند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَاهِمُمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِيَكْذِبَ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ بِحَرْفٍ مِنَ الْكَلِمِ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا...﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر، غمگین نکند تو را کردار آنان که به کفر می شتابند. چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاورده اند و چه آن یهودان که گوش می سپارند تا دروغ بندند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی آیند سخن چینی می کنند، و سخن خدا را دگرگون می سازند، و می گویند: اگر شما را اینچنین گفت بپذیرید و گرنه از وی دوری گزینید.»

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این آیه، برای «الَّذِينَ هَادُوا» پرونده ویژه‌ای باز شده است. بر این اساس، کافران دو گونه‌اند: گروهی که در کفر با یکدیگر مسابقه گذاشته‌اند و گروه دوم، کافرانی که در مسابقات کفر، شرکت ندارند.

کافرانی که در مسابقات کفر شرکت دارند همانند منافقانی که بدون توقف در مسیر کفر می‌دوند، هر دو گروه، حرف شنوی کامل از گروه سومی دارند که در ملأ و در مجامعی که پیامبر خدا ﷺ در آن حاضر بود، حاضر نمی‌شدند و کاملاً به صورت مخفیانه عوامل خودشان را در صحنه هدایت می‌کردند.

در جامعه یهودیان، یهودیان دیگر در برابر این افراد، کاملاً مطیع بودند و از خودشان نظری را اظهار نمی‌کردند. این مطلب، دلالت واژه «سماعون» (= بسیار گوش کننده) در عبارت «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» (= بسیار گوش کننده به سخنان افرادی هستند که آنان پیش تو نیامده‌اند) است.

همان گونه که مطرح شد، به عنوان وصف این گروه مخفی، عبارت دیگری در آیه آمده که برای این بحث راه‌گشاست و آن، این عبارت است: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ». این تحریف‌ها، ممکن است به عنوان صفت برجسته‌ای از رهبران یهود باشد.

این آیه، از آیات سوره مبارکه مائده است و سوره مائده آخرین سوره و یا یکی مانده به آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر خدا ﷺ نازل شده است. یعنی این آیه، یهودیان را در آخرین روزها و ماه‌های حیات پیامبر خدا، یعنی در روزهایی وصف می‌کند که موضوع بحث جاری است.

عبارت «يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا...» ممکن است وصف دیگری برای رهبران آنان باشد و ممکن است بیان کننده روش و کیفیت تحریفی باشد که یهودیان اعمال می‌کنند. در هر دو صورت، این رهبران،



می‌گویند و آن منافقان «سمّاع» و آن یهودیان «سمّاع» با تمام وجود آنها را گوش می‌کنند و آنها را عملی می‌سازند.

حال وصف اطلاق‌ای که دربارهٔ اصحاب رسول خدا ﷺ در مجموعهٔ سیره و روایات وجود دارد، با این آیات چگونه قابل جمع است؟! شاید خود سرفصل مفصلی برای تحقیقات بعدی و شک کردن در این اطلاق و قطعیت باشد.

لازم است، به نکتهٔ دیگری نیز توجه داده شود و آن این است که برخورد یهودیان با مسلمانان منافق به گونه‌ای بود که منافقان بسیاری جذب آنان شده بودند و با عجله و شتابی هر چه بیشتر، خودشان را به این مجموعه می‌رساندند. این مطلب، از عبارت «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ» دانسته می‌شود.



این آیات، خبر از آن می‌دهد که یهودیان در ارتباط با مسلمانان و جامعهٔ آنان طراحی و نقشه‌ریزی می‌کردند و همین آیات نشان می‌دهد که این روش، روشی است که در روزها و ماه‌های آخر عمر پیامبر رحمت ﷺ، اجرایی و عملی بود. صفات بسیاری از آیات مطرح شده، برای یهودیان و برای رهبران آنان، استخراج می‌شود که به بعضی از آنها که ارتباط بیشتری با بحث جاری دارد، اشاره می‌شود:

\* پیوسته به مکر کردن برای پیامبر خدا ﷺ و برای دین او، مشغول هستند.  
\* فعالیت‌های آنان به صورت پنهانی انجام می‌شود و اغلب در مجامع و در برابر دیدگان پیامبر خدا ﷺ ظاهر نمی‌شوند.

\* در جامعهٔ یهودیان و در جامعهٔ منافقان، حرف اول و آخر آنان می‌زند.  
انان می‌گویند و بقیه عمل می‌کنند بلکه باید عمل کنند.

\* پرجاذبه‌اند یا آن که از نظر مادی عواملشان را خوب اداره می‌کنند. این صفات، به روشنی حکایت از آن دارد که این گروه از یهودیان، هیچ روزی از مکرو جنگ و خیانت علیه پیامبر خدا ﷺ، دست برنداشتند بلکه آنان به صورت پنهانی و از راه عواملشان، به دنبال اجرای تمام نقشه‌های خودشان بودند.

### ۳-۹. اقدام‌های عملی یهودیان علیه مسلمانان پس از فتح خیبر

در فصل گذشته، درباره محل زندگی پنج قبیله منافق - یعنی قبایل «مُزینه»، «اسلم»، «اشجع»، «غفار» و «جهینه» - و ترکیب جمعیتی آنان سخن به میان آمد.

این قبایل در فاصله میان «مدینه» و «خیبر» زندگی می‌کردند. ترکیب جمعیتی این قبایل، به ویژه «جهینه» و «مُزینه»، با ترکیب جمعیتی «خیبر» شبیه و بلکه همان ترکیب بود.

ترکیب جمعیتی خیبر از «یهود»، «موالی»<sup>۱</sup> و «نژادهای غیر خالص عرب» تشکیل شده بود و جمعیت دو قبیله «جهینه» و «مُزینه» نیز به همین ترتیب، از «جعافر»<sup>۲</sup>، «موالی» و «خلیط العیص» ترکیب یافته بود. همچنین «خلیط العیص» نیز قومی از اقوام یهودیان بودند:

«بنو العیص برادران بنو اسرائیل بودند زیرا که «عیص» و «اسرائیل» دو فرزند

اسحاق هستند».<sup>۳</sup>

۱. یکی از شاخه‌های قبیله «طی» به «موالی» شهرت دارد.

۲. یکی از شاخه‌های بنو عامر بن صعصعه از عدنانیه که فرزندان جعفر بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه هستند؛ نه‌ایه الأرب فی معرفه أنساب العرب، قَلَقَشْنَدَى، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳. بذل المجهود فی إفحام اليهود، مغربی، ج ۱، ص ۷۷؛ «كَانَ بَنُو الْعَيْصِ إِخْوَةَ لِبْنِي إِسْرَائِيلَ؛ لِأَنَّ الْعَيْصَ وَإِسْرَائِيلَ وُلِدَا إِسْحَاقَ».

در فصل یاد شده از بحث پیرامون «پیوندهای نزدیک بین این قبایل و یهودیان خیبر»، این نتیجه به دست آمد که این پنج قبیله - به ویژه سه قبیله «اسلم»، «اشجع» و «غفار» - طرف پیمان مستقیم «یهودیان خیبر» بودند.

در فصل یاد شده ضمن بحث پیرامون «محل سکونت غفار» با این واقعیت آشنا شدیم که «غفار» در محلی به نام «شبكة شدخ» ساکن بودند و «شدخ» بخشی از منطقه‌ای به نام «نخل» است و «نخل» محل سکونت قبیله بزرگ «عظفان» است و «عظفان» همسایه دیوار به دیوار «خیبر» است.

در همین فصل، این واقعیت نیز روشن شد که «اسلم» نیز ساکن منطقه «شدخ» است و به همین ترتیب این قبیله نیز در محل سکونت قبیله بزرگ «عظفان» زندگی می‌کرد. این در حالی است که در مورد «اشجع» به این واقعیت تصریح شده است که قبیله‌ای از قبایل «عظفان» است.

به این ترتیب، این سه قبیله نیز همانند دو قبیله «جهینه» و «مزینه» در جوار «یهود خیبر» زندگی می‌کردند و با آنان هم پیمان بودند.

البته با تعریفی که بخاری و مسلم از این قبایل کرده‌اند که آنان را به عنوان موالی خدا و رسول خدا ﷺ معرفی کرده‌اند، دیگر نباید توقع آن را داشت که سیره نویسان به ارتباط مستقیم این قبایل با یهودیان خیبر اشاره کرده باشند و شاید به جز قبیله «اشجع»، نتوان به صورت مستقیم از مراددهای این قبایل با یهودیان آگاه شد اما از راه ارتباط قبیله مادر این قبایل، با «یهودیان خیبر» می‌توان از این امور، آگاهی مناسبی را به دست آورد.

این قبیله مادر - یعنی قبیله «عظفان» - بر اساس نقلهای همین سیره نویسان، همگی یهودی و یا بازوان «یهودیان خیبر» بودند.

پیش از این در فصل «محل زندگی و باورهای قبایل منافق در همسایگی یهودیان خیبر»، ضمن بحث پیرامون «پیوندهای نزدیک بین این قبایل و یهودیان خیبر»، با میزان همکاریِ قبیلهٔ «غطفان» با یهود «خیبر» در «غزوهٔ خیبر» و بعد و قبل از آن، آشنایی مختصری فراهم شد و دانسته شد که آنان با «کنانه» که یکی از بزرگان یهود خیبر بود، هم پیمان شدند و با چهار هزار جنگجویه کمک خیبریان رفتند و سه روز قبل از رسیدن پیامبر خدا ﷺ به خیبر، آنان در «حصون نطاة» جا گرفته بودند.

در فصل یاد شده اقدام دیگری از همین قبیله برای نابود سازی پیامبر خدا ﷺ و لشکراو مطرح و دانسته شد، در زمانی که پیامبر خدا ﷺ خیبر را محاصره کرده بود، «غطفان» برای حمله به مدینه و برای نابود سازی زنان و فرزندان لشکریان مسلمان، آماده می شد که خدا شرآنان را از سرمسلمانان کم کرد.

خاطر نشان می سازد که قبیلهٔ «اشجع» حتماً از این قبیلهٔ بزرگ به شمار می آید و دو قبیلهٔ «غفار» و «اسلم» نیز ساکن این سرزمینها یعنی ساکن سرزمینی به نام «نخل» بودند.

اکنون و با توجه به این ارتباطها و با توجه به این که این قبایل یا خودشان یهودی بودند و یا با یهودیان پیمان داشتند، در اقدامهایی که بعد از «غزوهٔ خیبر» از سوی این قبایل صورت گرفته است، باید یهودیان خیبر را شریک دانست. البته ظن غالب در این موارد این است که یهودیان محرک اصلی و اساسی بودند همان گونه که در حرکتهای قبلی نیز یهودیان محرک بودند و اسناد آن مطرح شد.

براین اساس، باید پذیرفت که بعد از جنگ خیبر و رو آوردن «یهودیان

خیبر» به جنگ غیرمستقیم و تغییر استراتژی، آنان از این قبایل که جمعیت آنها یا یهودی بودند و یا با یهودیان طرف قرارداد، برای پیشبرد مقاصدشان استفاده کردند. گام اول، غزوه ذات الرقاع بود.

پیش از این در همان فصل یاد شده، در خصوص «غزوه ذات الرقاع» مطالبی مطرح شد و دانسته شد که بخاری و شارحان بخاری و به تبع آنان بسیاری از علمای عامه، بر این باورند که این غزوه، بعد از «غزوه خیبر» و در همسایگی «خیبر» صورت گرفته است:

«بَابُ غَزْوَةِ ذَاتِ الرَّقَاعِ وَهِيَ غَزْوَةُ مُحَارِبِ حَصْفَةَ مِنْ بَنِي ثَعْلَبَةَ مِنْ عَطْفَانَ، فَنَزَلَ نَخْلًا، وَهِيَ بَعْدَ خَيْبَرَ، لِأَنَّ أَبَا مُوسَى جَاءَ بَعْدَ خَيْبَرَ»<sup>۱</sup>.

«باب غزوه ذات الرقاع»، و این غزوه محارب خصفه از بنی ثعلبه از عطفان است. او در منطقه «نخل» فرود آمد. این غزوه بعد از «خیبر» بود زیرا ابو موسی بعد از خیبر آمد».



ابن حجر (م. ۸۵۲هـ) در شرح این جملات، چنین آورده است:

«این گفته او: «وهی» یعنی این غزوه. او (=بخاری) با عبارت «بَعْدَ خَيْبَرَ لِأَنَّ أَبَا مُوسَى جَاءَ بَعْدَ خَيْبَرَ» به این مطلب (=این غزوه بعد از خیبر واقع شده است) استدلال کرده و بعد از فاصله کوتاهی او حدیث ابو موسی را آورده است. و این استدلال، استدلال صحیحی است و به زودی دلیل این مطلب در باب «غزوه خیبر» خواهد آمد که ابو موسی بعد از فتح خیبر از حبشه آمده است... و من از ابن سید ناس در عجبم که او چگونه گفته: بخاری حدیث ابو موسی را به عنوان برهان این مطلب آورده که غزوه «ذات الرقاع» بعد از «خیبر» واقع شده و اظهار کرده است که در خبر ابو موسی

۱. صحیح البخاری، بخاری، ج ۵، ص ۱۱۳.

چیزی وجود ندارد که بر چیزی از این مطلب دلالتی داشته باشد. و این نفی مردود است و دلالت این عبارت بر این مطلب واضح است همان گونه که من بیانش کردم»<sup>۱</sup>.

در منطقه‌ای که «غزوه ذات الرقاع» صورت گرفت، یعنی در منطقه «نخل» که محل سکونت قبیلۀ «غفار» یا «غفار» و «اسلم» و «اسلم» و «اشجع» و مقصد نهایی «غزوه ذات الرقاع» بود، بنا بر ادعای ابن اسحاق، پیامبر رحمت ﷺ با جمعیت بسیاری از «عُظفان» روبرو شد و باز هم بنا بر ادعای ابن اسحاق، هیچ گونه درگیری بین این جماعت و پیامبر خدا ﷺ پیش نیامد:

«ابن اسحاق گفته است: تا آن که در محل «نخل» فرود آمد و این «غزوه ذات الرقاع» است... ابن اسحاق گفته است: در محل «نخل» پیامبر خدا با جمعیت زیادی از «عُظفان» روبرو شد و لشکر پیامبر و این جمعیت به هم نزدیک شدند اما بین آنان جنگی رخ نداد»<sup>۲</sup>.

تمام سیره نویسان و تمام محدثان و تمام علماء متفقند که در «نخل» هیچ

۱. «قَوْلُهُ: وَهِيَ» أَي هَذِهِ الْغَزْوَةُ، «بَعْدَ خَيْبَرَ لِأَنَّ أَبَا مُوسَى جَاءَ بَعْدَ خَيْبَرَ: هَكَذَا اسْتَدَلَّ بِهِ. وَقَدْ سَأَقَ حَدِيثُ أَبِي مُوسَى بَعْدَ قَلِيلٍ وَهُوَ اسْتَدْلَالُ صَحِيحٍ وَسَيَأْتِي الدَّلِيلُ عَلَى أَنَّ أَبَا مُوسَى إِنَّمَا قَامَ مِنَ الْحَبَشَةِ بَعْدَ فَتْحِ خَيْبَرَ فِي بَابِ غَزْوَةِ خَيْبَرَ... وَعَجِبْتُ مِنْ ابْنِ سَيِّدِ النَّاسِ كَيْفَ قَالَ: جَعَلَ الْبُخَارِيُّ حَدِيثَ أَبِي مُوسَى هَذَا حُجَّةً فِي أَنَّ غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ مُتَأَخِّرَةٌ عَنِ خَيْبَرَ، قَالَ: وَلَيْسَ فِي خَبَرِ أَبِي مُوسَى مَا يُدَلُّ عَلَى شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ. انْتَهَى. وَهَذَا التَّفْهِيمُ مُرْدُودٌ وَالذَّلَالَةُ مِنْ ذَلِكَ وَاضِحَةٌ كَمَا قَرَّرْتُهُ»؛ فتح الباری بشرح صحیح البخاری، عسقلانی، ج ۷، ص ۴۱۸.

۲. «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: حَتَّى نَزَلَ نَخْلًا، وَهِيَ غَزْوَةُ ذَاتِ الرِّقَاعِ... قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ: فَلَقِيَ بِهَا جَمْعًا عَظِيمًا مِنْ عُظْفَانَ، فَتَقَارَبَ النَّاسُ، وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمْ حَرْبٌ»؛ السیره ابن هشام، مطلبی، ج ۲، ص ۲۰۴.

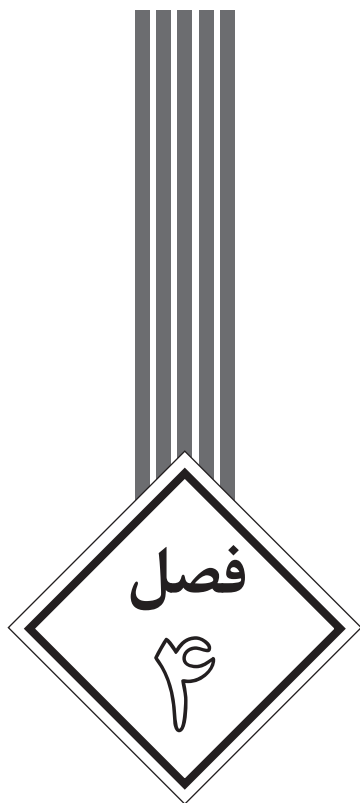
گونه درگیری رخ نداده است. بعضی از سیره نویسان ادعا کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ در این منطقه با جمعیت زیادی از «غطفان» روبرو شد اما هیچ گونه درگیری صورت نگرفت و بعضی دیگر براین باورند که پیامبر خدا با هیچ مردی روبرو نشد بلکه آنان به بالای کوه‌ها رفته و در جاهایی قرار گرفته بودند که بتوانند پیامبر خدا ﷺ و لشکریان همراهش را با تیرزنند.

در علت این جنگ گفته‌اند که پیامبر خدا از تاجری از حلب، شنید که این گروه در حال جمع کردن عده و عده برای جنگیدن با پیامبر خدا ﷺ هستند. پیامبر رحمت هم پیش دستی کرد و برای نابودی آنان به منطقه «نخل»، لشکر کشید.

این آخرین اقدام رسمی و علنی یهودیان و دست‌نشانده‌های آنان بود.







---

گذری برواقعہ تبوک  
(نخستین لشکرکشی رسمی منافقان)

---



## مقدمه

به اجماع اکثر مفسران و مورخان سوره توبه در وقایع نگاری جنگ تبوک نازل شده و تنها سوره‌ای است که بدون «بسم الله» آغاز می‌شود. اهمیت سوره برائت از آن جهت است که در اواخر حیات رسول خدا ﷺ و در فاصله فتح مکه تا غزوه تبوک، نازل گشت.



سیاق آیات در این سوره، عذاب الهی را نشان می‌دهد که در برخورد با منافقان مدینه به دنبال جنگ تبوک، تهدیدی جدی به حساب می‌آید. بر خلاف تصور که گمان می‌شود، در سال‌های آخر عمر رسول خدا، جامعه در قلّه ایمان ایستاده است، ظاهر آیات نشان می‌دهد که جریان نفاق، در این سال‌ها به اوج خود رسیده و بلکه افراد بسیاری از جامعه را نیز به خود جذب کرده است.

این‌که خداوند در آیاتی از آیات ابتدای سوره توبه به تشویق و یا تهدید مسلمانان در رابطه با جنگ با مکه پرداخته است، حکایت از این نکته دارد که جنگ با مکه همیشه برای مسلمانان دشوار بوده است؛ بنابراین همواره از تمامی جنگ‌ها فرار می‌کردند، به خصوص فتح مکه.

نام‌هایی که برای این سوره عنوان شده، شاهد این مدعا است که جامعه اسلامی در معرض فروپاشی به واسطه نفاق قرار داشت. خداوند این سوره را

برای معلوم شدن این حقایق و برملا شدن نیت‌ها و اعمال منافقان نازل کرد تا آیندگان نیز در جریان وضعیت گذشتگان قرار گیرند و به عنوان سندی در متن تاریخ باقی بماند. سندی که بسیاری از دروغ‌های دروغ پردازان را برملا خواهد کرد.

سوره براءت در زمان رسول خدا ﷺ از جهات مختلف نامگذاری شده بود. برای نمونه:

- از آن جهت که رازهای منافقان را فاش کرد، به نام «المعبرة» یعنی افشاگر.<sup>۱</sup>
- از آن جهت که آنچه در دل‌های مشرکان بود را آشکار ساخت، به نام «المنقرة» یعنی کاوشگر.<sup>۲</sup>
- به جهت آن که مردم را به التهاب و اضطراب انداخته بود، با نام «المقشقة».<sup>۳</sup>
- به جهت آن که آگاه‌کننده است، به نام «المبعثرة».<sup>۴</sup>
- به جهت آن که برانگیزاننده است، «المثيرة».<sup>۵</sup>
- به جهت آن که کنکاش کننده است، «الحافرة».<sup>۶</sup>
- به جهت آن که خوارکننده است «المخزية».<sup>۷</sup>
- به جهت آن که رسواکننده «الفاضحة».<sup>۸</sup>
- به جهت آن که کیفر دهنده است «المنکلة».<sup>۹</sup>

۱. الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، زمخشری محمود، ج ۲، ص ۲۴۱.

۵. همان.

۶. همان.

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان.

در سال نهم به دنبال انتشار شایعاتی مبنی بر حمله رومیان، پیامبر خدا ﷺ دستور دادند تا افراد، خود را برای جهاد آماده سازند. غزوه تبوک بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین لشکرکشی پیامبر ﷺ به شمار می‌آید. آن حضرت اهل مکه و سایر قبایل را نیز برای شرکت در جنگ فراخواندند و از مردم خواستند تا برای تجهیز لشکر، صدقات خود را تقدیم کنند.

در راستای شکل‌گیری اردوی پیامبر برای اعزام به جنگ عبدالله بن ابی به صورت علنی در اردویی مقابل پیامبر خدا ﷺ اقدام به جذب نیرو کرده بود. همراهان پیامبر خدا ﷺ از مکه و از تمام قبایل و نیز از مدینه و اطراف جمع شده بودند ولی همراهان عبد الله اکثراً از ساکنان مدینه و یهودیان اطراف آن بودند.

در کتاب خدا، به ویژه در آیاتی از سوره توبه، مواضع افراد مختلف در برابر پیامبر خدا ﷺ و امر جهاد، روشن شده است. بر اساس این آیات، بعضی از آنان، از شرکت خودداری کردند، با عذر یا بی عذر با اجازه یا بی اجازه، توان داشتند یا توان نداشتند، فقیر بودند یا غنی بودند و حکم هر گروه از این گروه‌ها را نیز این آیات مشخص کرده است.

با وجود این آیات و این گروه‌ها، اردو زدن در مقابل اردوی پیامبر خدا ﷺ با هیچ برهانی قابل توجیه نیست و هیچ سبب روشنی نیز برای آن ذکر نشده است. همچنین روشن نشده که این گروه از کدام یک از گروه‌های یاد شده بودند و برای چه منظوری در اردویی مقابل اردوی پیامبر خدا ﷺ شرکت کردند و چرا با ایشان همراه نشدند. آنچه مسلم است این است که این اجتماع، یک اردوی رسمی در مقابل پایگاه خاتم پیامبران ﷺ بود.

با وجود اینکه سیره، اصحاب رسول خدا ﷺ را از هرگونه پیرایه، آراسته‌اند

اما آنچه مسلم است در جریان جنگ تبوک، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به همراه سی هزار تن از مردان جنگی، مدینه را ترک کردند و به سوی تبوک راهی شدند. در حالی که بیش از این تعداد یا حداقل عدد مشابهی از منافقان در مدینه باقی ماندند و این حقیقتی است که اصحاب سیره از نقل آن چشم پوشی نکرده‌اند. هر چند که بعد از این ایشان اصطلاحاً «منافق» هستند ولی بصورت علنی در مقابل لشکر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صف آرایی کرده و عملاً کافرانی شده‌اند که در لباس رزم برتن کرده‌اند.

منافقان بر این باور بودند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این سفر خطرناک باز نخواهد گشت و امید داشتند که حتی اگر آن حضرت با دشمن روبه‌رو نگردد و جان خود را در جنگ نبازد، در طول این مسیر طولانی از شدت گرما و بی‌آبی و خستگی از پای در بیاید. در نهایت منافقان چنین در سر می‌پروراندند که اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این همه دامی که بر سر راه او گسترده‌اند، جان سالم به در برد و به مدینه بازگردد، در مقابل آن حضرت بایستند و از ورودش به شهر ممانعت به عمل آورند.

#### ۴-۱. فراخوان جنگ تبوک، تنها فراخوان اجباری

هر چند فرمان رسول خدا برای شرکت در جنگ، خود نوعی اجبار از جهت تکلیف شرعی برای همه مسلمانان به حساب می‌آید، لکن در رابطه با جنگ‌های رسول خدا، چنین عنوان شده که تنها جنگ اجباری ایشان، جنگ تبوک بوده است. بر اساس آیات قرآن مجید و سیره نبوی، عدم شرکت در جنگ تبوک بدون عذر موجه، مخالف آشکار با خدا و رسول تلقی می‌شد. بنابراین در بین اصحاب سیر، جنگ تبوک از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از فتح مکه، آنگاه که از توطئه جنگ حنین فراغت

یافت و در پی آن قلعه طائف نیز تسلیم شد، در ذی الحجه سال هشتم هجرت به مدینه بازگشت. در این زمان حوادثی رخ داد که منجر به غزوه تبوک شد. از آن جمله انتشار شایعه لشکرکشی روم، توسط منافقان بود.

مدینه و طائف دو منطقه زراعی سرزمین حجاز به شمار می آمدند. جو و خرما، دو محصول عمده مدینه، اسباب رونق بازار این شهر را فراهم کرده بود. چنان که مردم، محصولات دیگر خود همچون گندم و دانه های روغنی را برای فروش به مدینه می آوردند. این ظرفیت از دیرباز حتی قبل از اسلام مورد توجه تجار و بازرگانان قرار گرفته بود. از جمله بازرگانانی که به مدینه رفت و آمد می کردند، تجاری از روم بودند. این ارتباط سبب شده بود که مردم مدینه پیوسته از اخبار روم آگاهی یابند.<sup>۱</sup> در این میان افرادی به مدینه وارد شدند که حامل اخبار نگران کننده ای برای مردم مدینه بودند. این اخبار حاکی از آن بود که هراکلیوس پادشاه روم، سپاه بزرگی تدارک دیده، آذوقه یک سال سپاهیان خود را یک جا تأمین کرده است و قبایلی را نیز با خود همراه ساخته و سپاه مجهزی را ترتیب داده و قصد تصرف سرزمین های اسلامی را دارد، تا جایی که پیشاهنگان سپاه روم تا «بلقاء»<sup>۲</sup> پیشروی کرده و در آنجا اردو زده اند.<sup>۳</sup>

این اخبار برای مسلمانان بسیار حائز اهمیت بود؛ چراکه آنان روم را دشمن خطرناکی برای خود تصور می کردند به خصوص که هنوز کام خود را از سابقه جنگ موته تلخ می دیدند. غافل از اینکه همه این اخبار از اساس کذب است و در واقع دشمن خطرناک مسلمانان، منافقان بودند که با شایعه لشکرکشی روم، توطئه دیگری علیه اسلام را در سر می پروراندند. چنان که واقدی می گوید:

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰-۹۸۹.

۲. بلقاء نام سرزمینی در حاشیه اردن و حجاز است.

۳. المغازی، واقدی، بی تا: ج ۳، ص ۹۹۰-۹۸۹.

«ولم یکن ذلک ائماً ذلک، شیء قیل لهم فقالوه»<sup>۱</sup> این خبرها صحت نداشت و هیچ کدام از این امور واقع نشده بود بلکه روستاییان شنیده‌های خود را بازگو کرده بودند. در تاریخ الخمیس نیز آمده: «ولم یکن من ذلک شیء و ائماً ذلک شیء قیل لهم فارجفوا به»<sup>۲</sup> هیچ یک از این اخبار صحت نداشت، بلکه سخنانی بود که به آنها گفته شده بود و آنها این سخنان را منتشر ساختند و با این شایعه‌ها دلها را لرزاندند.

به دنبال انتشار این شایعات، پیامبر ﷺ دستور دادند تا افراد، خود را برای جهاد آماده سازند. شرایط استثنایی حاکم بر این غزوه از جمله گرمای هوا و بُعد مسافت، رسول الله ﷺ را بر آن داشت که برخلاف روش همیشگی خود که مسلمانان را از مقصد اصلی آگاه نمی نمودند، از ابتدا مسیر و هدف نهایی را مشخص کنند.<sup>۳</sup> غزوه تبوک بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین لشکرکشی پیامبر ﷺ به شمار می‌آمد. آن حضرت اهل مکه و سایر قبایل را نیز برای شرکت در جنگ فراخواندند و از مردم خواستند تا برای تجهیز لشکر، صدقات خود را تقدیم کنند.<sup>۴</sup>

پیش از تبوک، در جریان موته، یک اقدام نسبتاً محدود صورت گرفت که حاصلی در بر نداشت. اخباری از شام، حکایت از تلاش هرقل، شام در جمع آوری لشکری از قبایل عربی بود، لشکری که می‌بایست برای جنگ با حجاز آماده می‌شد. گروهی از همین بازرگانان بنطی که از شام و از میان غسانیان و رومیان باز می‌گشتند، خبر آوردند که امپراطور روم، قبایل متعددی

۱. همان.

۲. تاریخ الخمیس فی أحوال أنفوس النفیس، دیاربکری، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳. واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰.

۴. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۱.



از جمله لخم، جُذام، عامِله و غَسَّان را فراهم ساخته و تا سرزمین بَلقاء گسیل داشته است<sup>۱</sup> تا با حمله به مسلمانان در حجاز، کار حکومت مدینه را یکسره کنند. بر اساس همین گزارش ها، هِرَقل خود نیز تا حِمص پیش آمده و در آنجا اقامت گزیده واردگاهی فراهم کرده بود.<sup>۲</sup>

رسول خدا ﷺ در رجب سال نهم راهی غزوه تبوک شدند<sup>۳</sup> و در ماه رمضان همان سال به مدینه بازگشتند.<sup>۴</sup> گفته شده دستور تجهیز لشکر، در فصلی از سال اعلام شد که مردم در فقر و تنگدستی به سر می بردند؛ از سوی دیگر هوای مدینه در شدت گرما بود و میوه درختان رسیده بود و مردم، خوش داشتند در باغهای میوه و سایه درختان خود بیارامند.<sup>۵</sup>

ابن اسحاق می گوید: «مردم با وجود اکراهی که در دل داشتند، مجهز شدند. با اینکه یادآوردن روم و جنگیدن با رومیان برایشان بزرگ جلوه می کرد».<sup>۶</sup>

بیهقی نیز تجهیز لشکر را مصادف با فصل پاییز و در اوج گرمای مدینه می داند؛ چندان که می گوید: «عده زیادی از همراهی با آن حضرت سستی ورزیدند». معلوم می شود که بسیاری از مردم مدینه اعم از مؤمن و منافق، نسبت به فرمان پیامبر ﷺ مبنی بر تجهیز لشکر کاهل بودند.

علی رغم این شرایط، پیامبر خدا ﷺ نمی توانستند نسبت به چنین

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۰.

۳. السیره ابن هشام، مطلّبی، ج ۴، ص ۹۴۳.

۴. السیره ابن هشام، مطلّبی، ج ۴، ص ۹۶۴.

۵. السیره ابن هشام، مطلّبی، ج ۴، ص ۹۴۳؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۳، ص ۲۴۸.

۶. تاریخ طبری، طبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

خطری بی اعتنا باشند و دشمن را در خانه استقبال نمایند. ازین رو فرمان آماده باش جنگی و فراخوانی عمومی را صادر کردند.<sup>۱</sup>

سستی و کاهلی مردم نسبت به تجهیز لشکر، چنان فراگیر بوده است که خداوند در مقام عتاب مؤمنان برآمده، می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَأَقَلُّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾<sup>۲</sup>

«خداوند در این آیه مؤمنان را سرزنش کرده می فرماید: چرا هرگاه به شما گفته شود در راه خدا به سرعت حرکت کنید، خود را سنگین کرده به زمین می چسبانید. «نفر» به معنای حرکت کردن سریع است، لذا حرکت از مشعر به منی یا حرکت از عرفات به مشعرا «نفر» می گویند. تعبیر «...أَثَأَقَلُّتُمْ إِلَى الْأَرْضِ...» کنایه از این است که مؤمنان آن چنان نسبت به امر خدا سستی می ورزیدند که گویا به زمین میخ کوب شده بودند».

سپس می فرماید: «آیا به زندگانی دنیا به جای آخرت خشنود شده اید؟ «دنیا» اسم زمین یا خاک نیست بلکه مؤنث «ادنی» است و چون «حیات» مؤنث می باشد، صفت آن نیز مؤنث آمده و به معنای «زندگی پست تر» است. خداوند از این جهان، تعبیر به زندگی پست ترمی کند چراکه براساس منطق قرآن، «کالای زندگی دنیا در آخرت جزاندکی نیست».

پس از این آیه خداوند مؤمنان را تهدید به عذاب کرده می فرماید:

﴿إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۳</sup>

۱. تاریخ صدر اسلام، زرگری نژاد، ص ۵۴۵.

۲. توبه: ۳۸.

۳. توبه: ۳۹.

«اگر به سرعت برای جهاد حرکت نکنید خداوند شما را عذابی دردناک خواهد نمود و گروهی دیگر به جای شما قرار خواهد داد.»

آنگاه برای اینکه بی نیازی خود را به مؤمنان گوشزد کند، می فرماید: «شما به او هیچ زبانی نخواهید رساند و خداوند بر هرکاری تواناست.» از اینکه خداوند مسلمانان را در این آیات تهدید به عذاب می کند معلوم می شود که بسیاری از آنان تحت تأثیر جو حاکم قرار گرفته و در اجرای امر رسول الله ﷺ سستی می ورزیدند و در شرایطی که مؤمنان، مخاطب آیات عذاب و تهدید قرار می گیرند، دیگر نیازی به تشریح وضعیت اسفناک منافقان نخواهد بود.

سپس خداوند برای اینکه یاری خود از پیامبرش را به مسلمانان خاطر نشان کند، یادآور داستانی از وقایع سالهای نخست هجرت می شود. داستانی که یادآور روزهای سخت دعوت پیامبر ﷺ در مکه بود.

آنگاه که کافران او را از شهر بیرون نمودند، و به دنبال قتل آن حضرت او را تعقیب می کردند، دومین دو تن، هنگامی که ایشان در غار بودند، به رفیق خود می گفت: اندوهگین باش، البته خداوند با ما است، پس خداوند آرامش خویش را بر او، یعنی پیامبر اکرم ﷺ نازل فرمود و او را به سپاهیان که آنها را ندیدید، تقویت نمود. خداوند با یادآوری نصرت خود از پیامبرش، خطاب به مؤمنان می فرماید: همچنان که در آن زمان پیامبر ﷺ یاری نداشت و من او را یاری کردم، اکنون نیز اگر شما به یاری او نشتابید، باز هم خود، یار و یاور او خواهم بود. معنای این آیه این است که در حین نزول آن، وضعیت مسلمانان به گونه ای بوده است که می شد به آنها خرده گرفت و گفت: شما اصلاً پیغمبرتان را یاری نمی کنید.<sup>۱</sup>

۱. ﴿إِلَّا تَتَصَرَّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ

پس از فراخوانی «مسلمین» به جنگ، «مؤمنان» چون همیشه، چشم بر همه چیز بستند و مهیای حرکت شدند.

#### ۴-۲. علت لشکرکشی پیامبر ﷺ

پس از پراکنده شدن شایعات مبنی بر احتمال حمله روم به مسلمانان، پیامبر خدا به جهت نشان دادن بنیه دفاعی مسلمانان و جلوگیری از اجرایی شدن شایعات، اقدام به تجهیز لشکر و حرکت به سوی سرحدات شام کردند.

در این ارتباط، تبعیت از فرمان الهی، سرلوحه کار رسول خدا؟ صل؟ بود. چراکه ناگفته، پیداست این ماجرا، در کنار دفاع از جامعه اسلامی، امتحانی بزرگ برای سنجش امت اسلام نیز بود. امتحانی که تمام مسلمانان را درگیر خود کرد.

۱۷۸

#### ۴-۳. عکس العمل مسلمین در قبال فراخوان اجباری در جنگ تبوک

با وجود تأکید فراوان رسول خدا ﷺ برای شرکت همه افراد در جهاد، جمع کثیری از دستوران حضرت تخلف ورزیدند. برخی مانند «عبدالله بن ابی» آشکارا از همراهی پیامبر ﷺ سرباز زده، در جبهه مقابل آن حضرت اردو زدند و از همان ابتدا راه خود را از مسلمانان جدا ساختند. بعضی دیگر به بهانه‌های واهی از شرکت در جنگ تخلف کرده و در مدینه ماندند. این گروه حتی در صورت عدم اجازه هم از همراهی با پیامبر خدا خودداری می‌کردند:

لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ توبه: ۴۰.

﴿وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup>؛

«و عذرآوردنگانی که از اعراب بودند به نزد تو آمدند تا آن که به آنان اجازه عدم شرکت در جهاد داده شود و آنانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، به زودی به کافرانِ آنان عذاب دردناکی خواهد رسید».

عده‌ای نیز از رسول خدا ﷺ اذن گرفتند تا در مدینه بمانند. این افراد بدون عذر آوردن و یا عذر تراشیدن با وجود داشتن امکانات مناسب از پیامبر خدا ﷺ اجازه می‌خواستند تا با سایر باقی ماندگان و همراه نشدگان، همراه شوند:

﴿وَإِذَا أُذِنَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّلُوعِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۲</sup>؛

«و در آن زمان که سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و در معیت رسول او جهاد کنید، آنانی که دارای توانایی مالی هستند از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند که رها کن ما را تا با «قاعدین» در شهر بمانیم».

بعضی از افراد هم بعد از بازگشت پیامبر خدا ﷺ به عذر آوردن پرداختند اگر چه این عذرآوری‌ها از آنان پذیرفته نمی‌شد:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَحْبَارِكُمْ..﴾<sup>۳</sup>؛

«آنان، زمانی که شما به سویشان بازگشتید از شما عذر خواهی می‌کنند. به آنان بگو: عذر خواهی نکنید. ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد. خدا ما را از بعضی از اخبارتان آگاه ساخته است...».

۱. توبه: ۹۰.

۲. توبه: ۸۶.

۳. توبه: ۹۴.

برخی دیگر که با پیامبر ﷺ همراه شده بودند، در طول مسیر به تدریج از لشکر جدا شده و به مدینه بازگشتند. در این میان تبلیغات گسترده‌ای به منظور تضعیف روحیه مسلمانان، انجام می‌گرفت و این همه با دو هدف ازسوی منافقان طراحی و اجرا شد.

هدف اول منافقان، این بود که افراد از همراهی پیامبر ﷺ کناره‌گیری نمایند. در نتیجه اگر جنگی درگرفت، توان رویارویی پیامبر ﷺ هرچه بیشتر کاهش یافته در نتیجه احتمال کشته شدن آن حضرت افزایش یابد.

هدف دیگر منافقان این بود که در خلاء حضور پیامبر ﷺ، مدینه را تبدیل به پایگاهی در جهت پیشبرد اهداف خود نمایند. دستیابی به این اهداف، مستلزم کشته شدن آن حضرت بود. براین اساس منافقان عواملی را نیز در لشکر تبوک گماردند تا در صورتی که جنگ تبوک به سود آنان پیش نرفت، در طول مسیر، کار آن حضرت را یکسره نمایند. اما زمانی که خداوند پیامبرش را از فتنه منافقان حفظ نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام به جانشینی رسول الله ﷺ در مدینه منصوب گشت، توطئه آنان بی نتیجه ماند.

در این میان گروهی به چشم می‌خوردند که تمام سرمایه‌شان ایمان و اطاعت از خداوند و رسولش بود. نه سلاحی داشتند و نه اسبی و شتری که راه طولانی مدینه تا تبوک را طی کنند و پیامبر خدا نیز به دلیل عدم داشتن امکانات مالی مناسب، نمی‌توانستند آنان را تجهیز کنند. وقتی این گروه از همراهی رسول خدا ﷺ بازماندند، تمام وجودشان از غم مالا مال گشت و برچسمانشان قطرات اشک نشست. اینان در تاریخ اسلام به «بگائین» (گریانان) اشتهار یافتند<sup>۱</sup> که شمارشان هفت نفر بود<sup>۲</sup> و همگی از انصار بودند. بعضی از مفسران نیز با

۱. السیره ابن هشام، مطلبی، ج ۴، ص ۱۶۱.

۲. برای اسامی آنان بنگرید به: السیره ابن هشام، مطلبی، ج ۴، ص ۱۶۱؛ الطبقات الکبری،

همین عنوان از این گروه بزرگ یاد کرده‌اند:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُحْمِلُهُمَ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و نیز ایرادی نیست بر آنانی که وقتی نزد تو می‌آیند که تو آنان را بر مرکبی برای جهاد سوار کنی و توبه آنان می‌گویی که من مرکبی برای سوار کردن شما در اختیار ندارم، در حالی که از شدت ناراحتی اشک از چشمان آنان می‌جوشد، از نزد تو باز می‌گردند؛ ناراحتی از این که چیزی نمی‌یابند که در راه خدا انفاق کنند».

بعضی دیگر از افراد به دلیل داشتن سن زیاد، نقص عضو، بیماری و یا به هر دلیل دیگری، توان شرکت در جنگ را نداشتند و یا از شرکت در جنگ معاف شده بودند:

﴿لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

«بر ضعیفان و بیماران و آنانی که چیزی برای انفاق نمی‌یابند، ایرادی نیست که برای جهاد همراه نشوند به شرط آن که خیرخواه خدا و رسول او باشند. زیرا که راه مؤاخذه بر نیکوکاران بسته است و خدا بسیار بخشنده‌ای است که رحمت او همیشگی است».

#### ۴-۴. توبه نامقبول، عقوبت متخلفان در دنیا

خداوند متعال در قرآن مجید، عذر و بهانه‌های منافقان را دروغ دانسته و ریشه آن را نفاق متخلفان می‌داند.

ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۵؛ تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، ج ۱، ص ۴۳۰.

۱. توبه: ۹۲.

۲. توبه: ۹۱.

آیات قرآن مجید، حکایت از آن دارد که متخلفان از دستور رسول خدا ﷺ و فرمان الهی، تمکن جسمی و مالی کافی داشتند و از این روست که عذرشان مقبول نیست:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾<sup>۱</sup>

«بر جای ماندگان [از جنگ تبوک] از خانه نشستن خود به سبب مخالفت با پیامبر خدا خوشحال شدند و خوش نداشتند که با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کنند...».

برخی از ایشان، نزد پیامبر می آمدند و قسم یاد می کردند که اگر بار دیگر عازم جنگ شوند، با ایشان همراهی خواهند کرد. اما خداوند خبر می دهد که منافقان، در کلام خود، صادق نیستند و بنابراین خداوند، نشان ابدی نفاق را بر سینه ایشان خواهد کوبید؛ چراکه با وجود قدرت مالی و توانایی جسمی، از همراهی رسول خدا کراهت داشتند. پس محرومیت دائمی از همراهی رسول خدا را به عنوان عقوبت ایشان ذکر کرده و می فرماید:

﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تُخْرَجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ﴾<sup>۲</sup>

«چنانچه خدا تو را [از سفر جنگ تبوک] به سوی گروهی از آنان [که بدون عذر از جنگ بازماندند] بازگردانید و آنان برای بیرون آمدن [به سوی جنگی دیگر] از تو اجازه خواستند، پس بگو: هرگز با من بیرون نخواهید آمد، و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ زیرا شما نخستین بار به نشستن در خانه [و ترک جنگ] خوشحال شدید، اکنون هم با مخالفین بنشینید».

۱. توبه: ۸۱.

۲. توبه: ۸۳.



سپس می فرماید در صورتی که مُردند، بر جنازه شان نماز مگذار و بر قبرهایشان توقف مکن؛ چرا که فاسقند و توبه شان مقبول نیست:

﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست؛ زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند».

در آیات بعد، سخن از قبول نشدن توبه ایشان و اعلام عذابشان در دنیا به میان آمده است:

﴿فَلَا تُعْجِبَكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

«اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیورد [این ها برای آنان خوشبختی نیست] خدا فقط می خواهد آنان را در دنیا به اموال و فرزندانشان عذاب کند، و در حالی که کافرند جانشان درآید.

خداوند دروغ بودن بهانه ها و عذرهای منافقان را هویدا می کند و می فرماید: اگر قصد انجام کاری داشتند، خود را آماده می ساختند:

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾<sup>۳</sup>

«و اگر برای بیرون رفتن [به سوی میدان نبرد] تصمیم جدی داشتند، مسلماً برای آن ساز و برگ آماده می کردند، ولی خدا [به سبب سستی اراده و نفاقشان]

۱. توبه: ۸۴.

۲. توبه: ۵۵.

۳. توبه: ۴۶.

برانگیختن آنان را [به سوی میدان نبرد] خوش نداشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و [انگار به آنان] گفته شد: با نشستگان [در خانه‌ها که به علتی معذور از جنگند] بنشینید».

هم چنین خداوند در آیات دیگری به عذر و بهانه‌های واهی متخلفان و منافق اشاره کرده و مؤمنان را از فریب سخنان منافقان بر حذر داشته و می‌فرماید:

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ آخِبَاتِكُمْ وَسِرِّي اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، از شما [به سبب شرکت نکردن در جنگ] عذرخواهی می‌کنند، بگو: عذرخواهی نکنید، ما هرگز شما را باور نخواهیم کرد، خدا ما را از خیانت‌های شما آگاه کرد، و [دیگر بار هم] یقیناً خدا و پیامبرش کارهای شما را می‌بینند [و برای آنان روشن است که باز هم خیانت می‌ورزید] آنگاه [پس از پایان مهلت مقرر] به سوی دانای نهران و آشکار بازگردانده می‌شوید و شما را به خیانت‌هایی که همواره مرتکب می‌شدید، آگاه خواهد کرد».

﴿سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَنْ نُعْرِضُوا عَنْهُمْ قَاعِرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup>

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما [در جهت معذور بودن خود] زود سوگند می‌خورند تا از آنان صرف نظر کنید؛ پس از آنان روی برگردانید؛ زیرا پلیدند و جایگاهشان به کیفر خیانت‌هایی که همواره مرتکب می‌شدند، دوزخ است».

۱. توبه: ۹۴.

۲. توبه: ۹۵.

﴿يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ  
الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«برای شما [در جهت معذور بودن خود] سوگند می‌خورند تا از آنان راضی شوید، اگر شما هم از آنان راضی شوید، یقیناً خدا از گروه فاسقان راضی نخواهد شد».

از این آیات به خوبی پیداست که خداوند نظر رحمت خویش را از منافقان سلب کرده است به نحوی که هدایت پذیر نیستند و هر چه سوگند بخورند، سرانجامشان دوزخ است.

﴿قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَرْتَضُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ  
بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيِدِنَا فَتَرْضَوْا إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَضُونَ﴾<sup>۲</sup>

«بگو: آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی [پیروزی یا شهادت] را انتظار می‌برید؟ در صورتی که ما درباره شما انتظار می‌بریم که خدا از سوی خود یا به دست ما عذابی به شما برساند؛ پس انتظار برید که ما هم با شما منتظریم».

#### ۴-۵. تطهیر جرم منافقان، تنها راه باقیمانده

پیشتر گفته شد که رسول خدا ﷺ در حالی به مدینه بازگشتند که گروهی از منافقان از آن حضرت تخلف کرده بودند اما مورخان و مفسران اهل تسنن مدّعی هستند که تنها سه نفر بدون شک و نفاق تخلف نموده‌اند! این سه نفر نیز بعد از ابراز پشیمانی، توبه‌شان مقبول واقع شد.<sup>۳</sup> از سویی هشتاد و یک نفر نیز با نفاق تخلف نمودند.

۱. توبه: ۹۶.

۲. توبه: ۵۲.

۳. برای نمونه، نک: تاریخ طبری، طبری، ج ۲، ص ۳۷۴ و سیره ابن هشام، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۵.

بدین ترتیب آن جمیعت را به سه نفر متخلف بدون نفاق و هشتاد و یک نفر متخلف منافق تقلیل داده و ماجرا را به قبول شدن توبه آنان، ختم می‌کنند.

هم چنین قبول توبه آن سه نفر را از آیه ۱۱۷ توبه استنباط می‌کنند:

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛

«مسلماً خدا رحمت و ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار [جنگ تبوک] از او پیروی کردند، ارزانی داشت، پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان [به سبب سختی مسیر جنگ از حق] منحرف شود [و از ادامه مسیر بازایستند و به مدینه برگردند] سپس خدا توبه آنان را پذیرفت زیرا خدا نسبت به آنان بسیار رؤوف و مهربان است».

این در حالی است که در این آیه، سخن از لغزش مهاجر و انصاری است که با اینکه در عمل از پیامبر پیروی کرده بودند اما نزدیک بود که در دل به شک و تردید در اصل نبوت بیفتند. خداوند از ایشان به جهت اینکه در عمل از پیامبر پیروی کرده بودند می‌گذرد. نکته مهم این است که این توبه، تنها در مورد کسانی است که به زیغ و لغزش قلبی کشیده نشده‌اند و گرنه آن‌ها که در دل منحرف بودند، مشمول چنین توبه‌ای نیستند. همان‌طور که آمد، در بسیاری از آیات منافقانی که با پیامبر همراه شدند مورد سرزنش قرار گرفته و به عذاب الهی وعده داده شدند.

خداوند در آیه بعد می‌فرماید:

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمُ

أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱﴾

«و [نیز رحمتش] شامل حال آن سه نفری [بود] که [با بهانه تراشی واهی از شرکت در جنگ] بازمانده بودند [و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان قطع رابطه کردند] تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی اش بر آنان تنگ شد و [از شدت غصه، اندوه و عذاب وجدان] دل هایشان هم در تنگی و مضیقه قرار گرفت، و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛ زیرا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

نکته مهم این آیه، باعطفی که به آیه پیش دارد، آن است که ابتدا توبه و بازگشت از سوی خداوند است تا بلکه آنان نیز توبه کرده و به سوی خداوند بازگردند.

بنابراین، وضعیّت این سه نفر نسبت به مهاجرو انصار که موضوع آیه پیش است تفاوت می‌کند.

#### ۴-۶. ویژگی‌های لشکر پیامبر خدا ﷺ در جنگ تبوک

در آن زمان، روم شرقی با حجاز هم مرز بود و پیشرفت سریع اسلام را خطرناک می‌دید. به این جهت و برای مقابله با اسلام، سپاه قدرتمندی را با حدود ۴۰،۰۰۰ نفر در مرز «حجاز» آماده کرده بود. پیامبر رحمت ﷺ پس از آن که از این رویداد آگاه شدند، بی‌درنگ فرمان آماده باش دادند و به دنبال این آماده باش، ۳۰،۰۰۰ نفر شامل ۱۰،۰۰۰ سواره و ۲۰،۰۰۰ پیاده برای پیکار آماده شدند. آیات کتاب خدا نشان می‌دهد که بسیاری از این افراد، منافق بودند. این لشکر به سبب مشکلات زیادش از جمله وجود قحطی در مدینه، کمبود

آذوقه و مسیر طولانی و بادهای سوزان و طوفان‌های کشنده‌ی شن و نبود مرکب کافی، به «جیش العسرة» یعنی «لشکر مشکلات» معروف شد.

پیامبر خدا ﷺ به هنگام ترک مدینه، امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را جانشین خود کرد و این تنها غزوه‌ای بود که امیرمؤمنان در آن شرکت نداشتند.

ابن سعد، صاحب طبقات، ماجرای آماده شدن لشکر پیامبر خدا ﷺ را بدین گونه نقل کرده است:

«غزوه رسول خدا ﷺ در تبوک: سپس می‌رسیم به غزوه رسول خدا ﷺ در تبوک در رجب سال نهم هجری. گفتند: به رسول خدا ﷺ خبر رسید که رومیان لشکر بزرگی را در شام آماده کرده‌اند و نیز خبر رسید که هرقل به لشکریانش قوت یک سال را داده و با آنان قبایل لخم و جذام و عامله و غسان را تجهیز کرده و پیش قراولانش را نیز به بلقاء فرستاده است. رسول خدا ﷺ مردم را برای خروج فراخواند و به آنان خبر دارد که به کدامین مکان می‌روند تا آنان برای این منظور آماده شوند. او به مکه و قبایل عرب، افرادی را فرستاد تا آنان را نیز برای جنگ فراخواند. این فراخوانی در گرمای بسیار شدیدی انجام شد.»<sup>۱</sup>

همان گونه که در این متن ملاحظه می‌شود، لشکریان پیامبر خدا ﷺ تنها از مدینه جمع نشده بودند بلکه آنان از این سو و آن سوی بلاد اسلامی

۱. غَزْوَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَبُوكَ: ثُمَّ غَزْوَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَبُوكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ ثَمَعٍ مِنْ مَهْجَرِهِ، قَالُوا: بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ الرُّومَ قَدْ جَمَعَتْ جُمُوعًا كَثِيرَةً بِالشَّامِ وَأَنَّ هِرْقُلَ قَدْ رَزَقَ أَصْحَابَهُ لِسِنَةِ وَأَجْلَبَتْ مَعَهُ لَحْمٌ وَجَذَامٌ وَعَامِلَةٌ وَعَسَانٌ وَقَدَّمُوا مُقَدِّمَاتِهِمْ إِلَى الْبَلْقَاءِ. فَتَدَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ إِلَى الْخُرُوجِ وَأَعْلَمَهُمُ الْمَكَانَ الَّذِي يُرِيدُ لِيَتَأْتَهُبُوا لِذَلِكَ، وَبَعَثَ إِلَى مَكَّةَ وَإِلَى قَبَائِلِ الْعَرَبِ يَسْتَنْفِرُهُمْ، وَذَلِكَ فِي حَرِّ شَدِيدٍ؛ الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى، ابْنُ سَعْدٍ، ج ۲، ص ۱۶۵.

گرد هم آمده بودند. در متن فوق، تصریح شده است که این جمعیت از مکه و قبایل اطراف نیز آمده بودند.

#### ۴-۶-۱. حضور منافقان در لشکر، همراه پیامبر خدا ﷺ

در میان لشکر پیامبر خدا که برای نبرد با رومیان همراه شده بودند منافقینی وجود داشتند که بسیار خطرناک بودند:

«لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَ  
 اللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ \* إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاتَّبَعَتِ  
 قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ \* وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ  
 اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ \* لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُكُمْ  
 إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ  
 بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup>

«آنانی که به خدا و روز جزا ایمان دارند، هیچ گاه برای ترک جهاد با داراییها و جانهایشان، از تو اجازه نمی‌گیرند؛ و خداوند متقیان را به خوبی می‌شناسد. تنها کسانی از تو اجازه این کار را می‌گیرند که به خدا و روز جزا ایمان ندارند، و دل‌هایشان با شک و تردید آمیخته است. آنان در تردید خود سرگردانند. اگر آنان می‌خواستند که برای جهاد خارج شوند حتماً برای آن آمادگیهایی را فراهم می‌کردند اما خدا از حرکت آنان کراهت داشت؛ به این سبب، از آن جلوگیری کرد و به آنان گفته شد: با آنانی که از جنگ مانده‌اند همنشین باشید. اگر آنان با شما برای جهاد خارج می‌شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی‌افزودند و در بین شما جدایی می‌افکندند تا از شما به عنوان ابزار فتنه استفاده کنند و در میان شما گروهی هستند که با تمام وجود به سخنان آنان گوش فرا می‌دهند؛ و خداوند، ظالمان را به خوبی می‌شناسد.»

عبارت «وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ» به خوبی نشان می‌دهد در میان افرادی که با پیامبر خدا ﷺ همراه شده بودند، منافقانی حضور داشتند که عاملین منافقان باقی مانده در مدینه بودند. خطر این منافقان از منافقانی که به صورت علنی از همراهی با پیامبر خدا خودداری می‌کردند، بیشتر بود.

طرح منافقان این بود که مدینه را در غیاب رسول خدا ﷺ به تصرف خود در آورند که این طرح آنان، با جانشینی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقش بر آب گشت. پس از آن، همه امید منافقان به تبوک بود که با کارشکنی عواملی که در لشکر پیامبر ﷺ داشتند کار آن حضرت قبل از بازگشت به مدینه یکسره شود. اما پس از آنکه خداوند پیامبرش را از همه خطرات حفظ کرد و لشکر تبوک در آستانه ورود به مدینه قرار گرفت، منافقان توطئه ترور رسول الله ﷺ را در دستور کار خود قرار دادند.

متأسفانه این فصل از تاریخ تبوک، در سایه‌ای از ابهام فرورفته و دستخوش تحریف‌های زیادی شده است تا جایی که گاه به منظور پرده‌پوشی از حقیقت، آیات مربوط به آن را با شأن نزول دیگری نقل کرده‌اند. به‌عنوان نمونه آورده‌اند: روزی رسول خدا ﷺ در تبوک خطبه‌ای ایراد فرمودند و چون سخنانشان متوجه منافقان شد، ایشان را پلید خوانده و سرزنش نمودند. شخصی به نام «جلاس بن سوید بن صامت» گفت: اگر محمد واقعاً پیامبر باشد و سخنانش راست باشد، ما از خریدتریم؛ چرا که او به کسانی حمله می‌کند که بزرگان و افراد محترم ما هستند. «عمیر» که فرزند زن «جلاس» بود سخنان او را شنید و به پیامبر ﷺ گزارش داد. آن حضرت او را خواستند و وی قسم یاد کرد که چنین نگفته است. در این هنگام این آیه نازل شد:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَكَانُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ



يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

«به خداوند سوگند یاد می‌کنند که سخنان باطل نگفته‌اند، و حال آنکه قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و تصمیم به کاری خطرناک گرفتند که به آن نرسیدند، و آنها به انکار برخاستند مگر اینکه خدا و رسولش از فضل خویش بی‌نیازشان نمودند، پس اگر توبه کنند بهتر است و اگر روی گردانند خداوند در دنیا و آخرت به عذابی دردناک عقوبتشان خواهد کرد و در زمین هیچ حامی و یآوری نخواهند داشت.»<sup>۲</sup>

قصه جلاس بیان‌های مختلفی در کتب تاریخی دارد. چنان‌که واقدی آن را با تمام جزئیاتش نقل کرده و تکرار آن از حوصله بحث خارج است.<sup>۳</sup> اما به نظر می‌رسد غیر از قصه جلاس، وقایع مهمتری وجود دارد که باید مصداق این آیه باشد. مانند جریان ترور پیامبر ﷺ در عقبه که با مضمون این آیه به طور کامل انطباق دارد.

به نظر می‌رسد که قصه جلاس پرنگ‌تر مطرح شده تا جریان عقبه و ترور نافرجام پیامبر ﷺ که مصداق حقیقی این آیه می‌باشد، هرچه بیشتر مسکوت بماند. با دقت در مضامین این آیه به وضوح می‌توان دریافت که نزول آن به منظور رسوا ساختن فرد حقیری چون جلاس نبوده است و در واقع روایت جریانی است که در جامعه شکل گرفته است. جریان خطرناکی که افراد آن کافرند و دیگران را نیز به سوی کفر و ارتداد، راهنمایی می‌کنند.

۱. توبه: ۷۴.

۲. المصنّف عبدالرزاق، صنعانی، ج ۱۰، ص ۴۶.

۳. برای آگاهی از تفصیل قصه جلاس بنگرید به: واقدی، ج ۳، ص ۱۰۰۳.

#### ۴-۶-۲. عِدَّةٌ لَشُكْرِ پيامبر رحمت ﷺ

لشکریان پیامبر رحمت ﷺ، حدود سی هزار نفر برآورد می‌شدند: «رفاعة بن ثعلبة بن أبي مالك از پدرش از جلدش برای من نقل کرده که او گفته است: من با زید بن ثابت نشسته بودیم که از غزوه تبوک سخن به میان آمد. او گفت: پرچم مالک بن نجار را در تبوک به او داده بودند. به او گفتم: ای ابوسعید! مسلمانان را چند نفر برآورد می‌کردی؟ او گفت: سی هزار نفر»<sup>۱</sup>.  
ذهبی نیز چنین آورده است:

«وقتی که او (= پیامبر خدا ﷺ) از مدینه خارج شد، اردوگاهش را در ثنية الوداع زد و در این حال بیش از سی هزار نفر با او بودند...»<sup>۲</sup>.

#### ۴-۶-۳. عدد لشکر منافقان به فرماندهی «عبدالله بن ابی»

تعداد افراد اردوی منافقان به تصریح اصحاب مغازی و تاریخ و تفسیر، کم‌تر از اردوی پیامبر خدا ﷺ نبود و همان‌گونه که گذشت، گروهی از منافقان نه در این اردو شرکت کردند و نه با پیامبر رحمت ﷺ همراه شدند. بعضی از این منافقان، عذر نیز آورده بودند و بعضی دیگر از عذر آوردن نیز خودداری می‌کردند. عدد این منافقان - که عدد بسیار زیادی است - به عدد منافقانی اضافه می‌شود که در اردوی عبد الله بن ابی شرکت کرده بودند.<sup>۳</sup>

به این عدد بسیار زیاد، عده دیگری نیز اضافه می‌شود و آن منافقان بسیار زیاد و خطرناکی است که با پیامبر خدا ﷺ برای نبرد با رومیان همراه شده بودند؛ هر چند که بصورت فیزیکی در لشکر فوق شرکت نداشتند ولی

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۶.

۲. تاریخ الإسلام ط التوفیقه، ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳. مغنی اللیبیب عن کتب الأعراب، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۶۲؛ المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۵-۹۹۶.

در جهت پیشبرد اهداف منافقان همراه پیامبر خدا ﷺ شده بودند.

#### ۴-۷. برخی اقدامات منافقان مدینه در رابطه با جنگ تبوک

منافقان تمام توان خویش را به کار گرفتند تا لشکری که عازم تبوک می‌گردد، از توان بالایی برخوردار نباشد. به همین منظور تا جایی که امکان داشت از تجهیز لشکر، جلوگیری به عمل می‌آوردند. هدف مهم آنان از این اقدام، تضعیف سپاه اسلام بود تا در صورت وقوع جنگ، مسلمانان خیلی زود توان رویارویی با روم را از کف بدهند و در پی آن رسول خدا ﷺ یا کشته شود یا اسیر گردد. بر این اساس گاهی با دلسرد کردن مردم، گاهی با مانع تراشی بر سر راه آنان و گاهی نیز با ایجاد ترس و وحشت در دل مؤمنین، مردم را از همراهی با پیامبر ﷺ برحذر می‌داشتند که در ذیل به صورت گسترده به آن پرداخته خواهد شد.

#### ۴-۷-۱. بهانه‌جویی‌های منافقان

به بیان قرآن مجید، همواره در جامعه عصر نبوی، یکی از راه‌های شناخت منافقین، شرکت در جنگ‌ها بوده است و همانگونه که در مباحث پیشین اشاره شد، یکی از مشخصه‌های منافقین، خودداری از شرکت در جنگ به بهانه‌های مختلف بوده است.

در این جنگ نیز، منافقین با چنین مشخصه‌ای عمل می‌کنند و با بهانه‌هایی مثل گرم بودن هوا، ترس از افتادن به گناه و یا با جدی نگرفتن اوامر الهی، از این دستور پیامبر سر باز زدند.

گرمی هوا: «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ»<sup>۲</sup>.

۱. جامع البیان، طبری، ج ۱۰، ص ۲۵۶؛ المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۹۹۳.

۲. توبه: ۸۱.

«بگو آتش جهنم حرارتش شدیدتر است اگر می فهمیدند».

ترس از افتادن به گناه: <sup>۱</sup> «وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ اِنَّدَنْ لِي وَلَا تَقِيَّتِي الْاِي فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا  
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ»<sup>۲</sup>

«برخی از منافقان نزد آن حضرت آمده می گفتند به من رخصت ده تا در  
جهاد شرکت ننمایم و مرا به فتنه میفکن! اما خداوند می فرماید: «البته جهنم،  
کافران را احاطه کرده است» کنایه از اینکه آنان با سرپیچی از دستور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وَأَلَّهِ وَسَلَّمَ  
هم اکنون نیز در فتنه و گناه غوطه ورنند».

باور نکردن و جدی نگرفتن اوامر الهی:<sup>۳</sup>

«فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكَوا كَثِيراً جِزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۴</sup>.

«منافقان به سزای آنچه انجام می دهند به دوزخ خواهند رفت؛ پس باید  
که کمتر بخندند و بیشتر گریه کنند.»

در این آیه خداوند عذاب آخرت را به یاد آنان می آورد و متذکر می گردد  
که اگر منافقان، روز قیامت و سختی کیفری که در انتظارشان است را به  
یاد می آورند، به جای خنده، بیشتر می گریستند. لحن آیه نشان می دهد  
که منافقان علاوه بر سرپیچی از دستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وَأَلَّهِ وَسَلَّمَ، اوامر و نواهی آن  
حضرت را نیز به سخره می گرفتند.

همیشه هدف منافقان، تحقیر و هتک حرمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ  
وَأَلَّهِ وَسَلَّمَ بود. از طرفی

۱. الإصابة في تمييز الصحابة، عسقلانی، ج ۱، ص ۵۷۶؛ اسد الغابة في معرفة الصحابة،  
ابن اثیر حَزْرَى شیبانی، ج ۱، ص ۲۷۴؛ السيرة ابن هشام، مطلبی، ج ۴، ص ۹۴۴؛ المغازی،  
واقفی، ج ۳، ص ۹۹۲.

۲. توبه: ۴۹.

۳. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۴.

۴. توبه: ۸۱.

معلوم می‌شود که مردم نیز، غیرت و حمیتی نسبت به پیامبر خدا ﷺ نداشته‌اند و خود جامعه با چنین رفتارهایی برخورد مؤثری نمی‌کرده است و الا گزارشی از اقدامات ایشان در کتاب خدا ثبت می‌شد. نه این‌که با چنین تذکری خداوند آنان را توبیخ کند.

این مطلب که به روشنی در قرآن آمده، از تاریخ محوشده و کسی متذکر آن نگردیده است. به همین دلیل ما از چند و چون آن آگاهی نداریم. آیا فرمان تجهیز لشکر در فصل گرما را مورد تمسخر قرار داده بودند؟ آیا جمع کردن صدقه برای تدارک لشکر را مسخره می‌کردند؟ یا آنکه استهزاء آنان متوجه شخص رسول الله ﷺ بوده است؟ هیچ ردپایی از آن در تاریخ باقی نمانده است. اما آنچه مسلم است طبق این آیه شریفه، منافقان در جریان تبوک، پیامبر ﷺ و طرح لشکرکشی به تبوک را، مورد مضحکه خود قرار داده بودند.

#### ۴-۷-۲. دادن نسبت‌های ناروا به پیامبر خدا ﷺ

منافقان علاوه بر بهانه جویی در جنگ، دست از آزار رسول خدا ﷺ نیز بر نمی‌داشتند. آنان پیامبر ﷺ را به زودباوری و پذیرش هر سخن از ناحیه هر کسی متهم می‌ساختند و «أذن» خطاب می‌نمودند. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

«وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ فَلِأَذُنٍ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»<sup>۱</sup>

«از منافقان کسانی هستند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند: او زود باور است! بگو: زودباوری برای شما بهتر است، به خداوند ایمان دارد و فقط مؤمنان

را باور می‌دارد و مایه رحمت برای مؤمنان از شماست، و کسانی که رسول خدا را می‌آزارند، عذاب دردناکی دارند».

بر اساس آیات قرآن مجید، یکی از اهداف منافقان تفرقه افکندن میان مؤمنان و رسول خدا بود. آنان به دنبال یارکشی از میان مردم بودند و در این راه به رضایت خدا و رسول نمی‌اندیشیدند. لذا قرآن کریم می‌فرماید: اگر ایمان داشتند، به جای جذب قلوب مؤمنین، در طلب رضایت خدا و رسولش می‌کوشیدند.

سپس خداوند به یکی از اهداف منافقان در آزار و اذیت و نسبت ناروا دادن به پیامبر ﷺ اشاره می‌کند:

﴿يَخْلَفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۱</sup>  
 «برای شما به خداوند سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود سازند و حال آنکه سزاوارتر است که خدا و رسولش را خشنود نمایند، اگر ایمان دارند».

یکی از موضوعاتی که منافقان همواره نسبت به آن نگران بودند، برملا شدن ضمیر باطنی ایشان بود. از آن رو که پیامبر خدا را بر بسیاری از اسرارشان آگاه می‌یافتند. البته منافقان معتقد به نبوت رسول خدا و ارتباط ایشان با خدای متعال نبودند و این قضیه را به حساب حضور جاسوسانی می‌گذاشتند که گمان می‌کردند در میان مردم هستند.<sup>۲</sup> قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَخْدَرُ الْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَخْدَرُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱. توبه: ۶۱.

۲. درست است که منافق به کسی گویند که در ظاهر شئون مسلمانی را حفظ می‌کند، اما منافقان در جایی که مؤمنین راستین نبودند و مردم سست عنصر یا همفکرانشان حضور داشتند، از ابزار نفاق ابایی نمی‌کردند. آنچه آنها را می‌ترساند این بود که رفتار و گفتار غیر علنی آنها فاش گردد.

۳. توبه: ۶۳.

«منافقان بترسند از این که سوره‌ای درباره ایشان نازل گردد و از آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌کنند، خبر دهد. بگو: استهزا کنید که خداوند حتماً آنچه را که از آن می‌هراسید نمایان خواهد ساخت».

زشتی عمل آنها در حدی بوده که هیچ انسانی در حالت عادی حاضر نیست مسئولیت آن را بپذیرد چه رسد به کسانی که ادعای ایمان نیز داشتند. به همین دلیل هنگامی که از منافقان بازخواست به عمل می‌آمد، چیزی که عمل خود را با آن توجیه کنند نمی‌یافتند، مگر اینکه بگویند مقصود ما این بود که سرگرم شده باشیم. چنان که خداوند می‌فرماید:

«خوض» و «لعب» به معنای شوخی و بازی و سرگرمی است. خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ﴾<sup>۱</sup>

«اگر از آنها پرسشی که چرا مرتکب این کارهای زشت و سخنان ناپسند شده‌اید، می‌گویند: شوخی و بازی می‌کردیم. خداوند نیز می‌فرماید: آیا خداوند و آیات و رسول او را به تمسخر می‌گرفتید؟!»

قرآن کریم در سوره توبه با اشاره به این موضوع، پرده از باطن منافقان برمی‌دارد:

﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ﴾<sup>۲</sup>

خداوند از باطن آنان سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: اگر به رسول خدا ﷺ نیکی برسد مانند اینکه پیروز گردد یا غنیمتی به دست آورد یا اسیر بگیرد، منافقان را ناخوش آید؛ اما اگر دچار مصیبتی شود، با شادی ادعا می‌کنند که ما از قبل چنین وضعی را پیش بینی می‌کردیم که خود را به مهلکه

۱. توبه: ۶۵.

۲. توبه: ۵۰.

نیانداختیم. سپس خداوند می فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ \* قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَتَحْنُ نَتَرْتَضُ بِكُمْ﴾<sup>۱</sup>.

و از پیامبر ﷺ می خواهد که به آنان بگوید جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی رسد زیرا امور ما به دست اوست و از آنجا که تنها به خداوند توکل داریم، هر آنچه رخ دهد نیکوست. چه پیروز گردیم و چه به فیض شهادت نائل آییم، برای ما جز خیر و نیکی چیزی نخواهد بود اما شما منافقان یا به دست ما کشته خواهید شد و یا سرانجام به عذاب الهی گرفتار خواهید گشت.

سؤال این است که مصداق افراد مورد نظر در این آیه، منافقانِ دور از رسول خداست و یا منافقانی که همراه ایشان بودند؟! واضح است، به دلیل آن که آیه می فرماید: وقتی بدی ای به تو برسد، خوشحال می شود یا خوبی ای به تو برسد غمگین می شود؛ و نفرموده: اگر «خبر» بدی ای که به تو رسیده به او برسد، خوشحال خواهد شد و یا «خبر» موفقیتِ توبه او برسد، ناراحت می شود!

این خبر مربوط به منافقی است که جزء جمعیت است نه کسی که از جمعیت مسلمین دور است و بعدها خبر به او می رسد.

از طرفی، واکنش منافقانی که از پیامبر دور بودند نیز مانند هم پیمانان نشان که در لشکر حضور داشتند، بود. وقتی اخبار لشکر رسول خدا به آنان می رسید، واکنشی مشابه نشان می دادند.

ابن ابی حاتم در تفسیر خود از جابر بن عبد الله انصاری خبری نقل می کند:



«منافقانی که در مدینه تخلف کرده و عقب نشسته بودند، خبرهای بدی راجع به پیامبر ﷺ [وآله] وسلم بازگویی کردند. آنها اظهار می داشتند که: پیامبرو یارانش در سفر خود به زحمت افتاده و از بین رفته اند، و پس از اینکه دروغ بودن سخنشان و خبرسلامتی پیامبر ﷺ [وآله] وسلم و یارانش به آنها رسید، ناراحت شدند. سپس خداوند می فرماید:

﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ فُسُّوهُمُ...﴾

«اگر خوشی و نیکی به تو برسد آنها را ناراحت می سازد...»<sup>۲</sup>.

طبق نقل ابن عباس کار به جایی رسید که مردم مدینه دانستند اگر منافقان اظهار خوشحالی کردند، آنان باید ناراحت باشند و اگر منافقان ناراحت بودند، به این معنی است که مسلمانان در جنگ توفیقی کسب کرده اند و آنان باید خوشحال باشند. در غیاب رسول خدا ﷺ منافقان آنچه باطن زشت خود را آشکار ساختند که تمام کسانی که به هرعلتی از شرکت در جنگ محروم شده بودند، انتظار فرج و گشایشی از سوی رسول خدا ﷺ را می کشیدند.<sup>۲</sup>

#### ۴-۷-۳. شایعه پراکنی و ترساندن مردم

منافقان برای اینکه مدینه را هرچه بیشتر در برابر توطئه هایی که طراحی نموده بودند آسیب پذیر نمایند، سیاست شایعه پراکنی و جوسازی در میان مردم را پیش گرفتند. مؤمنان، مدینه را خالی کرده بودند و جز افراد ناتوان، بانوان و کودکان کسی در شهر باقی نمانده بود؛ بنابراین طبیعی است که منافقان در مقابل خود مانعی نبینند و بسیاری از اسرار نهفته خود را آشکار سازند. از این رو

۱. توبه: ۵۰.

۲. تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۸۱۰.

۳. همان.

هر خبرنگار ناگواری که به مدینه می‌رسید، بی‌درنگ منتشر می‌ساختند.<sup>۱</sup> یکی دیگر از روش‌های منافقان برای برحذر داشتن مردم از همراهی پیامبر ﷺ، ایجاد ترس و وحشت در دل آنان و ایجاد جو آراب و تهدید در محیط مدینه بود. یک نمونه آن مربوط به زمانی می‌شد که رسول خدا ﷺ عازم تبوک بودند. گروهی از منافقان از جمله «ودیعه بن ثابت»، به مسلمانان اشاره می‌کردند و می‌گفتند: «شما خیال می‌کنید جنگ با رومیان مثل جنگ‌های دیگر است؟ به خدا قسم فردا شما را طناب پیچ خواهند کرد و در یک صف به اسیری خواهند برد». <sup>۲</sup> ابن اسحاق پس از نقل این داستان، به علت این‌گونه سخن‌پراکنی‌ها اشاره کرده و می‌گوید: اینها نبود مگر «ارجافاً و ترهیباً للمؤمنین»؛<sup>۳</sup>

«ارجاف» یعنی زیر پا خالی کردن<sup>۴</sup> و «ترهیب» به معنای دل از جا کندن و دلهره ایجاد کردن است.<sup>۵</sup> لذا یکی از روش‌های آنان برای تضعیف لشکر پیامبر ﷺ ایجاد رعب و وحشت در مسلمانان بود.

از طرفی با توجه به تجربه تلخ مسلمانان در جنگ موته با روم، منافقان از این فرصت در جهت تخریب روحیه آنان سوءاستفاده کرده و چنین القاء می‌نمودند که ما را توان رویارویی با دشمن بزرگی چون روم نیست و اگر پیامبر ﷺ قدم به این جنگ بنهد، هرگز از آن جان سالم به در نخواهد برد. پس از این سیاه‌نمایی‌ها بود که در تاریخ آمده:

۱. كَنْزُ الْعَمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، مُتَّقَى هِنْدِي، ج ۲، ص ۴۲۹.

۲. السيرة النبوية، الحميري المعافري، ج ۴، ص ۹۵۱.

۳. همان.

۴. مجمع البحرين، طريحي، ج ۱، ص ۳۴۴.

۵. مجمع البحرين، طريحي، ج ۲، ص ۷۶.

«آنگاه عده بسیاری سستی کردند و گفتند: جنگ با روم است! ما را توان بر خورد با آنها نیست. منافقان عقب نشینی کردند و با خود گفتند: رسول خدا ﷺ [وآله] وسلم هرگز به سوی ایشان باز نخواهد گشت، پس بهانه‌ها آوردند و افرادی که قصد اطاعت داشتند را نیز دلسرد کرده، و از همراهی آن حضرت باز داشتند»<sup>۱</sup>.

طبری می‌گوید:

«هنگامی که رسول خدا ﷺ [وآله] در راه غزوه تبوک بود و جمعی از منافقان در اطراف آن حضرت بودند، باهم گفتند: آیا این مرد امید دارد که کاخ‌های شام و قلعه‌های آن را فتح کند؟! هرگز هرگز! خدا پیامبرش را از سخنان آنها آگاه کرد. پس پیامبر ﷺ [وآله] فرمودند: این سواران را متوقف سازید. آنگاه نزد آنان آمد و فرمود: شما چنین و چنان گفتید؟ آنها سوگند یاد کردند که ما شوخی و بازی می‌کردیم، پس خداوند متعال این آیه را نازل کرد»<sup>۲</sup>.

نکته قابل تأمل، عبارتی است که در برخی از نقل‌های این خبر به کار رفته است؛ «بینما النبى فى غزوة تبوك وركب من المنافقين يسرون بين يديه»<sup>۳</sup>: هنگامی که رسول خدا ﷺ در راه غزوه تبوک بود و جمعی از منافقان در اطراف آن حضرت بودند.<sup>۴</sup> از جمله «ركب من المنافقين» برمی‌آید که برخی از منافقان همیشه در نزدیک‌ترین موقعیت به پیامبر ﷺ قرار داشتند. بلکه مقید بودند

۱. «فابطأ عنه ناس كثير و قالوا: الروم ولا طاقة لنا بهم! فتخلف المنافقون و حدثوا انفسهم ان رسول الله ﷺ [وآله] لا يرجع اليهم ابداً، فاعتلوا و ثبطوا من اطاعه...»، أبو الحسن المعتزلي، بی تا: ۵، ۲۲۴-۲۲۳.

۲. جامع البيان، طبری، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

۳. جامع البيان، طبری، ج ۱۰، ص ۲۲۰؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم، ج ۶، ص ۱۸۳.

۴. جامع البيان، طبری، ج ۱۰، ص ۲۲۰.

که آن حضرت را در احاطه داشته باشند. بی شک این رفتار آنان به منظور مراقبت و نگهبانی از پیامبر ﷺ نبوده است؛ بلکه قصد آنان این بود که بتوانند در موقعیت مناسب، اهداف خود را عملی سازند.

در چنین شرایطی بود که مدینه در غیاب رسول الله ﷺ از هر جهت در معرض آسیب منافقان قرار گرفت. در این میان کسی جز امیرالمؤمنین ع را یارای مقابله با توطئه شوم آنان نبود. به همین جهت پیامبر ﷺ قبل از خروج از مدینه آن حضرت را به جانشینی خود برگزید و حدیث معروف «منزلت» را در شأن او بیان فرمود. اما منکران فضایل امیر مؤمنان، همواره کوشیده‌اند فضیلت جانشینی علی بن ابی طالب ع بر مدینه و دلالت حدیث «منزلت» را انکار کنند.

#### ۴-۷-۴. ممانعت مردم از همراهی پیامبر ﷺ

علاوه بر تبلیغات و انتشار شایعات، گاهی منافقان در پوشش مهمانی‌ها و نشست‌ها، در صدد ممانعت افراد از شرکت در جهاد برمی آمدند.

به عنوان مثال در کتب عامّه، نقل است که در یک مورد به پیامبر ﷺ گزارش رسید گروهی در خانه «سویلیم یهودی» اجتماع می نمایند و مردم را از شرکت در جهاد بازمی دارند. رسول خدا ﷺ «طلحة بن عبیدالله» را به همراه تعدادی از اصحاب خود مأمور ساختند که خانه سویلیم را به آتش بکشند. اما آنگاه که شعله‌های آتش زبانه کشید، برخی از افرادی که در خانه حضور داشتند از پشت خانه گریختند. تنها شخصی به نام «ضحاک بن خلیفه»، در بین راه پایش شکست و زمین گیر شد.<sup>۱</sup> هرچند که در ادامه داستان مشخص نمی شود که علی رغم صحت یا عدم صحت این داستان و داستان‌های

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۴.

مشابه آن، ادامه کار منافقان چه شد؟! با عنایت به نبود نشدن آنان، آیا هدایت شدند و یا اینکه به کار خود ادامه دادند؟! ... آنچه مسلم است، وجود و حضور همواره آنان در صحنه است.

البته این گونه اقدامات، اختصاص به جنگ تبوک ندارد و منافقان هربار که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی جنگی می شدند، اقدام به کارشکنی و مانع تراشی بر سر راه آن حضرت می نمودند. قرآن کریم به یک نمونه آن در جنگ احزاب اشاره کرده، می فرماید:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾<sup>۱</sup>

«این آیه تهدید منافقانی است که در مدینه به تبلیغ و ارباب مردم می پرداختند. و این چنین خداوند سه گروه، یعنی منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری دارند و آنها که در مدینه شایعه پراکنی می کنند را تهدید می نماید که اگر دست از کارهای خود برندارند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را علیه آنها برخواهد انگیخت آن گونه که جز مدتی کوتاه در مدینه نمانند و همه از میان بروند.»

۴-۸. برخی اقدامات منافقان لشکر و تمهیدات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۴-۸-۱. جدا شدن تدریجی منافقان از لشکر

با وجود حوادثی که مدینه در زمان آماده شدن لشکر تبوک به خود دید، سرانجام رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راهی جهاد شد. در میان جمعیت منافقانی که از شرکت در جنگ سرپیچی نمودند، برخی افراد نیز بودند که نه به خاطر شک و تردید و یا نفاق، بلکه به دلیل سستی و کاهلی خود، از همراهی آن حضرت

۱. احزاب: ۶۰.

بازماندند. تاریخ از جمله این افراد، «کعب بن مالک بن ابی کعب»<sup>۱</sup> از بنی سلمه و «مرارة بن ربیع» از بنی عمرو «بن عوف» و «هلال بن امیه» از بنی واقف و «ابوخیثمه» از بنی سالم بن عوف را نام می برد.<sup>۲</sup>

اما تعداد افرادی که با پشیمانی در بین راه به پیامبر ﷺ پیوستند، بسیار اندک بود؛ در مقابل، بسیاری از منافقان در طول مسیر، از لشکر جدا شده به مدینه بازمی گشتند.<sup>۳</sup>

یکی از اقدامات عملی منافقینی که در لشکر رسول خدا بودند، جدا شدن تدریجی در طول مسیر بود. این گونه تعداد افراد لشکر رو به کاستی می گذاشت. منافقان یکی یکی از لشکر جدا شده و به مدینه باز می گشتند.

ابن اسحاق نیز به این موضوع اشاره می کند و می گوید: «هنگامی که رسول خدا ﷺ [وآله] وسلم به سوی تبوک حرکت کرد، پیوسته برخی از افراد عقب می ماندند؛ دیگران به پیامبر ﷺ [وآله] وسلم عرضه می داشتند: یا رسول الله فلانی تخلف نمود و برجای ماند. آن حضرت می فرمود: او را واگذارید! اگر خیری در او باشد، خداوند به زودی او را به شما می رساند، و اگر جز این باشد که خداوند شما را از او راحت کرد...»<sup>۴</sup>.

روشن است که اکثراً این جدا شدن ها، نشانه نفاق و تردید نسبت به حضور در میدان جنگ بود و الا ناتوان اساساً تکلیفی برای جنگ ندارد. به خصوص

۱. به زودی خواهیم گفت که کعب بن مالک یکی از سه نفر متخلفی است که قرآن از آنها یاد کرده و در واقع وی از منافقان مدینه بود و بعدها نیز در شمار یاران ابوبکر و عمر قرار گرفت.

۲. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۶.

۳. در عنوان بعدی به آن اشاره خواهد شد.

۴. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۵۰؛ المغازی، واقدی، بی تا: ج ۳، ص ۱۰۰۰؛ نقات ابن حبان، بستی، ج ۲، ص ۹۴.

که وقتی به رسول خدا، خبر عقب افتادن فردی را می دادند، می فرمودند: «اگر خیری در او باشد، خداوند به زودی او را به شما می رساند و اگر نه شما را از او راحت کرد!»<sup>۱</sup>

از این گونه پاسخ های رسول خدا معلوم می شود که ایشان از بیشتر این افراد، امید خیر نیز نداشتند. بلکه چه بسا خود را از شر آنان نیز ایمن نمی دانستند.

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا لِكُمْ لِيُبَغُونَكُمْ أَلْفَنَّةً وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

«گر [هم] با شما بیرون می آمدند، جز شر و فساد به شما نمی افزودند و مسلماً خود را برای سخن چینی [و نمامی] در میان شما قرار می دادند تا [برای از هم گسستن شیرازه سپاه اسلام] فتنه جویی کنند و در میان شما جاسوسانی برای آنان هستند [که به نفعشان خبر چینی می کنند]؛ و خدا به ستمکاران داناست».

در بررسی انگیزه حقیقی این افراد در پیوستن به سپاه رسول خدا و سپس جدا شدن از آن، مورخان سخن ها رانده اند. برای نمونه، واقدی بر این باور است که وقتی منافقان حس می کردند از غنیمت خبری نیست یا به زحمتش نمی آرد، از این امید و طمع دست می کشیدند و به مدینه بازمی گشتند.<sup>۲</sup>

در رابطه با این نظریه باید گفت اگر این حرف واقدی درست باشد، اتفاقاً عذر بدتر از گناه این جا نمایان می شود که منافقان لشکر، هدفی جز غنیمت برای جنگ ها نداشتند و دعوت قرآن مجید به جنگ با نیت رضای خداوند و یاری رسول برای آنان محلی از اعراب نداشته است.

۱. توبه: ۴۷.

۲. المغازی، واقدی، بی تا: ج ۳، ص ۱۰۰۰.

اگر کسی به خاطر خستگی و ضعف از لشکر عقب افتاده باشد باید پس از تجدید قوا خود را به بقیه برساند، اما به جز جناب ابوذر هیچ کس نیامد.

ابوذریکی از آن کسانی بود که شترش سستی نمود و از لشکر عقب افتاد. او به ناچار وسایل خود را به پشت گرفت و پیاده در پی رسول خدا ﷺ حرکت کرد. هنگامی که آن حضرت در یکی از منزل‌ها فرود آمده بودند، دیده‌بانی از مسلمانان فریاد برآورد و گفت: یا رسول الله! مردی پیاده راه می‌پیماید، رسول خدا ﷺ فرمود: باید ابوذر باشد. وقتی خوب نگاه کردند گفتند: یا رسول الله! به خدا که او ابوذر است؛ و در اینجا بود که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند بر ابوذر رحمت آرد، تنها راه می‌پیماید و در تنهایی می‌میرد، و تنها برانگیخته می‌شود.<sup>۱</sup>

۱. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، بیهقی، ج ۵، ص ۲۲۲-۲۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، نیشابوری، ج ۳، ص ۵۱-۵۰؛ قابل توجه است که در کتب سیره پس از نقل داستان ابوذر و جمله معروف پیامبر ﷺ در شأن وی یاد آور دوران آخر زندگی ابوذر نیز شده‌اند که چگونه پیشگویی آن حضرت مبنی بر مرگ همراه با غربت و تنهایی ابوذر، با تبعید وی به «ریذه» توسط عثمان محقق گردید. چنانکه حاکم در مستدرک می‌نویسد: «روزگار هر که را خواست ضربه‌ای زد؛ ابوذر به ریذه تبعید شد و به‌هنگام وفات، به همسر و غلامش وصیت کرد که وقتی از دنیا رفتم، مرا غسل دهید و کفن کنید، سپس جنازه‌ام را بردارید و کنار جاده بگذارید، آنگاه به اولین کاروانی که از راه رسید، بگویید این ابوذر است! وقتی ابوذر وفات یافت طبق وصیت او عمل کردند، کاروانی از راه رسید که ابن مسعود به همراه جمعی از اهل کوفه در آن بودند. پرسیدند: این کیست؟ گفته شد: جنازه ابوذر است. ابن مسعود گریه کرد و گفت: رسول خدا ﷺ [وآله] وسلم درست فرمود که: خداوند بر ابوذر رحمت آرد که تنها راه می‌پیماید و در تنهایی می‌میرد و تنها برانگیخته می‌شود. آنگاه از مرکب خود پیاده شد و خود شخصاً مراسم خاک سپاری ابوذر را انجام داد. وقتی کاروان به مدینه رسید، سخنان عبدالله بن مسعود و جریان خاک سپاری ابوذر را به عثمان گزارش دادند. حاکم نیشابوری پس از این نقل می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است ولی آن دو (بخاری و مسلم) آن را نقل نکرده‌اند. (بنگرید: الصحیحین، نیشابوری، ج ۳، ص ۵۱).



## ۴-۸-۲. ماجرای تأمین آب

مسئله تأمین آب در سرزمینی خشک همانند عربستان، یکی از مهم‌ترین مسئله‌هاست. به خصوص هنگامی که لشکر بزرگی با جمعیتی معادل سه هزار نفر به همراه تجهیزات و ادوات نظامی عازم جنگ بشود.

بنابراین اشکال تراشی در به دست آوردن آب، بهترین حربه برای از پای درآوردن لشکر است و این مسئله‌ای نبود که از دید منافقان مخفی بماند. آنان بارها از این حربه استفاده کرده و البته هر بار ناکام ماندند.

هنگامی که رسول خدا ﷺ به «وادی المشفق» نزدیک می‌شدند و پس از عقب نشینی سپاه رومیان، رسول خدا به اصحاب خود خبر از سنگی دادند که آبی اندک از آن جاری بود و فرمودند: هرکس پیش از ما به آن وادی برسد، به آبی که در آنجا وجود دارد، دست نزند تا ما برسیم.

چند نفر از منافقین زودتر رفتند و هرچه آب بود برداشتند. هنگامی که رسول خدا ﷺ و همراهانشان به آن جا رسیدند دیگر آبی که قابل توجه باشد، نمانده بود. پیامبر ﷺ فرمودند: چه کسی از این آب برداشته؟ گفته شد: فلانی و فلانی... آنگاه آن حضرت فرمودند: مگر نهی نکرده بودم که کسی آب بر ندارد تا من برسم؟ سپس آنها را لعن و نفرین کردند؛ آنگاه از مرکب فرود آمدند و دست زیر سنگ گرفتند، مقداری آب بر خود پاشیدند و به دست کشیدند و دعا کردند که ناگهان سنگ شکافته شد و صدایی رعدآسا از آن شنیده شد و آب فوران کرد. مردم آب آشامیدند و هرکس به اندازه نیاز خود از آن برداشت.<sup>۱</sup>

۱. السيرة النبوية، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۵۴؛ ثقات ابن حبان، بستی، ج ۲، ص ۹۸؛ تاریخ طبری، ج ۱، ص ۷۰۳-۷۰۴؛ مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ابن هشام، ج ۴، ص ۱۷۰-۱۷۱؛

این داستان که حاکی از تلاش منافقان برای ضربه زدن به پیامبر ﷺ است، سندی برگستاخی آنان نیز به حساب می آید که به راحتی به خود اجازه می دادند از دستور رسول خدا ﷺ سرپیچی کنند و خودسرانه برخلاف فرمان صریح آن حضرت عمل نمایند.

نکته اینجاست که در میان افراد لشکر، کسی نسبت به این اقدامات آنان اعتراضی نکرده یا درصدد جلوگیری از اعمال و رفتار منافقانه آنان برنیامده است. فرضیه ای که از این بی تفاوتی مسلمانان در قبال رفتار منافقان به ذهن خطور می کند، این است که آنان از کارشکنی های منافقان چندان ناراضی نبودند. در این فرض، تمییز مسلمان و منافق کار بسیار دشواری به نظر می رسد. در عوض آیات و روایاتی که مسلمانان را پس از رسول خدا ﷺ به بازگشت به جاهلیت متهم می کند، به راحتی توجیه پذیر می گردد. اما اینکه چرا مسلمانان در برابر منافقان واکنش مؤثری از خود نشان نمی دادند فرض خوش بینانه ای نیز دارد و آن این است که آنان به منافقان نه به چشم یک جریان انحرافی بلکه به عنوان شرکای خود می نگریستند. در این دیدگاه تعامل آنان نه بر محور ایمان و تقوا بلکه بر محور سود و زیان طرفین تعریف می شد.

#### ۴-۸-۳. ماجرای «حجر»

«حجر» نام سرزمینی منسوب به حضرت شعیب ع بود. هنگامی که عبور لشکر به این سرزمین افتاد، پیامبر ﷺ دستور دادند کسی از آب چاه هایی که در آنجا وجود داشت استفاده نکند. وقتی مردم از آن چاه ها آب کشیدند، رسول

مضمون این داستان در موطأ مالک نیز آمده است. (بنگرید به: الموطأ، أصبَحی، ج ۱، ص ۱۴۳-۱۴۴).

خدا ﷺ فرمودند: از آب اینجا چیزی نخورید و برای وضو نیز استفاده نکنید حتی اگر از آن خمیر ساخته‌اید به شتران بدهید و خود از آن نخورید.<sup>۱</sup> این دستور شفاف رسول خدا ﷺ، می‌تواند حکایت‌گر آلودگی آب‌ها باشد و این‌که آلوده شدن آب‌ها به دست منافقان صورت پذیرفته باشد، دور از ذهن نیست.

#### ۴-۸-۴. اقدام به ترور شبانه

رسول خدا ﷺ شب را در سرزمین حجریتوته نمودند و از جمله دستورات آن حضرت، این بود که کسی شب هنگام تنها از لشکرگاه بیرون نرود.<sup>۲</sup> بی‌شک این فرمان، از خطری حکایت داشت که مسلمانان را تهدید می‌کرد.

تمامی افراد توصیه پیامبر ﷺ را به کار بستند به جز دو نفر از بنی ساعده که یکی به منظور قضای حاجت و دیگری به جست‌وجوی شتر خود از لشکرگاه خارج شدند. صبحگاهان برای پیامبر ﷺ خبر آوردند آنکس که برای قضای حاجت بیرون رفته بود همان جا خفه شده و آن دیگری که به جست‌وجوی شترش روان شده بود، باد به کوه‌های «طی» پرتاب کرده است! آنگاه رسول خدا ﷺ برای کسی که خفگی به او دست داده بود دعا کردند و او شفا یافت، اما دیگری پس از بازگشت لشکر از تبوک، به محضر پیامبر ﷺ آمد.<sup>۳</sup>

هیچ بعید نیست آن کسی که شایع کردند باد او را برده یکی از منافقان بوده

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۸؛ تِقات ابنِ جَبان، بستی، ج ۲، ص ۹۳.

۲. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۸؛ دَلَائِلُ النَّبُوَّةِ وَ مَعْرِفَةُ أَحْوَالِ صَاحِبِ السَّرِيعَةِ، بیهقی، ج ۵، ص ۲۴۰. بی.

۳. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۸.

و در گوشه‌ای خود را مخفی کرده باشد. این موضوع که وی پس از بازگشت لشکر از تبوک به مدینه می‌آید نیز ظنّ ما را به در کار بودن دسیسه منافقان در این موضوع تقویت می‌کند. منافقان می‌خواستند با انتشار این‌گونه شایعات، شرایطی را در میان لشکریان پیامبر ﷺ حاکم کنند که در نتیجه آن مسلمانان روحیه خود را از دست بدهند. طرح آنان این بود که شبانه افرادی که از لشکر خارج می‌شوند را به قتل رسانند و روز با شایعه پراکنی و داستان‌سرایی، افراد را دچار ترس و واهمه نمایند. جالب اینجاست که راوی این داستان، از عباس بن سهل که یکی از شاهدان عینی آن بوده می‌خواهد نام آن دو تن را فاش کند. او نیز نام آن دو تن را می‌گوید اما از راوی می‌خواهد که به امانت نگه دارد و برای کسی نقل نکند.<sup>۱</sup>

#### ۹-۴. برخی شواهدِ حاکی بر روابطِ عادیِ مسلمانان با منافقان

شواهدی که حکایت از روابط عادی مسلمانان با منافقان داشته باشد، بسیار زیاد است. هنگامی که تمام این موارد را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که مسلمانان به نوعی فاقد تعصب دینی بودند. در اینجا به مناسبت، به دو نمونه آن اشاره می‌کنیم.

#### یکم: انکار معجزه پیامبر ﷺ

چنانکه گذشت رسول خدا ﷺ مسلمانان را از ذخیره آب چشمه‌ی صحرائی «مشفق» برحذر داشتند. هرچندکه چشمه یا چاه، با برداشتن آب تمام نمی‌شود؛ ولیکن گروهی با تعدادی حدود سی هزار نفر، امکان برداشت از چشمه بسیار مشکل بنظر می‌رسد. لذا پیامبر ﷺ از ذخیره آب به جهت دسترسی افراد به آب منع کرده بودند.

صبح که فرارسید، مردم از بی‌آبی به آن حضرت شکایت کردند، در این هنگام رسول خدا ﷺ دست به دعا برداشتند، خداوند متعال ابری فرستاد و چندان باران بارید که مردم سیراب شدند و هر مقدار که نیاز داشتند از آب برگرفتند.<sup>۱</sup>

واقدی این معجزه را با تفصیل بیشتری بیان می‌کند و می‌گوید:

«عبدالله بن ابی‌حدرد گوید: رسول خدا ﷺ [وآله] را دیدم که روی به قبله کرد و دعا نمود. به خدا سوگند که در آسمان ابری نمی‌دیدم. پیوسته رسول خدا ﷺ [وآله] دعا می‌کرد تا آنکه دیدم ابرها از هرسوی به هم می‌پیوندند، هنوز آن حضرت از جای خود کنار نرفته بود که آسمان به شدت بر ما بارید، گویی صدای تکبیر رسول خدا ﷺ [وآله] و سلم را در باران می‌شنوم، سپس همان ساعت خداوند، درهای آسمان را بر ما گشود و گودال‌های زمین از آب باران که در یکدیگر ریزش می‌کرد، لبریز شد. مردم همگی آب برداشتند و سیراب شدند، و شنیدم که رسول خدا ﷺ [وآله] و سلم می‌فرمود: گواهی می‌دهم که من رسول خدایم! من به یکی از منافقان گفتم: وای بر تو آیا بعد از این هم جای شکی می‌ماند؟ وی گفت: ابری گذرا بود! آن منافق اوس بن قیظی و به قولی زید بن اللصیت بوده است».<sup>۲</sup>

اخباری از این دست، نشان می‌دهد مردم با منافقان روابط عادی داشته‌اند چراکه آنان منافقان را به خوبی می‌شناختند. شاهد این ادعا خبری است که واقدی بلافاصله پس از این از محمود بن لبید نقل می‌کند که در ضمن آن راوی از وی می‌پرسد: آیا مردم می‌دانستند که منافقان در

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۴۹.

۲. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۰۰۹-۱۰۰۸.

بین آنها هستند؟ و او پاسخ می‌دهد که نه تنها منافقان را می‌شناختند بلکه به حسب و نسب آنان نیز واقف بودند. سپس محمود بن لیبید به قصه انکار معجزه پیامبر ﷺ در تبوک اشاره می‌کند و این جمله را از زید بن ثابت اضافه می‌نماید که آن مرد گفت: ابری بود که از اینجا می‌گذشت، اما چون او (یعنی رسول خدا ﷺ) یکی از نزدیکان تو است تا این اندازه از او دفاع می‌کنی.<sup>۱</sup>

ما پس از این به تفصیل به شواهدی که نشان می‌دهد مسلمانان از نام و نشان منافقان آگاهی داشتند، خواهیم پرداخت. اما اجمالاً در اینجا پس از ذکر این واقعه می‌گوییم که معلوم می‌شود اولاً مردم به خوبی منافقان را می‌شناختند. ثانیاً منافقان نیز از اظهار نفاق خود ابایی نداشتند. به طوری که در جمع مردم علناً پیامبر ﷺ و معجزاتش را تکذیب می‌کردند و از واکنش دیگران نیز نگران نبودند. اگر کسی نتواند واکنش جمعی که در آن حضور دارد را پیش بینی کند، با احتیاط عمل می‌کند و سنجیده سخن می‌گوید. اینکه منافقان به خود اجازه می‌دادند بی‌مهابا در جمع مسلمانان معجزه رسول خدا ﷺ را انکار کنند، بازگوکننده واقعیت تلخی است که از تعامل کاملاً معمولی مسلمانان با منافقان حکایت دارد. متأسفانه مرزبندی میان مسلمان و منافق و تفکیک آنان در دوران حیات پیامبر ﷺ بسیار دشوار است چراکه اکثریت افراد جامعه با منافقان تعامل داشتند و طبیعی است که رنگ و بوی آنان را به خود بگیرند و در مواردی حتی رنگ ببازند.

### دوم: ماجرای گم شدن شتر پیامبر ﷺ

یکی دیگر از مواردی که حکایت از تعامل عادی مردم با منافقان دارد،

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۰۰۹.

ماجرای گم شدن شتر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می باشد. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جایی در وسط راه فرود آمدند اما کسی که وظیفه بستن شتر آن حضرت را به عهده داشت فراموش کرد آن را ببندد و شتر آن حضرت گم شد. اصحاب هریک به سویی در پی یافتن آن روان شدند. عماره بن حزم که از اصحاب عقبه بود و در جنگ بدر نیز حضور داشت در رکاب خود فردی به نام زید بن اللصیت داشت در همان زمانی که عماره ملازم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود، زید بن اللصیت رو به افرادی که در اطرافش حضور داشتند کرد و گفت: مگر نه این است که محمد پندار پیامبر است و مدعی است که از آسمان ها خبر می دهد، پس چگونه از جای شتر خود بی خبر است؟

در آن سوره رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدون آنکه نامی از کسی بر زبان آورند، سخنان زید را برای عماره بازگو کردند و فرمودند: به خدا سوگند که من نمی دانم مگر آنچه خداوند مرا از آن آگاه ساخته و البته مرا بر محل شتر مطلع نموده است، و آن فلان دره است در فلان نقطه؛ افسارش به درختی گیر کرده، بروید آن را بیاورید. اصحاب رفتند و شتر را آوردند. آنگاه عماره بن حزم به جایگاه خود بازگشت و به همراهان خود گفت: به خدا عجیب است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخن گوینده ای را نقل فرمود که خداوند به او خبر داده بود - و حرفهای زید بن اللصیت را بیان کرد - یکی از کسانی که در محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضور نیافته و سخنان زید را شنیده بود اظهار داشت: به خدا سوگند که زید این کلمات را پیش از آمدن باز گفت. عماره به زید حمله کرد و او را زد و گفت: ای بندگان خدا مصیبتی بزرگ در جایگاه من است و من از آن بی خبرم! ای دشمن خدا از اطرافیان من بیرون شو و با من رفاقت نکن.

ابن هشام که در ابتدا زید را با عنوان «ابن لصیب قینقاعی منافق» معرفی می نماید، در ادامه به نقل از ابن اسحاق می افزاید: «برخی از مردم پنداشته اند

که زید بعد از آن توبه کرد، اما بعضی گفته اند: پیوسته متهم به نفاق بود تا به هلاکت رسید»<sup>۱</sup>.

از سخن ابن اسحاق برمی آید که زید همچنان بر نفاق خود باقی بود و این واقعه تا پایان عمر، تأثیری بر باور او نگذاشت. اما همچنان که گفتیم نکته مهمتری که از این داستان به دست می آید این است که از نظر ایمانی، شرایطی در میان مسلمانان حاکم بود که منافقان از اظهار نفاق خود هیچ گونه بیمی به خود راه نمی دادند. تکذیب رسول الله ﷺ و انکار نبوت، مسئله ای است که اگر شخصی از محیط پیرامون خود ایمن نباشد، طبیعتاً نباید بر زبان جاری سازد. اینکه زید در جمع مسلمانان به راحتی ابراز عقیده می کند، نشان می دهد که وی خود را در معرض خطر نمی یافت. حتی ممکن است خود عمارة نیز از نفاق زید آگاه بوده باشد. این جرئت و جسارت زید با پشت گرمی به محیطی است که در آن غیرت دینی، جای خود را به تعصب جاهلی داده است چندان که زید اطمینان داشت کسی به پیامبر ﷺ و عمارة گزارش نمی دهد یا اگر عمارة در جریان قرار بگیرد، واکنش شدیدی از خود نشان نخواهد داد. در این داستان نیز اگر رسول خدا ﷺ به عمارة اعتراض نمی کردند، البته هیچ اتفاق خاصی نمی افتاد و این قصه هرگز در تاریخ ثبت نمی شد، ولی اکنون که پیامبر ﷺ اعتراض کرده بودند و آبروی عمارة در معرض خطر بود، طبیعی است که او واکنش تندی از خود نشان دهد.

۱. السیرة النبویة، ابن هشام، ج ۴، ص ۹۵۰-۹۴۹؛ المغازی، واقدی، بی تا: ۳، ۱۰۱۰-۱۰۰۹؛ و فیه: (... فقال رسول الله ﷺ [وآله] وسلم: ان منافقا يقول: ان محمدا يزعم انه نبي، وانه يخبركم بأمر السماء ولا يدري اين نافته؟!...) وفي اخره: (فقال زيد بن اللصيت: لكانني لم اسلم الا اليوم! قد كنت شاكاً في محمد، وقد اصبحت وانا فيه ذو بصيرة، واشهد انه رسول الله! فرغم الناس انه تاب، وقد كان خارجه بن زيد بن ثابت يفكر توبته ويقول: لم يزل فسلاً حتي مات).



آری؛ جامعه بعد از پیامبر ﷺ را چنین کسانی تشکیل می دادند. مردمی که یا منافق بودند یا از جنس نفاق؛ از این جامعه چگونه می توان حمایت از علی علیه السلام را انتظار داشت؟ و چگونه این مردم خواهند توانست مانع جریان سقیفه شوند، حال آنکه خود آتش بیار معرکه کینه و دشمنی دیرینه با علی علیه السلام هستند.

### توطئه ترور رسول الله ﷺ

همانطور گذشت طرح منافقان این بود که مدینه را در غیاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تصرف خود در آورند که این طرح آنان با جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام نقش بر آب گشت. پس از آن، همه امید منافقان به تبوک بود که با کارشکنی عواملی که در لشکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند کار آن حضرت قبل از بازگشت به مدینه یکسره شود. اما پس از آنکه خداوند پیامبرش را از همه خطرات حفظ کرد و لشکر تبوک در آستانه ورود به مدینه قرار گرفت، منافقان توطئه ترور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در دستور کار خود قرار دادند.

متأسفانه این فصل از تاریخ تبوک، در سایه ای از ابهام فرورفته و دستخوش تحریف های زیادی شده است تا جایی که گاهی به منظور پرده پوشی از حقیقت، آیات مربوط به آن را با شأن نزول دیگری نقل کرده اند. به عنوان نمونه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تبوک خطبه ای ایراد فرمود و چون سخنانش متوجه منافقان شد، ایشان را پلید خواند و سرزنش نمود. شخصی به نام «جلاس بن سوید بن صامت» گفت: اگر محمد واقعاً پیامبر باشد و سخنانش راست باشد، ما از خربدتریم؛ چرا که او به کسانی حمله می کند که بزرگان و افراد محترم ما هستند. «عمیر» که فرزند زن «جلاس» بود سخنان او را شنید و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گزارش داد. آن حضرت او را خواستند و وی قسم یاد کرد که چنین

نگفته است. در این هنگام این آیه از سوره مبارکه توبه نازل شد:

﴿يَخْلُقُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَقَدَّ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾<sup>۱</sup>.

«به خداوند سوگند یاد می‌کنند که سخنان باطل نگفته‌اند، و حال آنکه قطعاً سخن کفر گفتند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و تصمیم به کاری خطرناک گرفتند که به آن نرسیدند، و آنها به انکار برخاستند مگر اینکه خدا و رسولش از فضل خویش بی‌نیازشان نمودند، پس اگر توبه کنند بهتر است و اگر روی گردانند خداوند در دنیا و آخرت به عذابی دردناک عقوبتشان خواهد کرد و در زمین هیچ حامی و یآوری نخواهند داشت.»<sup>۲</sup>

قصه جلاس بیان‌های مختلفی در کتب تاریخی دارد. چنان‌که واقدی آن را با تمام جزئیاتش نقل کرده و تکرار آن از حوصله بحث خارج است.<sup>۳</sup>

توضیحات متفاوت دیگری نیز ذیل این آیه در کتب تفسیری و تاریخی به چشم می‌خورد که تکثر نقل باعث تردید در صحّت برخی از داستان‌ها می‌شود.

بخاری آورده است که آیه مورد بحث در باره عبد الله بن ابی بن سلول نازل شده که گفته بود: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»، اگر به مدینه

۱. توبه: ۷۴.

۲. علامه طباطبایی در المیزان، این مطلب را با جزئیات و به نقل از کلبی، مجاهد و محمد بن اسحاق آورده است؛ المصنّف عبدالرزاق، صنعانی، ج ۱۰، ص ۴۶؛ المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۹، ص ۴۶۴.

۳. برای آگاهی از تفصیل قصه جلاس بنگرید به: واقدی، ج ۳، ص ۱۰۰۳.

مراجعت کردیم البته باید اربابان عزت و ثروت (یهودیان) مسلمانان ذلیل (فقیر) را از شهر بیرون کنند.<sup>۱</sup>

و از زجاج و واقدی و کلبی نقل شده که گفته‌اند: این آیه در شان اهل عقبه نازل شده که با یکدیگر مشورت کردند که رسول خدا ﷺ را در مراجعتشان از تبوک در عقبه از پای درآورند و نقشه‌شان این بود که نخست تنگ زین مرکب آن جناب را پاره کرده و سپس آن را سیخ بزنند تا در نتیجه رسول خدا ﷺ بیفتند. خدای تعالی رسول خود را از نقشه آنان آگاه ساخت، و همین، خود یکی از معجزات آن حضرت بشمار آمده، چون مشورت منافقین بسیار محرمانه و سری بود و ممکن نبود احدی آنهم بلافاصله از آن خبردار شود.<sup>۲</sup>

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«اما سایر روایات وارده روایاتی است که قصص و وقایع متفرقی را متضمن است که اگر صحیح باشد و چنین وقایعی رخ داده باشد از قصه‌های منافقین خواهد بود و نسبت به آیات مورد بحث کمترین ارتباطی ندارد. و این آیات یازده آیه است که بهم مربوط و متصلند و غرض واحدی را افاده می‌کنند و آن عبارتست از نقل یکی از داستانهای منافقین که می‌خواستند رسول خدا ﷺ را ترور کنند، و در ضمن سخنی گفته بودند که از کفردرویشان حکایت داشت، و خدای تعالی میان ایشان و انجام نقشه شومشان حائل گردید، و رسول خدا ﷺ از ایشان از آنچه تصمیم داشته و آنچه که گفته

۱. صحیح البخاری، بخاری، ج ۴، ص ۱۸۳؛ نسائی و ترمذی این فرد را «عبدالله بن ابی» معرفی کرده‌اند؛ رک: سنن الترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۷؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۱۰، ص ۳۰۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۵۳؛ تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ذهبی، ج ۵، ص ۷۳ و ...؛

۲. میزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۹، ص ۴۶۵.

بودند پرسیدند و بازجویی فرمودند. آنها عمل خود را تاویل و گفته خود را انکار نموده، بر آن سوگند یاد کردند، پس خدای تعالی انکار و قسمشان را تکذیب کرد. این آن مقدار مطلبی است که از خلال آیات استفاده می‌شود، و این معنا در میان همه روایات جز بر روایت مربوط به داستان عقبه تطبیق نمی‌کند.

و هیچ مجوزی نیست که ما در تفسیر آیات به آن روایات استناد جوییم، مگر اینکه مسلک آقایان را داشته باشیم که مضمون روایات را بر آیات تحمیل می‌کنند. چه اینکه الفاظ آیات با این تطبیق مساعد باشد و چه اینکه نباشد و هر چند در میان خود روایات اختلاف فاحش که خود موجب سوء ظن به صدور آنها است وجود داشته باشد، و هر که مراجعه کند خواهد دید که وضع روایات نامبرده این بحث چنین است. مضافاً بر اینکه، در این روایات نقطه ضعف دیگری وجود دارد و آن این است که از آنها استفاده می‌شود که می‌خواهند بگویند آیات مورد بحث در سیاق واحد و در مقام بیان يك غرض واحد نیستند، بلکه هر چند آیه آن، در مقام بیان غرضی غیر از غرض چند آیه دیگر است و هر دسته برای خود شان نزول جداگانه‌ای دارد. با اینکه خواننده محترم توجه فرمود که آیات مذکور يك سیاق واحد و متصل است و جز بیان يك غرض، هدف دیگری ندارد.<sup>۱</sup>

بیهقی نیز به سند خود از ابن اسحاق نقل می‌کند رسول خدا ﷺ در مسیر بازگشت به مدینه، هنگامی که به کوه‌های پریپچ و خم اطراف مدینه رسیدند، چون عبور لشکر از آن مسیر، کار بس دشواری بود دستور دادند لشکریان، کوه را دور بزنند و از بستر صحرا عبور کنند. اما خود حضرت همان مسیر کوهستانی را برگزیدند تا زودتر به مدینه برسند. سپس حدیفه و عمار را با خود همراه نمودند

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۹، ص ۴۶۵-۴۶۴.

و دیگران را از همراهی منع فرمودند. ابن اسحاق گوید: آن حضرت از اینکه در این مسیر کسی مزاحم - ایشان گردد، کراهت داشتند.<sup>۱</sup>

سرانجام رسول خدا ﷺ با حذیفه و عمار قدم به کوهستان نهادند. راه که به نیمه رسید ناگهان صدایی از پشت سر شنیده شد. عده‌ای از منافقان، مخفیانه آن حضرت را تعقیب کرده بودند و در کوره‌راه کوهستان خود را به آن حضرت رسانده بودند. پیامبر ﷺ به حذیفه فرمودند: آنها را بزن. منافقان هنگامی که این دستور را شنیدند و مشاهده کردند که حذیفه به سوی آنها می‌آید، از سراشیبی کوه گریختند. حذیفه مرکب‌های آنان را می‌زد و آنها می‌گفتند: ما اصحاب پیامبریم! و این در حالی بود که صورت‌های خود را پوشانده بودند و فقط چشم‌هایشان معلوم بود. هنگامی که آنها برگشتند، حذیفه به محضر پیامبر ﷺ مراجعت کرد، آن حضرت از او پرسید: آیا آن گروه را شناختی؟ حذیفه گفت: نه به خدا سوگند اما مرکب‌های ایشان را شناختم. رسول خدا ﷺ از گردنه «ثنیه» گذشت، درحالی که به آن دویار خود، حذیفه و عمار، می‌فرمود: می‌دانید این گروه هدفشان چه بود؟ می‌خواستند در گردنه کوه از کنار من بگذرند و مرا از کوه فروافکنند.<sup>۲</sup>

۱. السُّنَنُ الْكُبْرِي، بَيْهَقِي، ج ۹، ص ۳۳-۳۲.

۲. یادآور می‌شویم که این عقبه با عقبه صدر اسلام متفاوت است. چنانکه ابن حزم گوید: «این عقبه آن عقبه با فضیلت ستوده پیش از هجرت نیست چراکه آن عقبه به انصار اختصاص داشت، هفتاد مرد و سه زن در آن حضور داشتند و هیچ‌کس غیر آنها در آن حضور نیافت، مگر شخص رسول خدا ﷺ [وآله] و عمویش عباس که در آن هنگام مسلمان نبود و از روی دلسوزی نسبت به برادرزاده‌اش با پیامبر همراهی کرده بود.» (بنگرید به: الْمُحَلِّي، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۱) البته لازم به ذکر است که جمله آخر درباره عباس، از مجعولات بنی عباس است که برای تفضیل خود اضافه کرده‌اند؛ السُّنَنُ الْكُبْرِي، بَيْهَقِي، ج ۹، ص ۳۳-۳۲.

لازم به ذکر است ماجرای ترور نافرجام پیامبر خدا ﷺ داغ ننگی است که هرگز از پیشانی مسلمانان صدر اسلام پاک نمی‌شود. چه متهم به قتل یکنفر باشد چه دوازده نفر، چه پانزده نفر، روایات متواتر تمام کتب شیعه و سنی در این باب حکایت از وقوع فاجعه ای بس عمیق در واپسین روزهای حیات خاتم انبیاء ﷺ است. خواه بخاری این روایت را نقل کرده باشد یا نکرده باشد. قبل از بخاری احمد حنبل و بعد از بخاری مسلم این شرمندگی را برای مسلمانان ثبت و ضبط نموده‌اند.<sup>۱</sup>

### شناسایی منافقان عقبه

با وجود تحریف شدید اخبار اهل تستن در موضوع اقدام منافقان به قتل پیامبر ﷺ، خبرهای مختلفی مبنی بر اینکه حذیفه منافقان عقبه را شناسایی کرده است، وجود دارد. گاه در خبر آمده که حذیفه افراد مهاجم را به دلیل اینکه صورت هایشان را پوشانده بودند، نشاخته است ولی اسب‌ها و شترهای آنها را شناسایی کرده و در نتیجه در روز می‌توانسته صاحبان آنها را نیز بشناسد. از اخبار دیگر برمی‌آید که حذیفه قبل از واقعه از این نقشه آگاه شده بوده و لذا برای محافظت از پشت سر پیامبر ﷺ حرکت می‌کرده است. سپس به هنگام اجرای طرح، به مقابله برخاسته و نقشه آنان را ناکام گذاشته و پس از آن اسامی منافقان را به حضرت گزارش داده است. همه این اخبار به نوعی کاشف از این حقیقت است که قصد ترور در کار بوده و حذیفه و عمار ترور کنندگان را نیز می‌شناختند.<sup>۲</sup>

۱. صحیح مسلم، نیشابوری، بی تا: ج ۸، ص ۱۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۳۳۳؛ مسند احمد، احمد حنبل، ج ۵، ص ۴۵۴-۴۵۳.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: دلائل التبیوه و معرفه احوال صاحب الشریعه، بیهقی، ج ۵، ص ۲۶۱-۲۶۰ و ص ۲۵۷-۲۵۶؛ المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی،

### کراهت پیامبر ﷺ از کشتن منافقان عقبه

از بررسی اخباری که درباره منافقان عقبه وجود دارد روشن می شود که رسول خدا ﷺ از اینکه قبل از جنایت قصاص کنند، کراهت داشتند. اصولاً آن حضرت حال ظاهر افراد را مبنای قضاوت خود قرار می دادند. این سنت پیامبر ﷺ از خبری که واقدی به نقل از اُسَید بن الحَضیر آورده نیز کاملاً روشن است. واقدی می نویسد:

«اُسَید گفت: یا رسول الله! اکنون مردم اجتماع کرده اند پس هریک را دستور بده که گردن کسی که از آن عشیره به این سوء قصد اقدام کرده را بزنند و افراد عشیره، خودشان خیانت کاران را به سزای عملشان برسانند و اگر مایل هستی به حق خدایی که شما را به رسالت برانگیخت نام های آنان را برایم فاش کنید! هنوز حرکت نکرده باشید که سرهای آنها را برایتان می آورم. رسول خدا ﷺ [وآله] فرمودند: من خوش ندارم که مردم بگویند هنگامی که جنگ با مشرکین تمام گشت، محمد دست به کار کشتن یاران خود شد. اُسَید عرضه داشت: یا رسول الله اینها که یاران نیستند. رسول خدا ﷺ [وآله] وسلم فرمود: مگر نه این است که شهادت لاله الا الله را گواهی می دهند؟ گفت: چرا، ولی شهادت دادنشان حقیقت ندارد. فرمود: آیا اظهار نمی کنند که من رسول خدایم؟ گفت: چرا، ولی شهادت دادن آنها اعتبار ندارد. فرمود: من از کشتن چنین کسانی نهی شده ام»<sup>۱</sup>.

در نقل های دیگر نیز دلایلی به همین مضمون ذکر شده است. چنان که ابن اسحاق پس از نقل جریان عقبه از قول حدیفه و عمار نقل می کند که آن دو

ج ۳، ص ۱۶۵؛ مجمع الزوائد، هَیَمِی، ج ۱، ص ۱۰۹؛ کُنزُ الْعُمَالِ فی سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، مَثَقَى هندی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۱. المغازی، واقدی، ج ۳، ص ۱۰۴۴-۱۰۴۲.

از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست می‌کنند تا هنگام اجتماع مردم گردن منافقان را بزنند و حضرت می‌فرماید: خوش ندارم که مردم حرف بزنند و بگویند: محمد دست به کار کشتن اصحاب خود شده است.<sup>۱</sup>

#### ۴-۱۰. تغییر رفتار پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به منافقین

برای اینکه شأن نزول این آیه شریفه را دریابیم، ناگزیریم از اینکه در جزئیات آن بیشتر دقت کنیم. خداوند در یک آیه قبل از این فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ المصيرُ﴾<sup>۲</sup>  
 «ای پیامبر با کفار و منافقان با منتهای جد و جهد برخورد کن و نسبت به آنان خشن باش که جایگاه آنان جهنم است و سرانجام بدی در انتظارشان می‌باشد.»

«جاهد» در اینجا به معنای جنگ و جهاد نیست چراکه این آیه در اواخر عمر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده و هر جنگی که با کافران لازم بوده، قبلاً انجام شده است. بلکه این آیه در واقع پشتیبانی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در برابر افکار عمومی، به منظور برخورد با منافقان می‌باشد. پیش از نزول این آیه، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مقتضای امر الهی آنها را تحمل می‌نمود. اکنون آیه شریفه در مقام بیان این نکته است که به مردم بفهماند اگر دستور برخورد با منافقان و کفار، نازل شده است به معنای این نیست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاکنون در رفتار خود با آنان اشتباه کرده است بلکه قبل از نزول این آیه، مصلحت چنین اقتضا می‌کرد و اکنون این مصلحت تغییر یافته است. این آیه، در واقع تدارک تغییر رفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با منافقان است، تا کسی نسبت به عملکرد آن حضرت، لب به اعتراض نگشاید.

نکته دیگر این است که خداوند در این آیه شریفه، کافرا به دو گروه تقسیم

۱. السُّنَنُ الكُبْرَى، بیهقی، ج ۹، ص ۳۳-۳۲.

۲. توبه: ۷۳.



کرده است. گروهی که به طور علنی اظهار کفر می کردند و مسلمانان آنها را به عنوان کافر می شناختند؛ و گروهی که به زبان اظهار اسلام می کردند درحالیکه آن را در دل قبول نداشتند. این افراد که از آنان به «منافقان» تعبیر می شود، در دل کافر بودند. شاهد این سخن آیه ای است که به صراحت گواهی منافقان را در می کند و این چنین خداوند به پیامبر ﷺ سفارش کرده می فرماید:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

«هرگاه منافقان نزد تو آیند و بگویند ما گواهی می دهیم که البته تو فرستاده ای خداوند هستی، خدا گواه است که منافقان دروغ گویند.»

سپس در آیه مورد بحث علت کفر منافقان را تبیین می فرماید:

﴿...وَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ...﴾<sup>۲</sup>

«... به خدا سوگند می خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته اند درحالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده اند و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند. آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی نیاز ساختند! (با این حال،) اگر توبه کنند، برای آنها بهتر است و اگر روی گردانند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت، به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر زمین، نه ولی و حامی دارند، و نه یاوری!...»

طبق این آیه نه تنها آنان سخنان کفرآمیز بر زبان جاری ساخته اند، بلکه از جمله «هَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» معلوم می شود کفر خود را با اقدام عملی علیه

۱. منافقون: ۱.

۲. توبه: ۷۴.

پیامبر ﷺ نیز آشکار ساخته‌اند. «هم بشیء» یعنی آخرین مرحله<sup>۱</sup>، قبل از اقدام به فعل<sup>۲</sup>؛ چراکه آنها کوشش خود را کردند ولی دستشان نرسید.

آنگاه پس از آنکه فرمود: «قَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ» قطعاً سخن کفر گفتند، تأکید مجدد به اینکه «كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» پس از اظهار اسلام کافر شدند، برای این است که کسی نگوید خداوند مبالغه کرده است. بلکه طبق این آیه، بعد از اسلامی که به ظاهر پذیرفته بودند، محکوم به کفر قطعی گشتند. این کفر، ناشی از اقدامی غیر از سخنان کفرآمیزی باشد:

«وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۳</sup>.

«و این همه پاسخ خوبی‌های خدا و رسول است.»

به این معنی که همان کسانی که همت به کاری داشتند که ناکام ماند، کسانی هستند که از فضل خدا و رسول غنی شدند. خداوند آنها را به برکت دینش و به فضل خود توانگر نموده است، و غنیمت‌ها را روزی آنها کرده و به آنان امنیت و آسایش ارزانی نموده، ولی به جای شکر و قدردانی به دشمنی و کینه‌توزی دست زده‌اند.

تاریخ، منافقان عقبه را دوازده تن معرفی کرده است. اما از آنجا که نام و نشان این افراد، از سطور تاریخ حذف شده است، به منظور شناسایی آنها، باید متمسک به حقایق قرآنی شد.

تاریخی که از دست تحریف جریان نفاق در امان مانده است، مهاجرین را مصداق این آیه و کسانی که خداوند آنان را از فضل خود بی‌نیاز نمود،

۱. مجمع البحرين، طریحی، ج ۶، ص ۱۸۸.

۲. چنانچه خداوند می‌فرماید: N وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّاى بُرْهَانَ رَبِّهٖ M؛ یوسف: ۲۴.

۳. توبه: ۷۴.

معرفی کرده است. این مهاجرین بودند که در سایه اسلام توانگر شدند و از انصار تنها دو نفر بودند که از فقر شکایت کردند و پولی گرفتند یکی سهل بن حنیف و دیگری ابودجانه سماک بن خرشه<sup>۱</sup>، انصار از اسلام نفع مادی نبردند ولی مهاجرین که ابتدا در مدینه هیچ بضاعتی نداشتند، به مرور منافع مالی زیادی نصیب خود کردند. در میان اخبار، دلایل کافی بر حضور مهاجرین در جریان عقبه وجود دارد که در ادامه اشاره خواهد شد. اکنون روشن می شود که دایره شمول این آیات از شأن نزول هایی که اهل سنت در کتب خود نقل کرده اند بسیار گسترده تر است.<sup>۲</sup>

#### ۴-۱۱. هدف اصلی منافقین

در آیه ای از کتاب خدا، به جنگ تبوک و به عمل عبد الله بن ابی و لشکراو اشاره شده است:

﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾<sup>۳</sup>

«آنان می گویند: اگر ما به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند. و این در حالی است که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.»

۱. منظور ما در اینجا غنائم نیست که میان همه افراد جامعه تقسیم می شد بلکه عایداتی است که علاوه بر غنائم به افراد داده می شد.

۲. برخلاف تفاسیر سنتی، اغلب تفاسیر شیعه همانند میزان فی تفسیر القرآن، طباطبایی، ج ۹، ص ۴۵۸؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، ج ۱۱، ص ۱۶۰؛ تفسیر اثنا عشری، حسینی شاه عبدالعظیمی، ج ۵، ص ۱۵۰ و... ظاهر آیه شریفه را به غنائم در رابطه با جلاس ترجمه نکرده اند بلکه به وجه عام غنائم و فضل خدای متعال و رسول او بسنده کرده اند.

۳. منافقون: ۸.

بسیاری از مفسران عامه، در تفسیر این آیه، داستانی را از یک دعوانقل می‌کنند - که به نظر می‌رسد کل ماجرا ساختگی هم باشد - و در آن دعوا این جملات را به عبد الله بن ابی نسبت می‌دهند.

ترمذی روایتی را نقل کرده که در آن تصریح شده که این سخن در «غزوه تبوک» از دهان عبد الله بن ابی خارج شده است:

«... از حکم بن عتیبه نقل است که او گفت: شنیدم محمد بن کعب قرظی از چهل سال پیش از قول زید بن ارقم نقل می‌کرد که عبد الله بن ابی در جنگ تبوک گفت: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ». زید گفت: پس از شنیدن این مطلب، من به نزد پیامبر خدا ﷺ رفتم و آن را برای او نقل کردم اما ابن ابی قسم خود که این حرف را نزنده است. بعد از آن، قوم من، مرا ملامت کردند و گفتند: تو از این عمل می‌خواستی به کجا برسی؟! من به خانه رفتم و ناراحت و دل شکسته خوابیدم. پس از مدتی، پیامبر خدا ﷺ به نزد من آمد یا آن که من به نزد او رفتم. او به من فرمود: خدا تو را تصدیق کرد. زید گفت: پس از آن، این آیه نازل شد: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا». این حدیث، حدیث حسن صحیحی است.<sup>۲</sup>

به هر حال آنچه مسلم است این است که بر اساس این روایت، عبد الله بن ابی، این مطلب را در غزوه تبوک بر زبان رانده است. این که این سخنان در غزوه

۱. «... عَنْ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ كَعْبِ الْقُرَظِيِّ، مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً يُحَدِّثُ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي، قَالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ». قَالَ: فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَحَلَفَ مَا قَالَهُ. فَلَا مَنِي قَوْمِي وَقَالُوا: مَا أَرَدْتَ إِلَى هَذِهِ؟! فَأَتَيْتُ الْبَيْتَ وَنَمْتُ كَثِيبًا حَرِينًا. فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ ذَاوَأْتِيَّتَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ». قَالَ: فَتَرَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا» (منافقون: ۷).

۲. «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ»؛ سنن الترمذی، ترمذی، ج ۵، ص ۴۱۷.

تبوک از دهان عبد الله و منافقان صادر شده است، مطلبی است که بسیاری از تاریخ نویسان و سیره نویسان و به آن تصریح کرده‌اند.

نسایی در سنن کبرایش همین روایت ترمذی را به صورت منظم تری نقل کرده است.<sup>۱</sup>

این مطلب را مفسران بسیاری نیز نقل کرده‌اند و آن را به «غزوه تبوک» نسبتش داده‌اند.<sup>۲</sup> برای نمونه، ابن ابی حاتم در تفسیرش چنین آورده است:

«از سعید بن جبیر نقل است که پیامبر خدا ﷺ در سفرهایشان وقتی در منزلی فرود می‌آمدند، از آنجا حرکت نمی‌کردند تا آن که در آن منزل نماز بخوانند. وقتی ایشان به غزوه تبوک رفتند، در منزلی فرود آمدند، عبد الله بن ابی گفت: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ». خبر این مطلب به رسول خدا ﷺ رسید و با این حال، حرکت کردند و دیگر نماز نخواندند. گروهی این مطلب را به ایشان گوشزد کردند، ایشان قصه ابن ابی را نقل کردند و این آیه قرآن نازل شد: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ لَكُمْ لَبِئْسَ مَا لَكُمُ اللَّهُ يَعْزِمُكُمْ لِأَنْ تَكُونَ لَكُمْ لِرَسُولِ اللَّهِ»<sup>۳</sup>.

۱. «... عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ». (منافقون: ۸) فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَحَلَفَ عَبْدُ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَذْكَرْ شَيْئًا، وَلَا مَنِي قَوْمِي وَقَالُوا: مَا أَرَدْتَ إِلَيَّ هَذَا؟! فَأَرْسَلَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَنْزَلَ عَذْرَكَ». فَتَرَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ «الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَقُوا» (منافقون: ۷) حَتَّى بَلَغَ «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»: السُّنَنُ الْكُبْرَى، نسائي، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

۲. تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۳۵۷؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، سیوطی، ج ۶، ص ۲۲۴؛ مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، نووی الجاوی، ج ۲، ص ۵۲۹.

۳. «عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا نَزَلَ مِنْزِلًا فِي السَّفَرِ لَمْ يَتَّجِلْ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ،

ذهبی که یکی از تاریخ نگاران به نام عامه است، این مطلب را در تاریخ اسلامش آورده است:<sup>۱</sup>

«واو (=عبد الله بن ابی) همان کسی است که در غزوه تبوک گفت: ﴿لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾».

به هر حال و براین پایه ها، مسلم است که عبد الله بن ابی این سخنان را در غزوه تبوک بر زبان رانده است.

توجه به چند نکته در این خصوص لازم است:

بر اساس نقل تمام سیره نویسان و مفسران و متکلمان عامه، عبد الله بن ابی در غزوه تبوک با پیامبر خدا ﷺ همراه نشد و بلکه او با همراهی لشکریانش به مدینه بازگشتند. یعنی این جملات در اردوگاه جنگ تبوک عبد الله بن ابی از زبان او خارج شده است؛ اردوگاهی که او در کنار اردوگاه پیامبر رحمت ﷺ برای جنگ تبوک تشکیل داده بود.

«یقولون» فعل جمع مذکر غایب و مضارع است. وجود فعلی با این ویژگی در عبارت «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»، براین واقعیت دلالت دارد که گفته «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»، قول گروهی از منافقان است؛ نه قول یک نفر از آنان و نسبت دادن این گفته به عبد الله بن ابی باید دلیل موجهی داشته باشد. براین اساس، این گفته، یا گفته

فَلَمَّا كَانَ غَزْوُهُ تَبُوكَ نَزَلَ مِنْزِلًا، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ» فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَارْتَحَلَ وَلَمْ يَصَلْ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لَهُ فَذَكَرَ قِصَّةَ ابْنِ أَبِي، وَنَزَلَ الْقُرْآنُ: «إِذَا جَاءَكَ الْمُتَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ» (منافقون: ۱)؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ۳۳۵۷.

۱. «... قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَقَكَ يَا زَيْدٌ». وَكَانَ قَدْ تَقَالَبَ إِلَيْهِ أَنَّ ابْنَ أَبِي قَالَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»، فَتَوَقَّفَ النَّبِيُّ ﷺ فِي نَفْلِهِ، فَتَزَلَّتِ الْأَيْدِي بِتَصَدِيقِهِ»؛ تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ذهبی، ج ۵، ص ۷۳.

و نظر تمام لشکر او بوده و یا نظر گروهی از منافقانی بوده است که در این مسیر، او را همراهی می‌کردند.

«يقولون» که فعلی مضارع است همچنین دلالت بر این واقعیت دارد که این جملات، ورد زبان این گروه بودند نه جملاتی که فقط یک بار از دهان آنان خارج شده و مثلاً از گفتن آن پشیمان شده و بعد از آن دیگر تکرارش نکرده باشند.

بسیاری از متون نقل شده که به گزارش این خبر پرداخته است حکایت از آن دارد که این گفتگوها در نزدیکی پیامبر خدا ﷺ رخ نداده بود. بسیاری از این متون خبر از آن می‌دهد که پیامبر خدا به مجرد آن که این خبر به او رسید، از مستحبات کاستند و در بازگشت به مدینه عجله کردند. این خبرها نشان می‌دهد که تصمیم عبد الله بن ابی و لشکریانش، همان بود که مطرح شد.

بدین ترتیب و بر این پایه‌ها به خوبی روشن است که چرا این لشکرگرد هم آمد و آنان با چه قصدی به مدینه بازگشتند.

منافقان با استفاده از اردو زدن در مکانی نزدیک به اردوگاه پیامبر رحمت ﷺ، کاری کرده بودند که مسلمانانی که قصد پیوستن به رسول خدا را داشتند، از میان اردوگاه آنان عبور کنند و چون این نخستین باری بود که اردوگاهی در کنار پایگاه پیامبر خدا ﷺ زده می‌شد، بسیاری از مسلمانان خام و کم‌تجربه شاید از ماجرای پیش آمده با خبر هم نمی‌شدند و چنانچه از این مکر منافقان مطلع می‌شدند، منافقان بسیاری بر روی آنان و براندیشه آنان کار می‌کردند تا نظرشان را نسبت به ماندن در این اردوگاه مساعد کنند.

تکلیف منافقان کم‌رتبه‌تر و منافقان شیطان نیز در این مسیر روشن بود. به

این ترتیب، آنان با استفاده از این روش و مکرها و نیرنگهای بسیار دیگر، از نتیجه تلاش پیامبر خدا ﷺ برای فراخوانی و تجهیز مسلمانان برای نبرد با رومیان استفاده کردند و لشکر عظیمی را تشکیل دادند تا با استفاده از غیبت پیامبر رحمت از مدینه و نیز با استفاده از غیبت مسلمانان راستین از مدینه، مدینه را به اشغال خود در آورند.

نکته بسیار مهمی که نباید از دیده‌ها به دور بماند، گمانی است که آیه‌ای از سوره فتح به آن اشاره می‌کند:

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِآلِسَتَيْهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا \* بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا»<sup>۱</sup>.

«بزودی اعرابی که از همراهی با توجا مانده‌اند، به تومی گویند: اموال و خانواده‌های ما، ما را مشغول کرد و ما را از همراهی بازداشت پس بیا برای ما استغفار کن. آنان با زبانهایشان چیزهایی را می‌گویند که در دل آنان نیست. به آنان بگو: پس، چه کسی در برابر خداوند توان و قدرت اقدامی را دارد اگر او برای شما زبانی را بخواهد یا اراده منفعت رسانی به شما را داشته باشد؟! بلکه خدا به تمام آنچه انجامش می‌دهید، کاملاً آگاه است. بلکه شما گمان کردید که نه پیامبر خدا و نه هیچ یک از مؤمنان، به سمت خانواده‌های خود باز نمی‌گردند. و این مطلب در دل‌های شما زینت داده شد و گمان کردید، گمان بسیار بدی را. و شما قوم هلاک شده‌ای هستید».

بدین ترتیب، لشکر منافقان همگی یقین داشتند که پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان، از جنگ با رومیان هرگز دیگر به خانه باز نمی‌گردند و چنانچه



سالم هم باز گردند با استقرار لشکر منافقان در مدینه دیگر کاری از دست آنان ساخته نخواهد بود.

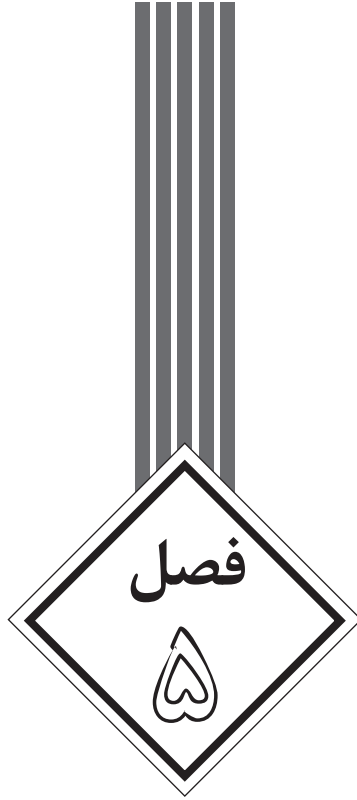
با وجود آیات قرآن مجید در ارتباط با این موضوعات که در بخش‌های پیشین به تفصیل از آن سخن به میان آمد، اردو زدن در مقابل پیامبر خدا ﷺ با هیچ برهانی قابل توجیه نیست و تقریباً هیچ سبب روشنی هم برای آن ذکر نشده است. هم چنین روشن نشده که این گروه از کدامیک از گروه‌های یاد شده بودند و برای چه منظوری در اردویی مقابل پیامبر خدا شرکت کرده بودند و چرا با ایشان همراه نشدند. آنچه مسلم است این است که این لشکرکشی، یک مقابله رسمی در مقابل قرارگاه خاتم پیامبران ﷺ بود.

اینکه جمعیتی معادل لشکر پیامبر ﷺ در جبهه مقابل آن حضرت قرار می‌گیرند، امر مهمی است که وضعیت ایمان مردم مدینه را تا اندازه‌ای روشن می‌سازد؛ اما جهت مهم‌تر، این است که شرایط حاکم بر مدینه در سالهای آخر عمر رسول خدا ﷺ به گونه‌ای بوده است که عده‌ای این جرئت و جسارت را پیدا می‌کنند که آشکارا خود را رویاروی پیامبر ﷺ قرار داده و در صف مخالفان آن حضرت قرار گیرند. بی‌گمان از چنین جامعه‌ای که در حیات پیامبر خود این چنین آثار نفاق را آشکار می‌سازد، نمی‌توان انتظار داشت که در جریان سقیفه، وفاداری خود را ثابت نماید.

با وجود اینکه سیره، اصحاب رسول خدا ﷺ را از هرگونه پیرایه، آراسته‌اند اما آنچه مسلم است در جریان جنگ تبوک، پیامبر اکرم ﷺ به همراه سی هزار تن از مردان جنگی، مدینه را ترک کردند و به سوی تبوک راهی شدند. در حالی که بیش از این تعداد یا حداقل عدد مشابهی از منافقان در مدینه باقی ماندند. آنان بر این باور بودند که پیامبر ﷺ از این سفر خطرناک باز نخواهد گشت و امید داشتند که حتی اگر آن حضرت با دشمن روبه‌رو نگردد و جان خود را در جنگ

نبازد، در طول این مسیر طولانی از شدت گرما و بی‌آبی و خستگی تلف شود. در نهایت منافقان چنین در سر می‌پروراندند که اگر پیامبر ﷺ از این همه دامی که بر سر راه او گسترده‌اند، جان سالم به دربرد و به مدینه بازگردد، در مقابل آن حضرت بایستند و از ورودش به شهر ممانعت به عمل آورند.

اکنون روشن می‌شود که چرا پیامبر اکرم ﷺ اصرار داشتند امیرالمؤمنین علیؑ در مدینه بماند و می‌فرمودند: یا خودم یا کسی که مثل من است باید در شهر بماند. بی‌شک کسی جز امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیؑ نمی‌توانست از مدینه در برابر این توطئه محافظت نماید.



---

تمہید الہی پیامبر خدا ﷺ  
در جنگ تبوک

---



## مقدمه

شواهد متعدد تاریخی و همچنین دلایل قرآنی و روایی فراوان، نشان از این حقیقت مهم دارد که بی تردید، وجود گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام از هر حیث، نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بود.

یکی از احادیث مشهور در این ارتباط، حدیث شریف منزلت است که به جهت سندی بسیار محکم بوده و به صورت متواتر نقل شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع مختلفی این حدیث را بیان فرموده‌اند؛ از جمله: در غزوه تبوک، در جریان عقد اخوت، هنگام تولد امام حسین علیه السلام، در جنگ خیبر، به هنگام سد ابواب و در غدیر خم.

یکی از معروفترین موقعیت‌هایی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن، این حدیث را بیان فرمودند، هنگام غزوه تبوک بود. همانطور که پیشتر گفته شد، همزمان با حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سمت تبوک، منافقین با همکاری یهود، در صدد توطئه‌هایی بودند که پیامد آن ایجاد مشکلات عدیده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان بود. مشکلاتی که در صورت وقوع، صدمات جبران‌ناپذیری به دنبال داشت.

رسول خدا برای جلوگیری از توطئه منافقان و یهود، امیر مؤمنان علیه السلام را در

مدینه به جای خود قرار دادند و با خود همراه نکردند. این تهمید الهی رسول خدا از آن جهت بود که کسی جز امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را یارای مواجهه با یهود مدینه و منافقان، آن دشمنانِ قسم خوردهٔ اسلام نبود. آنان نیز با خاطراتی که از جنگ خیبر به یاد داشتند، این را نیک می‌دانستند که حریف امیرمؤمنان نخواهند بود. بنابراین موقتاً اقدامات منافقین و یهود، تحت الشعاع حضور حضرتش در مدینه قرار گرفت.

منافقین که با حضور امیرمؤمنان در شهر، از اجرای نقشه‌های خود نا امید شده بودند، به این پرسش در شهر دامن زدند که چرا علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که همیشه در جنگ‌ها حضور داشت و پرچمدار غزوات رسول خدا بود، این بار همراه ایشان نیست؟! سپس شایع کردند که بی‌شک علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ جایگاه خود را در نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دست داده است.

به جهت خنثی کردن این شایعات، امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ خود را به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که هنوز چندان دور نشده بودند، رسانده و برای ثبت در تاریخ و در حضور همگان، از علّت این عدم همراهی سؤال کردند. پیامبر خدا در پاسخ فرمودند:

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَازُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛<sup>۱</sup>  
یعنی: «آیا دوست نمی‌داری که برای من مانند هارون برای موسی باشی؟ غیر از این که بعد از من پیامبری نیست».

در این فرمایش رسول خدا جایگاه امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، همچون جایگاه حضرت هارون عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ معرفی شده است:

---

۱. نهج البلاغه، ص ۷.

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»؛ یعنی: «تو برای من مثل هارون برای موسی هستی با این تفاوت که بعد از من نبی نخواهد بود».

این حدیث از حیث سند نیز از اعتبار کافی برخوردار بوده و فریقین بر صحت آن اتفاق نظر دارند؛ حتی ابن تیمیه که در فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ همیشه روشی سلبی اتخاذ کرده و تا آن جا که در توان داشته، در این دسته از احادیث تردید و تشکیک کرده است؛ درباره حدیث منزلت، در منهاج السنه، می‌گوید: «إِنَّ هَذَا الْحَدِيثَ ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِينَ بِأَلَا زَيْبٍ وَغَيْرِهِمَا»؛<sup>۲</sup> یعنی: «این حدیث بدون شک در صحیحین و در کتاب‌های حدیثی دیگر نقل شده است».

محدث بحرانی در غایه المرام در باب حدیث منزلت از طریق اهل تسنن، یک صد روایت و از طریق شیعه هفتاد روایت را نقل می‌کند.<sup>۳</sup> محدثان اهل تسنن این حدیث را از بیش از بیست صحابی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده‌اند. در تاریخ ابن کثیر، پاره‌ای از این نقل‌ها بیان شده است.<sup>۴</sup>

## ۵-۱. دلالت‌های حدیث منزلت

نکته دیگر در رابطه با حدیث منزلت، دلالت‌هایی است که این حدیث شریف در بردارد. چنان که پیش‌تر اشاره شد، حدیث منزلت بر امور متعددی دلالت می‌کند که هر کدام از آن‌ها به تنهایی، دلیلی کافی بر امامت امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و جانشینی بلا فصل ایشان است.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۱۰۷.

۲. منهاج السنه، حسینی میلانی، ج ۷، ص ۱۷۷.

۳. غایه المرام، بحرانی، ج ۲، ص ۲۱ تا ص ۱۴۳.

۴. تاریخ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

## ۱-۱-۵. نگاهی به مقامات حضرت هارون در قرآن

پیش از آن که به بررسی دلالت‌های حدیث منزلت بپردازیم، لازم است نگاهی به مقامات حضرت هارون علیه السلام در کتاب خدا داشته باشیم تا معلوم شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در مقایسه با جناب هارون از چه منزلت‌هایی برخوردار بودند.

### ۱. وزارت

یکی از مقامات حضرت هارون، وزارت حضرت موسی علیه السلام بود. وزیر کسی است که بار سنگین مسئولیت امیر را بردوش کشیده و متصدی انجام آن شود. این وزارت، در پی درخواست حضرت موسی علیه السلام از خداوند، به جناب هارون اعطا شده بود:

﴿وَجَعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي﴾<sup>۱</sup>

«و برای من از خاندانم وزیری قرار بده، برادرم هارون را».

هم چنین خداوند متعال در سوره فرقان پیرامون این مقام می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾<sup>۲</sup>

«و هر آینه ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیرش قرار دادیم».

### ۲. خلافت و جانشینی

یکی دیگر از مقام‌های جناب هارون علیه السلام، خلافت و جانشینی حضرت

موسی علیه السلام است. خداوند درباره این مقام، چنین می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۳</sup>

۱. طه: ۲۹ و ۳۰.

۲. فرقان: ۳۵.

۳. اعراف: ۱۴۲.



«و موسی به برادرش هارون گفت: در میان قومم جانشین من باش و (امور آن‌ها را) اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی نکن.»

### ۳. اخوت، مشارکت در رسالت، تکیه گاه محکم

از آنجا که «اهل»، به معنای «از یک جنس و یک مشی بودن» است، «و اجعل لی وزیراً من أهلی، هارون أخي»، ناظر به «هم‌خونی» نیست؛ بلکه در بردارنده مفهومی بسیار عمیق نسبت به هم عقیده و هم رأی بودن است. چه بسیار، همخون‌هایی که اهل هم نیستند. مانند پسر نوح نبی ﷺ که خداوند متعال درباره‌اش فرمود:

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ...﴾؛

«خدا فرمود: ای نوح! به یقین او از خاندان تو نیست...».

جناب هارون، برادری است که «اهل حضرت موسی» نیز به شمار می‌آید و این برادری، یک برادری عادی محسوب نمی‌شود.

علاوه بر آن چه گفته شد، ایشان تکیه گاهی محکم و شریک در امر رسالت حضرت موسی نیز بوده‌اند:

﴿و اجعل لی وزیراً من أهلی \* هارون أخي \* اشدد به أزری \* وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾.<sup>۲</sup>

«و از خانواده‌ام دستیاری برایم قرار ده \* هارون، برادرم را \* پشتم را به او محکم کن \* و او را در کارم شریک گردان.».

### ۲-۱-۵. انطباق مقامات جناب هارون ﷺ بر امیرالمؤمنین ﷺ

طبق آن چه که در حدیث منزلت آمده است، پیامبر خدا ﷺ با این بیان، تمامی مقام‌ها و منزلت‌های جناب هارون را که در کتاب خدا برای

۱. هود: ۴۶.

۲. طه: ۳۱ و ۳۳.

ایشان ذکر شده، برای امیر مؤمنان علیه السلام اثبات نموده است؛ با این تفاوت که مقام رسالت به وجود مبارک خاتم انبیاء پایان پذیرفت.

رسول خدا با بیان این مهم که فرمود: «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» در حقیقت آیه «خاتم النبیین» را گوشزد کردند. به نظر می‌رسد که توطئه‌ای تحت عنوان ادامه نبوت و «نبی تراشی» برای بعد از رسول خدا برنامه‌ریزی شده بود. پیشتر نیز خداوند متعال، در آیات روشن و هدایتگر خویش، ختم نبوت را با حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بود.

بنابراین هر منزلتی که برای جناب علیه السلام هارون ثابت شده، برای امیر مؤمنان علیه السلام نیز ثابت خواهد شد. با این تفاوت که بعد از حضرت موسی رسولانی آمدند ولی بعد از خاتم الانبیاء، نبوت ختم شده است.

### ۱-۲-۵. جایگاهی برتر از جایگاه هارون علیه السلام

علاوه بر این مقامات، امیر مؤمنان علیه السلام برخی از خصوصیات و اوصاف بی‌مانند خویش را در خطبه قاصعه چنین شرح می‌دهند:<sup>۱</sup>

«شما از موقعیت من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خویشاوندی نزدیک آگاهیید و مقام و منزلت ویژه مرا می‌دانید. پیامبر در حالی که کودک بودم، مرا در اتاق خویش می‌نشاند. مرا در آغوش خود می‌گرفت و در بستر مخصوص خود می‌خوابانید و مرا از خود جدا نمی‌کرد.

۱. ولقد علمتم موضع من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقرابة القريبة والمنزلة الخصیصة، وضعني في حجره وأنا ولد، يضمّني إلى صدره و یکنفني في فراشه و یمسّني جسده و یشمّني و كان یمضغ الشيء ثمّ یلقمّني به، و ما وجد لي كذبة ولا خطلة في فعل، ولقد قرن الله به صلی الله علیه و آله و سلم من لئن أن كان فظيماً أعظم ملك من ملائكته، یسلک به طریق المكارم و محاسن أخلاق العالم، ليله و نهاره. ولقد كان بجاور في كل سنه بحراء، فأراه ولايراه غيري، ولم یجمع بيت واحد يومئذ في الاسلام غير رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خديجة وأنا ثالثهما.

و بوی خوش خویش را به من می‌بویانید، و لقمه را می‌جوید آنگاه در دهان من می‌نهاد.

هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه‌ای که پیامبر ﷺ را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مامور تربیت پیامبر ﷺ کرد تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری، راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند. من همواره با پیامبر ﷺ بودم.

پیامبر هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاقش برایم آشکار می‌نمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. هر سال مدتی را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم و غیر من او را نمی‌دید.

در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت مگر خانه رسول خدا ﷺ که خدیجه رضی الله عنها هم در آن بود و من سومین آن‌ها بودم... من نوروحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را استشمام می‌کردم. هنگامی که بر آن حضرت وحی نازل شد، من ناله شیطان را شنیدم، گفتم: ای رسول خدا؛ این ناله چیست؟ فرمودند: این شیطان است که از عبادت خویش مأیوس گردیده است... سپس پیامبر فرمودند: به راستی آن چه را من می‌شنوم، تومی‌شنوی و آن چه را می‌بینم، تومی‌بینی، جز این که تو پیامبر نیستی؛ بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی»<sup>۲</sup>.

با تأمل در این جملات به خوبی روشن می‌شود که جایگاه امیر مؤمنان رضی الله عنه

۱. «...أَرَىٰ نُورَ الْوَحْيِ وَالرِّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوءَةِ؛ لَقَدْ سَمِعْتُ رَبَّنَا الشَّيْطَانَ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ...».

۲. «...إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَيْرٍ»؛ نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۲، خطبه ۱۹۳.

برای رسول خدا ﷺ، نه تنها مانند جناب هارون، بلکه در مواردی بالاتراز ایشان بوده است. هر چند حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر نیست؛ ولی نور وحی و رسالت را دیده و بوی نبوت را استشمام کرده است.

این مقام و رتبه امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام، نه تنها با مقام و منزلت هیچ یک از صحابه رسول خدا ﷺ، بلکه با جناب هارون نیز قابل مقایسه نیست. اگر تمامی درجات و کمالات اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در یک کفه ترازو قرار دهیم و این مقام و منزلت امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام را در کفه دیگر، هرگز با هم برابری نخواهد کرد.

## ۲-۱-۵. امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام شریک امر رسالت به شهادت حدیث منزلت

بنا بر آنچه گذشت، با عنایت به حدیث منزلت در کنار آیات قرآن که به ماجرای جناب هارون و حضرت موسی اشاره داشت، امیر مؤمنان در جایگاه شریک امر رسالت خاتم الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار گرفت.

جایگاهی که برای درک اهمیت آن می بایست در ابتدا شئون مختلف نبی اسلام را با استمداد از آیات قرآن مجید، مرور کنیم.

مقصود از شئون نبی، آن جایگاه و یا مسئولیت هایی است که از سوی خداوند متعال برای رسول خدا و برعهده رسول گرامی اسلام نهاده شده است؛ شئونی که به طریق اولی، بعد از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای شریک آن حضرت نیز محقق است.

### ۱) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسئول «تعلیم کتاب و حکمت» است

به بیان قرآن مجید، علاوه بر مسئولیت تلاوت کتاب خدا که منجر به تنبیه و تزکیه مؤمنان می شود، پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شأن تعلیم کتاب و حکمت را نیز

عهده دار هستند. به طور قطع، برای تعلیم دادن آیات الهی به مردم، خدای متعال معلم حقیقی قرآن را از آموزش کافی برخوردار کرده است. («...وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...»)<sup>۱</sup>

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۲</sup>

«پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.»

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۳</sup>

«یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾<sup>۴</sup>

«اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند.»

۱. نساء: ۱۱۳.

۲. بقره: ۱۲۹.

۳. آل عمران: ۱۶۴.

۴. جمعه: ۲.

نکاتی چند از آیاتی که گذشت:

\* آیات فوق بیانگر این است که پیامبر، معلم کتاب و حکمت است و کتاب خداوند خود آموز نیست.

\* با آن که معنای ظاهری آیات قابل درک و فهم است اما در مجملات و متشابهات و تأویلات، نیاز به مبین دارد و تنها مرجع شایسته برای توضیح و شرح مقاصد الهی از آیات قرآن، پیامبر و شریک امر رسالت ایشان است. در غیر این صورت، وادی تفسیر به رأی گشوده خواهد شد.

\* مبین قرآن معصوم از خطاست و برداشت شخصی و احتمالی خود را به عنوان تبیین وحی مطرح نمی‌کند. برخلاف بیانات مفسرین که آراء شخصی خود را متناسب با فهم محدود و ممکن الخطای خود به قرآن نسبت می‌دهند.

۲) پیامبر ﷺ «مبیین و رفع اختلاف از کتاب خدا» است

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup>

«ای اهل کتاب! یقیناً پیامبر ما به سوی شما آمد که بسیاری از آنچه را که شما از کتاب [تورات و انجیل درباره نشانه‌های او و قرآن] همواره پنهان می‌داشتید برای شما بیان می‌کند، و از بسیاری [از پنهان کاری‌های ناروای شما هم] درمی‌گذرد. بی تردید از سوی خدا برای شما نور و کتابی روشنگر آمده است.»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۲</sup>

۱. مانند: ۱۵.

۲. مانند: ۱۹.

«ای اهل کتاب! بی تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد [و آنچه را مورد نیاز دنیا و آخرت شماست] برای شما بیان می‌کند که [روز قیامت در پیشگاه خدا] نگوئید: برای ما هیچ مژده دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده دهنده و بیم‌رسان به سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾<sup>۱</sup>

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند. پس خدا هر کس را بخواهد [به کیفر لجاجت و عنادش] گمراه می‌کند، و هر کس را بخواهد، هدایت می‌نماید، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است».

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>

«[همه پیامبران را] با دلایل روشن و کتاب‌های آسمانی [فرستادیم]، و قرآن را [هم] به سوی تو نازل کردیم به خاطر اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سویشان نازل شده بیان کنی و برای اینکه [در پیامبری تو و آنچه را به حق نازل شده] بیندیشند».

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup>

«ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه حقایقی را که در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی [تا از آرا، نظریات و سلیقه‌های باطلشان

۱. ابراهیم: ۴.

۲. نحل: ۴۴.

۳. نحل: ۶۴.

نسبت به حقایق دست بردارند] و برای مردمی که ایمان دارند [مایه] هدایت و رحمت باشد».

﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ﴾<sup>۱</sup>

«و هنگامی که عیسی دلایل روشن آورد، گفت: به راستی من برای شما حکمت آوردم، و تا برای شما [حکم] برخی [از عقاید و احکام] را که در آن اختلاف می‌کنید بیان کنم؛ بنابراین از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید».

۳) پیامبر خدا ﷺ، وسیله دعوت به سوی خدا است  
مقام دعوت کردن به سمت خداوند، مقامی الهی است که از جانب خداوند اعطا می‌شود:

﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾<sup>۲</sup>

«و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی فروزان [برای هدایت جهانیان] قرار دادیم»

﴿يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۳</sup>  
«ای قوم ما! دعوت کننده [به سوی] خدا [پیامبر اسلام] را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهانتان را ببامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد».

﴿... وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۴</sup>

«و به سوی پروردگارت دعوت کن که بی تردید تو برراهی راست قرار داری».

۱. زخرف: ۶۳.

۲. احزاب: ۴۶.

۳. الأحقاف: ۳۱.

۴. حج: ۶۷.



۴) پیامبر خدا ﷺ تذکر دهنده است

﴿مَنْ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾<sup>۱</sup>

«ما به آنچه [دشمنان لجوج بر ضد حقایق] می‌گویند، داناتریم و تو را بر آنان تسلطی نیست [که به قبول حقایق وادارشان کنی]؛ پس به وسیله قرآن کسانی را که از تهدید من می‌ترسند، بیم ده.»

﴿فَذَكَرَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾<sup>۲</sup>

«پس [مشرکان را] هشدار ده که تو به لطف و رحمت پروردگارت نه کاهنی نه دیوانه.»

﴿فَذَكَرَ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾<sup>۳</sup>؛<sup>۴</sup>

«پس [مردم را] اندرز ده، اگر اندرز سودمند افتد.»

۵) پیامبر خدا ﷺ انذار دهنده و بشارت دهنده است

﴿أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾<sup>۵</sup>

«که جز خدا را نپرستید، یقیناً من از سوی او برای شما بیم دهنده [از عذاب] و مؤذنه دهنده [به بهشت و رضوان] هستم.»

﴿قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾<sup>۶</sup>

«گفت: ای قوم من! همانا من شما را بیم دهنده‌ای آشکارم.»

۱. ق: ۴۵.

۲. طور: ۲۹.

۳. اعلی: ۹.

۴. و یارک: غاشبه: ۲۱.

۵. هود: ۱۱.

۶. نوح: ۲.

﴿أَوْلَمَ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾؛<sup>۱</sup>

«آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است».

﴿إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾؛<sup>۲</sup>

«من جز بیم دهنده ای آشکار نیستم».

﴿إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ﴾؛<sup>۳</sup>

«تو فقط بیم دهنده ای».

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾؛<sup>۴</sup>

«ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [برامت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم».

﴿... وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ

مُبِينٌ﴾؛<sup>۵،۶</sup>

«... و به کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که آنان را نزد پروردگارشان سابقه ای نیک [و مقام، مرتبه ای بلند و پاداشی شایسته] است. کافران [لجوج و بی منطق] گفتند: همانا این مرد، جادوگری آشکار است».

\* افراد در مقابل انذار پیامبر دو دسته‌اند:

۱. اعراف: ۱۸۴.

۲. شعراء: ۱۱۵.

۳. فاطر: ۲۳.

۴. احزاب: ۴۵.

۵. یونس: ۲.

۶. البقرة: ۲۱۳، الاحزاب: ۴۷، الحديد: ۱۲.

کسانی که انذار پیامبر الهی را می پذیرند که این افراد سایر شئون پیامبر را هم قبول دارند. پیامبر برای آنان معلم مبین رافع اختلاف حاکم قاضی اسوه و... است.

کسانی که زیر بار انذار پیامبر نمی روند که در این صورت کار پیامبر برای آنها ابلاغ است.

۶) پیامبر خدا ﷺ، وسیله هدایت (هدایت عامه) است

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>

«اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُوراً نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

«و همان گونه [که بر پیامبران پیشین وحی کردیم] روحی را [چون قرآن] از امر خود به تو وحی کردیم. تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانش را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی».

﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱. توبه: ۳۳.

۲. شوری: ۵۲.

۳. اعراف: ۱۵۸.

«پس به خدا و رسول او پیامبر ناخوانده درس که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد، ایمان بیاورید، و از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

﴿...أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾<sup>۱</sup>!

«...پس آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، برای پیروی شدن شایسته‌تر است یا کسی که هدایت نمی‌یابد مگر آنکه هدایتش کنند؟ شما را چه شده؟ چگونه [بدون بصیرت و دانش] داوری می‌کنید؟».

۷) پیامبر خدا ﷺ واسطهٔ ابلاغ دستورات الهی است

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۲</sup>!

«ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام)] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای. و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگه می‌دارد؛ قطعاً خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».

۸) پیامبر خدا ﷺ «شان ولایت» دارد

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۳</sup>!

«سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی [مانند علی بن ابی طالب اند] که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند [به تهیدستان] زکات می‌دهند».

۱. یونس: ۳۵.

۲. مائده: ۶۷.

۳. مائده: ۵۵.

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾<sup>۱</sup>

«و کسانی که خدا و رسولش و مؤمنانی [چون علی بن ابی طالب] را به سرپرستی و دوستی بپذیرند [حزب خدایند]، و یقیناً حزب خدا [در هر زمان و همه جا] پیروزند».

﴿التَّيِّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾<sup>۲</sup>

«پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است...»

\* اولویت ذکر شده در آیه محدود به حد و مقید به قیدی نیست لذا دلالت بر اولویت به طور مطلق دارد.

\* ولایت پیامبر اعم از تکوینی و تشریحی است

\* ولایت تشریحی به معنی وجوب اطاعت است در امر و نهی و حکم و قضاوت.

یعنی اگر ولی تشریحی در اعمال اختیاری انسان امر و نهی داشت باید

اطاعت شود و حکمش برخواست انسان مقدم شمرده شود.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾<sup>۳</sup> (اطاعت

از رسول نشان اطاعت از خداست)

«هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که

روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور

اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم».

﴿...وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾<sup>۴</sup>

۱. مائده: ۵۶.

۲. احزاب: ۶.

۳. نساء: ۸۰.

۴. نوز: ۵۴.

«... و اگر او را اطاعت کنید هدایت می یابید».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾؛<sup>۱</sup>

«ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید؛ این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است».

\* ولایت تشریحی رسول خدا، در اطاعت از رسول خدا معنا می شود

\* «اطیعوا الرسول» به دنبال «اطیعوا الله» ذکر شده است؛ بنابراین سخن از

دو ولایت است:

مراد از «اطیعوا الله» امتثال از احکام الهی است که پیامبر ابلاغ کرده.

مراد از «اطیعوا الرسول» و جوب اطاعت از رسول در مواردی است که به ایشان

وحی اصطلاحی (یعنی نزول قرآن) نشده و این همان ولایت تشریحی است.

\* نکته دیگر اطلاق و جوب اطاعت از رسول است. که مقید به قید و مشروط

به شرطی نشده.

﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾؛<sup>۲</sup> (سرپیچی از

فرمان رسول، کفر است)

۱. نساء: ۵۹.

۲. آل عمران: ۳۲.

«بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید. پس اگر روی گردانیدند [بدانند که] یقیناً خدا کافران را دوست ندارد».

﴿وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ (رحمت خداوند، در گرو اطاعت

از رسول خداست)

«و از خدا و پیامبر فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید».

﴿يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ﴾؛<sup>۲</sup> (عدم

اطاعت از رسول، موجب افسوس و قرار گرفتن در آتش است)

«روزی که چهره هایشان را در آتش از سوئی به سوئی می گردانند، [و] می گویند:

ای کاش ما [در دنیا] از خدا و پیامبر اطاعت کرده بودیم».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ﴾؛<sup>۳</sup>

«ای اهل ایمان! خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف

از دستورها خدا و پیامبر، شرک، نفاق، منت گذاری و ریا] باطل مکنید».

۹) تبعیت از پیامبر خدا ﷺ، جالبِ محبتِ خداوند است

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ

رَحِيمٌ﴾؛<sup>۴</sup>

«بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را

دوست بدارد، و گناهانتان را ببامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

۱. آل عمران: ۱۳۲.

۲. احزاب: ۶۶.

۳. محمد: ۳۳.

۴. برای مطالعه بیشتر، رک: النساء: ۶۹، النساء: ۱۳، الأنفال: ۲۰، الأنفال: ۴۶، التوبة: ۷۱، المائدة:

۹۲، النور: ۵۴، النور: ۵۶، التغابن: ۱۲، النور: ۵۲، الأحزاب: ۷۱.

۵. آل عمران: ۳۱.

\* معلوم نیست که اگر ما خدا را دوست داشته باشیم او نیز ما را دوست داشته باشد. تبعیت از پیامبر خدا ﷺ،

شرط دوست داشته شدن توسط خداوند است.

\* تبعیت، جنبه عملی دارد و به معنای پیروی و دنباله روی است. در واقع تبعیت، پا جای پای رسول خدا گذاشتن است در تمامی امور؛ در حالی که اطاعت، در رابطه با امر و نهی است. بنابراین، اطاعت زیر مجموعه تبعیت محسوب می شود.

(۱۰) پیامبر ﷺ وسیله «تقرب به خداوند» است

خداوند از مؤمنان خواسته تا به سمت او، وسیله بجویند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

«ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان درگاهش] برای تقرب به سوی او بجویند؛ و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید».

\* امر خداوند برای تقرب به خداوند، «ابتغاء الوسيلة» است؛ بی شک خداوند این وسیله را در دسترس همگان قرار داده است.

\* در معرفی وسیله، مصادیق مختلفی ذکر شده است؛ حال آن که تمامی این مصادیق مانند نماز و روزه و امثال آنها، از واسطه ای جز رسول خدا دریافت نشده است و مقید به فرمایش ایشان است. حتی خود این آیه نیز به وسیله رسول گرامی به دست ما رسیده است. بنابراین، اولین وسیله در دریافت دیگر وسیله ها شخص رسول خداست.



### ۱۱) پیامبر خدا ﷺ مطلع از غیب است

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنِ خَلْفِهِ رَصَدًا»؛<sup>۱</sup> [او] دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند \* مگر پیامبرانی را که [برای آگاه شدن از غیب] برگزیده است، پس نگهبانانی [برای محافظت از آنان] از پیش رو و پشت سرشان می‌گمارد».

«مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظَلِّعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ»<sup>۲</sup>؛

«خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن، و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به سبب آزمایش‌های مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد [برای آگاه کردن به غیب] برمی‌گزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ نَمَّ تُرْدُونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»<sup>۳</sup>؛

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، از شما [به سبب شرکت نکردن در جنگ]

۱. جن: ۲۶-۲۷.

۲. آل عمران: ۱۷۹.

۳. توبه: ۹۴.

عذرخواهی می‌کنند، بگو: عذرخواهی نکنید، ما هرگز شما را باور نخواهیم کرد، خدا ما را از خیانت‌های شما آگاه کرد، و [دیگر بار هم] یقیناً خدا و پیامبرش کارهای شما را می‌بینند [و برای آنان روشن است که باز هم خیانت می‌ورزید] آنگاه [پس از پایان مهلت مقرر] به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید و شما را به خیانت‌هایی که همواره مرتکب می‌شدید، آگاه خواهد کرد».

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup>

«اینها از خبرهای غیبی است که آن را به تو وحی می‌کنیم، نه تو آنها را پیش از این می‌دانستی و نه قوم تو؛ پس [در ابلاغ پیام ما با بهره گرفتن از این خبرها] شکیبایی ورز؛ یقیناً فرجام [نیک] برای پرهیزکاران است».

\* در آیتی که مطلقاً علم غیب نفی شده، منظور آن است که افراد به طور مستقل دارای آن علم باشند، وگرنه خداوند هر که را بخواهد از علم غیب مطلع و آگاه می‌کند.

۲۵۰

## ۱۲) رؤیت اعمال امت توسط رسول پیامبر خدا ﷺ

﴿يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

«هنگامی که به سوی آنان بازگردید، از شما [به سبب شرکت نکردن در جنگ] عذرخواهی می‌کنند، بگو: عذرخواهی نکنید، ما هرگز شما را باور نخواهیم کرد، خدا ما را از خیانت‌های شما آگاه کرد، و [دیگر بار هم] یقیناً

۱. هود: ۴۹.

۲. ویا: آل عمران: ۴۴؛ یوسف: ۱۰۲.

۳. توبه: ۹۴.

خدا و پیامبرش کارهای شما را می بینند [و برای آنان روشن است که باز هم خیانت می ورزید] آنگاه [پس از پایان مهلت مقرر] به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید و شما را به خیانت هایی که همواره مرتکب می شدید، آگاه خواهد کرد».

﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ اِلَىٰ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

«و بگو: عمل کنید یقیناً خدا و پیامبرش و مؤمنان اعمال شما را می بینند، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را به آنچه همواره انجام می دادید، آگاه می کند».

\* با توجه به معنای ظاهری آیه، رسول و عده ای از مؤمنان بعد از انجام عمل توسط مؤمنان، عمل آنها را رویت می کنند؛ چه در قید حیات ظاهری باشند چه نباشند.

منظور از این که خدا و رسول و عده ای از مومنین اعمال را به زودی خواهند دید غیر از قیامت است؛ چرا که حوزه عمل به دنیا مربوط است و در قیامت عملی انجام نمی شود.

### ۱۳) شاهد و شهید بودن پیامبر خدا ﷺ

یکی از معانی شهید یا شاهد، کاربرد دنیایی این کلمات است که معمولاً در محاکم دنیایی دیده می شود؛ شاهد بر اساس حضور و علم خود در صحنه، مطلبی را برای احقاق حق مظلوم اعلام می کند. این تلقی سبب شده تا مردم درباره شهیدان یا شاهدان قیامت نیز چنین تصویری داشته باشند که آنان نیز مطلبی را برای احقاق حق مظلوم اعلام می کنند یا برای تأیید حکم خداوند حاضر می شوند.

حال آن که اساساً محکمه قیامت نیازی به شهید و شاهد از جنس شهید و شاهد دنیایی ندارد و دلیل دیگری به جز موارد مذکور دارد. یکی از حکمت‌های طرح مسئله وجود شاهدان در روز قیامت، برای نشان دادن مقام شامخ ایشان است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾<sup>۱</sup>

«ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد [برامت] و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم.»

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾<sup>۲</sup>

«ما پیامبری که گواه بر [اعمال] شماست، به سویتان فرستادیم، همان گونه که به سوی فرعون، رسولی فرستادیم.»

﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾<sup>۳</sup>

«و از هر امتی گواه مطلع و آگاهی [چون پیامبر یا امام معصوم یا شخصی عادل و صالح] بیرون می‌آوریم، و [در محضر او به امت] می‌گوییم: دلیل خود را [بر درستی آیین شرک] بیاورید. پس برای آنان یقینی شود که بی‌تردید حق [یعنی توحید] ویژه خداست، و آنچه را به دروغ [به عنوان شریک خدا] می‌ساختند از دستشان می‌رود و گم می‌شود.»

﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾<sup>۴</sup>

«پس چگونه است [حال مردم] هنگامی که از هر امتی گواهی [که پیامبر آنان است] بر اعمالشان [بیاوریم، و تو را بر آنان گواه آوریم؟].»

۱. احزاب: ۴۵ و مشابه آن: فتح: ۸.

۲. مزمل: ۱۵.

۳. القصص: ۷۵.

۴. النساء: ۴۱.

﴿وَيَوْمَ نَبِّعُثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>  
 «و [یاد کن] روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان بر آنان برمی انگیزیم، و تو را [ای پیامبر اسلام!] براینان گواه می آوریم؛ و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مزده ای برای تسلیم شدگان [به فرمان های خدا] است».

﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾؛<sup>۲</sup>

«و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش [که لحظه روشن شدن حقایق است] به مسیح ایمان می آورد [که او فرستاده خدا، بنده او و مزده دهنده به ظهور پیامبر اسلام است، ولی ایمان در آن لحظه سودبخش نیست] و مسیح روز قیامت بر [عقاید و اعمال] آنان گواه است».

#### ۱۴) پیامبر خدا ﷺ، شافع امت

﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا﴾؛<sup>۳</sup>  
 «و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این افزون [بر واجب]، ویژه توست، امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد».

ظاهراین آیه، حاوی لفظ شفاعت نیست، اما از سوی فریقین به شفاعت تفسیر شده. علاوه بر منابع شیعه، ماخذ مهم اهل تسنن نیز براین مطلب تأکید کرده اند. برای نمونه:

۱. النحل: ۸۹.

۲. النساء: ۱۵۹.

۳. اسراء: ۷۹.

طبری در جامع البیان فی تفسیر القرآن<sup>۱</sup> در این باره نوشته:

«اکثر دانشمندان گفته‌اند: آن [مقام محمود]، مقامی است که رسول خدا ﷺ روز قیامت، برای شفاعت از مردم در آن می‌ایستند تا آنان را از سختی شدیدی که در آن گرفتارند، آسوده سازند».

فخر رازی در مفاتیح الغیب<sup>۲</sup>، در نقل اقوال ذکر شده درباره «مقام محمود» نوشته است:

«اول این که «مقام محمود» شفاعت است. واحدی گفته مفسران بر این نظر اجماع دارند چنان که پیامبر<sup>۳</sup> فرمودند: آن، مقامی است که ائمتم را شفاعت می‌کنم».

فخر، سپس به تفصیل درباره تطبیق این قول با آیه توضیح داده و در ضمن آن نوشته:

«وقتی ثابت شد که لفظ آیه قویاً به این معنا اشعار دارد و اخبار صحیح در آن وارد شده، واجب است لفظ آیه بر شفاعت حمل شود.. مردم بر این معنا اتفاق نظر دارند».

زمخشری در کشاف<sup>۴</sup>، قرطبی در الجامع لأحكام القرآن<sup>۵</sup>، شوکانی در فتح القدیر<sup>۶</sup> و... بر این معنا اتفاق نظر دارند.

علاوه بر این، آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که بر شفاعت افرادی تأکید می‌کند که از سوی خداوند اذن شفاعت دارند:

۱. ج. ۱۵، ص ۹۷.

۲. ج. ۲۱، ص ۳۸۸.

۳. ج. ۲، ص ۶۸۷.

۴. ج. ۱۱، ص ۳۰۹.

۵. ج. ۳، ص ۲۹۹.

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۱</sup>  
 «و کسانی را که به جای خدا می پرستند، اختیار شفاعت ندارند، اختیار شفاعت فقط با کسانی است که [از روی بصیرت] شهادت به حق داده اند و آنان [حقیقت حال کسانی را که می خواهند برای آنان شفاعت کنند] می دانند».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾<sup>۲</sup>

«خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و مدبر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات] است، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟...»

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَانِ عَهْدًا﴾<sup>۳</sup>  
 «[شفیعان در آن روز] قدرت بر شفاعت ندارند مگر کسانی [مانند پیامبران، امامان، فرشتگان و اولیا] که از نزد [خدای] رحمان، پیمانی [بر اذن شفاعت] گرفته باشند».

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَانُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾<sup>۴</sup>  
 «در آن روز شفاعت کسی سودی ندهد مگر آنکه [خدای] رحمان به او اذن دهد و گفتارش را [در مورد شفاعت از دیگران] بیسندد».

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ

۱. زخرف: ۸۶.

۲. بقره: ۲۵۵.

۳. مریم: ۸۶.

۴. طه: ۱۰۹.

﴿إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ حَسْبَيْتِهِ مُشْفِقُونَ﴾<sup>۱</sup>

«در گفتار بپروا و پیشی نمی گیرند، و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند \* خدا همه گذشته آنان و آینده شان را می داند، و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی کند، و آنان از ترس [عظمت و جلال] او هراسان و بیمناکند».

﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾<sup>۲</sup>

«شفاعت در پیشگاه خدا جز برای کسانی که به آنان اذن دهد سودی ندارد، [آن روز شفیعیان و امیدواران به شفاعت مضطربانه به انتظار اذن خدا برای شفاعت هستند] تا زمانی که با صدور اذن شفاعت دل هایشان آرام گیرد [در این هنگام مجرمان به شفیعیان] گویند: پروردگارتان چه گفت؟ می گویند: حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است».

﴿يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَن مَّوَلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَن رَّجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۳</sup>

«همان روزی که هیچ دوستی چیزی از عذاب را از دوستش دفع نمی کند، و چون [آلوده به شرک و کفرند] یاری نمی شوند \* مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است؛ زیرا او توانای شکست ناپذیر و مهربان است».

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾<sup>۴</sup>

«و به زودی پروردگارت بخششی به تو خواهد کرد تا خشنود شوی».

از میان منابع تفسیری شیعه برای مثال مرحوم طبرسی در مجمع این

۱. انبیاء: ۲۷ و ۲۸.

۲. سبأ: ۲۳.

۳. دخان: ۴۱ و ۴۲.

۴. ضحی: ۵.



مقام را مقام شفاعت دانسته و نوشته است<sup>۱</sup>:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» معناه و سيعطيك ربك في الآخرة من الشفاعة والحوض وسائر أنواع الكرامة فيك وفي أمتك ما ترضى به وروى حرث بن شريح عن محمد بن علي بن الحنفية أنه قال يا أهل العراق تزعمون أن أرجى آية في كتاب الله عز وجل...».

از میان منابع تفسیری اهل تسنن نیز برای نمونه در درالمنثور سیوطی به شفاعت پیامبر امتش را معنا شده است: «في قوله ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ قال من رضا محمد ان لا يدخل أحد من أهل بيته النار وأخرج البيهقي في شعب الإيمان من طريق سعيد بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما في قوله ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ قال رضاه ان تدخل أمته الجنة كلهم وأخرج الخطيب في تلخيص المتشابه من وجه آخر عن ابن عباس رضی الله عنهما في قوله ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ قال لا يرضى محمد و احد من أمته في النار...»<sup>۲</sup>.



۱۵) پیامبر خدا ﷺ تطهیرکننده و تزکیه کننده مؤمنان است

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»<sup>۳</sup>؛

«اوست که در میان مردم بی سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را [از آلودگی های فکری و روحی] پاکشان کند

۱. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۵؛ برای مطالعه بیشتر رک: تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة على استرآبادی، صفحه ۷۸۳؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۴، ص: ۳۱۸.

۲. ج ۶، ص ۳۶۱؛ برای مطالعه بیشتر رک: التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص: ۱۹۴؛ تفسیر القرآن العظیم (الطبرانی)، ج ۶، ص ۵۱۶.

۳. جمعه: ۲.

و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، و آنان به یقین پیش از این در گمراهی آشکاری بودند».

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ \* أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾؛

«از اموالشان زکاتی دریافت کن که به سبب آن [نفوس و اموالشان را] پاک می کنی، و آنان را رشد و تکامل می دهی؛ و [به هنگام دریافت زکات] بر آنان دعا کن؛ زیرا دعای تو مایه آرامشی برای آنان است؛ و خدا شنوا و داناست \* آیا ندانسته اند که فقط خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را دریافت می کند؟ و یقیناً خداست که بسیار توبه پذیر و مهربان است».

۱- خدا به پیامبر دستور می دهد که از اموال مؤمنان صدقه بگیرد.

۲- پیامبر با گرفتن صدقه از مؤمنان آنها را پاک می کند و با درود فرستادن بر آنها مایه ی آرامش آنها می شود.

۳- خداوند اخذ صدقه توسط پیامبر را اخذ خود اعلام می کند.

۱۶) پیامبر خدا ﷺ رحمت الهی است برای عالمیان

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ

رَحِيمٌ﴾؛<sup>۲</sup>

«یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سویتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان

۱. توبه: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲. انبیاء: ۱۰۷.

۳. توبه: ۱۲۸.

بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان رؤوف و مهربان است».

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾؛<sup>۱</sup>  
 «و خدا بر آن نیست که آنان را در حالی که تودر میان آنان به سر می بری، عذاب کند و تا ایشان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده آنان نخواهد بود».

### ۱۷) استغفار پیامبر خدا ﷺ سبب آمرزش مؤمنان

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَلَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

«و چون به آنان گویند: بیاید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را بر می گردانند، و آنان را می بینی که متکبرانه [از حق] روی می گردانند».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾؛<sup>۳</sup>

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان هنگامی که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یافتند».

شرط پذیرش قطعی توبه گناهکاران نزد پیامبر ﷺ حاضر شدن و طلب استغفار از خدا و استغفار پیامبر برای آنهاست. حال اگر عده ای از این مراجعه سرپیچی کنند نشان نفاق و استکبار آنهاست.

۱. انفال: ۳۳.

۲. منافقون: ۵.

۳. نساء: ۶۴.

﴿قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ \* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛

«گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطا کار بوده ایم \* گفت: برای شما از پروردگرم درخواست آمرزش خواهم کرد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است».

۱۸) پیامبر خدا ﷺ، قاضی مورد تأیید خداوند است

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ \* وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾؛<sup>۲</sup>

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است».

\* در این آیه، «امر» به صورت مطلق آمده و مقید به وصفی نیست و شامل

همه امور دنیوی، اخروی، شخصی و اجتماعی می باشد.

\* از عطف رسول به الله می یابیم که حکم خدا و رسول دو چیز مجزای باشند.

در عطف اصل آن است که معطوف و معطوف علیه مغایر هم باشند نه متحد بایکدیگر. همیشه حکم خدا را از طریق بیان رسول می فهمیم اما گاه رسول فقط ابلاغ احکام می کند که شأن تبلیغ است و گاه خود حکم می کند، بدون آنکه آن حکم مستقیماً از جانب خدا به وسیله جناب جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام برایشان نازل شده باشد. در غیر اینصورت، ذکر «و رسوله» در آیه مورد نظر لغو و بیهوده می شود.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ

۱. یوسف: ۹۷ و ۹۸.

۲. احزاب: ۳۶.

حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»<sup>۱</sup>؛

«به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند به داوری ببپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده ای در وجودشان هیچ دل تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند».

۱۹) پرداخت صدقه هنگام نجا با پیامبر خدا ﷺ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَظْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup>؛

«ای مؤمنان! زمانی که می خواهید با پیامبر گفتگوی محرمانه کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه دهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر چیزی برای صدقه نیافتید [اجازه دارید محرمانه گفتگو کنید] زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

۲۰) زنان پیامبر خدا ﷺ مثل دیگر زنان نیستند و پاداش و کیفرشان در

درگاه الهی متفاوت است.

«يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا \* وَ مَن يَفْعَلْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا \* يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا \* وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ اقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»<sup>۳</sup>؛

۱. نساء: ۶۵.

۲. مجادله: ۱۲.

۳. احزاب: ۳۰-۳۳.

«ای همسران پیامبر! هرکس از شما کار بسیار زشت آشکاری مرتکب شود [قطعاً پیوند همسری با پیامبر به او مصونیت نمی دهد، بلکه] عذاب برای او دو چندان خواهد شد، و این [کار] بر خدا آسان است\* و هرکس از شما برای خدا و پیامبرش اطاعت خاضعانه کند و کار شایسته انجام دهد، پاداشش را دو برابر به او می دهیم و برای او رزقی نیکو و با ارزش آماده کرده ایم\* ای همسران پیامبر! شما اگر پرهیزکاری پیشه کنید [از نظر منزلت و موقعیت] مانند هیچ یک از زنان نیستید، پس در گفتار خود، نرمی و طنّازی [چنانکه عادت بیشتر زنان است] نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند، و سخن پسندیده و شایسته گویند\* و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمان و کوچه و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید...».

## ۲۱) وجوب اذن خواستن برای خروج از محضر پیامبر خدا ﷺ

خداوند متعال به مؤمنان امر می کند به هنگام خروج از محضر رسول خدا، از آنحضرت اجازه بگیرد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

«مؤمنان فقط آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند، و هنگامی که بر سر کار مهمی [که طبیعتاً مردم را گرد هم می آورد] با پیامبر باشند تا از او اجازه نگیرند [از نزد او] نمی روند. به راستی کسانی که [برای رفتن] از

تو اجازه می‌گیرند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس هنگامی که برای برخی از کارهایشان از تو اجازه می‌خواهند، به هر کدام از آنان که خواستی اجازه بده و از خدا برای آنان آموزش بخواه؛ زیرا خدا بسیار آموزنده و مهربان است».

۲۲) جایگاه ویژه پیامبر خدا ﷺ و وجوب احترام امت نسبت به ایشان آداب صحبت با رسول خدا ﷺ به قدری از حساسیت برخوردار است که خطا در این مورد باعث حبط عمل و از بین رفتن تمام دارایی ایمانی مؤمنان می‌شود:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لُوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾!

«ای مؤمنان) شما دعای رسول ﷺ و ندا کردن او را مانند ندای بین یکدیگر (بدون حفظ ادب مقام رسالت) قرار مدهید (یا دعای او را مانند دعای خود نامستجاب مپندارید)، خدا به حال آنان که (برای سرپیچی از حکمش) به یکدیگر پناه برده و از میان شما رخ پنهان می‌دارند آگاه است. پس باید کسانی که امر خدا را مخالفت می‌کنند و از آن روی می‌گردانند بترسند که مبادا به فتنه‌ای بزرگ (تسلط سلطان جور) یا عذاب در دناک دیگر (مانند قتل و اسارت) گرفتار شوند».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ \* إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنَ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ \* وَلَوْ أَنَّهُمْ

صَبْرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۰۴﴾

«ای مؤمنان! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید، و آن گونه که با یکدیگر بلند سخن می‌گویید با او بلند سخن نگوئید، مبدا آنکه اعمالتان تباه و بی اثر شود و شما تباهی آن را درک نکنید\* بی تردید کسانی که صدایشان را نزد رسول خدا پایین می‌آورند، همانان هستند که خدا دل هایشان را برای پرهیزکاری امتحان کرده، آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است\* یقیناً کسانی که تو را از پشت اطاق‌ها صدا می‌کنند، بیشترشان معرفت و آگاهی [به حرمت و عظمت تو] ندارند\* و اگر آنان صبر می‌کردند تا به سویشان بیرون آیی، یقیناً برای آنان بهتر بود، و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».



## کلام آخر

در غزوه تبوک، مکر منافقان در اردو زدن در نزدیکی اردوگاه پیامبر خدا و لشکرکشی علنی علیه پیامبر رحمت ﷺ و تصمیم به حمله به مدینه در زمانی که خاتم پیامبران و مسلمانان در مدینه حاضر نبودند و نابود سازی اثر تمام تلاش پیامبر خاتم ﷺ بود.

مکر خدا در برابر مکر منافقان و یهودیان، حضور امیر مؤمنان و احتمالاً گروهی از لشکریان با ارزش در مدینه بود. به امر پیامبر رحمت ﷺ امیر مؤمنان ﷺ در مدینه باقی مانده بود و حضور او در مدینه با نقش بر آب شدن تمام نقشه‌های منافقان و یهودیان که ضرب شست و قدرت او را در جنگ‌ها و به خصوص در خیب‌ر دیده بودند، برابر بود.

این که امیر مؤمنان ﷺ در مدینه باقی مانده بود مطلبی نیست که حتی یک نفر از اهل اسلام در آن تردید و یا اختلافی داشته باشد. بخصوص آن که به اصطلاح اهل تسنن این حدیث، حدیثی است که بخاری و مسلم هر دو بر نقل آن اتفاق کرده‌اند.

از طرف دیگر این حدیث از چند جهت بر امامت امیر مؤمنان ﷺ دلالت دارد. از این رو علمای امامیه، از دیرباز از جهات گوناگونی به این حدیث استدلال کرده و به این حدیث عنایت ویژه‌ای داشته‌اند؛ همانطور که دیگران نیز به نقل آن با سندهای خود و هم چنین به پاسخ دادن از این حدیث از راه‌های گوناگون اهتمام ورزیده‌اند.



## یافته‌ها

۱- تاریخ اسلام، تداعی‌گر تاریخ پیامبر است؛ در حالی که به مرور، تاریخ اسلامی که بین مسلمانان رایج شد بیشتر تاریخ مسلمانان بود که از طریق حکام و علمای مسلمان نوشته شد و به اسلام نسبت داده شد.

۲- در میان اقوال مکتب خلفا، هم تاریخ اسلام و هم تاریخ مسلمانان یافت می‌شود که تشخیص صحّت و سقم مطالب از رجوع به این تاریخ بسیار سخت و بلکه از محالات است.

۳- در این میان، نقش اهل بیت پیامبر و پیروان راستینشان در حفظ این میراث گرانقدر، گنجینه‌ای مغفول است که کوشیدن آن را در غبار تاریخ پنهان کنند و البته در عمل نتوانستند. علاوه بر روایات اهل البیت D، آثار صحابیان ارجمندی مانند جابر بن عبدالله انصاری به دست ما رسید.

۴- بعضی از آیات قرآن مجید دلالت بر مکی بودن موضوع نفاق دارند و منافقان مدینه، پیامد منافقان مکه‌اند. در حالی که موضوع نفاق در سیره، متولد مدینه است.

۵- نفاق به مرور بزرگتر و علنی‌تر شده، نه اینکه حل شده یا فیصله یافته است. وقتی پای یهود به صحنه باز می‌شود، فعالیت منافقان جهش یافته و کیفیت کار آنان تغییر پیدا می‌کند.

۶- تبوک نقطه‌ی اظهار این نفاق و علنی شدنِ فعالیت منافقان در جامعه است.

۷- در سوره‌ی توبه، به تشریح اعمال منافقان و تبیین صفات آنان به گونه‌ی ویژه‌ای پرداخته شده است. طبقه‌بندی و جایگاهی که منافقین در جامعه دارند، در این سوره مورد عنایت خاص قرار گرفته است.

۸- به گزارش سیره، منافقین با ویژگی‌هایی قابل شناسایی بودند. این در حالی است که طبق صریح آیات قرآن، منافقان بعضاً حتی برای پیامبر خدا ﷺ قابل شناسایی نبودند مگر اینکه خداوند آنان را به پیامبرش معرفی کند.

۹- بعد از شکست خیبر، به علت تغییر استراتژی یهودیان، گام بعدی رخنه در میان جمع مسلمانان بود. در این مرحله دست‌نشانده‌های آنان اظهار اسلام کردند و یا دست‌نشانده‌هایی که اظهار اسلام کرده بودند وارد عمل شدند.

۱۰- جنگ خیبر درس بزرگی به جهت مقابله با پیامبر رحمت ﷺ در کنار امیرمؤمنان علیؑ به یهودیان داد که حتی اگر «مرحب» فرمانده‌ی سپاهشان باشد، در حضور امیرمؤمنان علیؑ توان رویارویی نظامی با مسلمانان را ندارند.

۱۱- غزوه تبوک که در سال نهم، به دنبال انتشار شایعاتی مبنی بر حمله‌ی رومیان رخ داد، بزرگ‌ترین و طولانی‌ترین لشکرکشی پیامبر ﷺ به شمار می‌آید.

۱۲- پیامبر ﷺ اهل مکه و سایر قبایل را برای شرکت در جنگ فراخواندند و از مردم خواستند تا برای تجهیز لشکر، صدقات خود را تقدیم کنند.

۱۳- در راستای شکل‌گیری اردوی پیامبر برای اعزام به جنگ، عبدالله بن ابی به صورت علنی در مقابل پیامبر خدا ﷺ اردو زده بود.

۱۴- همراهان پیامبر خدا ﷺ در جنگ تبوک از مکه و از تمام قبایل و نیز از

مدینه و اطراف جمع شده بودند ولی همراهان عبد الله اکثراً از ساکنان مدینه و یهودیان اطراف آن بودند.

۱۵- شرکت در جنگ تبوک به اتفاق نظر صاحبان سیره، برای کسانی که شرایط شرکت در جنگ را داشتند، از جانب خدای متعال واجب اعلام شده بود و هیچ کس بدون عذر حق تخلف از این فرمان را نداشت.

۱۶- براساس آیاتی از کتاب خدا، به ویژه در آیاتی از سوره توبه بعضی از مسلمانان از شرکت در جنگ تبوک با دلایلی موجّه یا غیر موجّه خودداری کردند که حکم هر گروه از این گروه‌ها در این آیات مشخص شده است.

۱۷- طبق نقل اغلب مؤرخان، در جریان جنگ تبوک، پیامبر اکرم ﷺ به همراه سی هزار تن از مردان جنگی، مدینه را ترک کردند و به سوی تبوک راهی شدند. در حالی که بیش از این تعداد یا حداقل عدد مشابهی از منافقان در مدینه باقی ماندند و این حقیقتی است که اصحاب سیره از نقل آن چشم‌پوشی نکرده‌اند.

۱۸- اهالی اردوی عبد الله بن ابی که اصطلاحاً «منافق» هستند از آنجا که بصورت علنی در مقابل لشکر پیامبر خدا ﷺ صف آرایی کرده بودند، عملاً تبدیل به کافرانی شدند که لباس رزم برتن کردند.

۱۹- منافقان بر این باور بودند که پیامبر ﷺ از این سفر خطرناک باز نخواهند گشت و اگر ایشان با وجود دام‌های زیادی که بر سر راهشان قرار داده بودند جان سالم به در برده و به مدینه باز گردند، در مقابل آن حضرت بایستند و از ورودشان به شهر ممانعت به عمل آورند.

۲۰- در غزوه تبوک، مکر منافقان، اردو زدن در نزدیکی اردوگاه پیامبر خدا ﷺ و لشکرکشی علنی علیه آن حضرت و نیز تصمیم حمله به مدینه بود. آن هم در زمانی که خاتم پیامبران ﷺ و مسلمانان در مدینه حاضر نبودند.

۲۱- مکر خداوند در برابر مکر منافقان و یهودیان، حضور امیر مؤمنان علیه السلام به امر پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود.

۲۲- حضور امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه، با نقش بر آب شدن تمام نقشه‌های منافقان و یهودیان که ضرب شست و قدرت ایشان را در جنگ‌ها و به خصوص در خیبر دیده بودند، برابر بود.

۲۳- حضور امیر المؤمنین علیه السلام در مدینه و صدور حدیث منزلت بدین مناسبت، مطلبی نیست که حتی یک نفر از اهل اسلام در آن تردید و یا اختلافی داشته باشد. خصوصاً که به اصطلاح اهل تسنن این حدیث، حدیثی است که بخاری و مسلم هر دو بر نقل آن اتفاق کرده‌اند.

۲۴- حدیث منزلت، از چند جهت بر امامت امیر مؤمنان علیه السلام دلالت دارد. از این رو علمای امامیه، از دیرباز از جهات گوناگونی به این حدیث استدلال کرده و به آن عنایت ویژه‌ای داشته‌اند.

۲۵- به شهادت حدیث منزلت در کنار آیات قرآن که به ماجرای جناب هارون و حضرت موسی اشاره داشت، امیر مؤمنان در جایگاه شریک امر رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت. بنابراین آنچه از شئون نبی مکرم در قرآن استخراج می‌شود، به طریق اولی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شریک آن حضرت - امیر مؤمنان علیه السلام - نیز محقق است.

## منابع

قرآن

نهج البلاغه

١. اسباب النزول القرآن، واحدى نيشابورى، أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي، سال چاپ: ١٤١٢ق، دار الإصلاح - الدمام.
٢. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، قرطبي مالكي، ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر، سال چاپ: ١٤١٥ق، تحقيق: على محمد معوض - عادل احمد عبد الموجود، بيروت: دارالكتب العلمية.
٣. اسد الغابة، ابن اثير، على بن محمد، سال چاپ: ١٤١٥ق، تحقيق: عادل احمد عبد الموجود و ديگران، بيروت: دارالكتب العلمية.
٤. اسرار آل محمد ﷺ، هلالى، سليم بن قيس، سال چاپ: ١٤١٦ق، قم: نشر الهادى.
٥. الإصاية فى تمييز الصحابه، عسقلانى، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن على بن حجر، سال چاپ: ١٤١٥ق، تحقيق: شيخ عادل احمد عبد الموجود - شيخ على محمد معوض، بيروت: دارالكتب العلمية.
٦. الأغاني، اموى اصفهاني، ابوالفرج على بن حسين بن محمد مروانى، سال چاپ: ١٤١٢ق، تحقيق: عبد على مهنا - و سمير جابر، بيروت: دارالكتب العلمية.
٧. إكمال إكمال المعلم، وشتاني، محمد بن خليفة بن عمرو شتاني أبى مالكي، سال چاپ: ١٤١٥ق، تحقيق: محمد سالم هاشم، بيروت: دارالكتب العلمية.
٨. الإكتفاء بما تَصَمَّنَهُ مِنْ مَغَازِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الثَّلَاثَةِ الخُلَفَاءِ، حيمرى كلاعى، ابوالربيع سليمان بن موسى بن سالم، سال چاپ: ١٤١٧ق، تحقيق: محمد كمال الدين عز الدين على، بيروت: عالم الكتب.
٩. الأخبار الموفقيات، قرشى، زبير بن مكار، سال چاپ: ١٩٧٢ق، بغداد: ديوان الاوقاف العراقية.
١٠. البدايه و النهايه، ابن كثير، حافظ ابوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقى، تحقيق: على شيبى، سال چاپ: ١٤٠٨ق، بيروت: داراحياء التراث العربى.

۱۱. بذل القوة فی حوادث سننی النبوة، السندي، محمد هاشم، سال چاپ: ۱۱۷۴هـ، دار الفتح للدراسات و النشر.
۱۲. بذل المجهود فی إفحام اليهود، مغربي، ابن عباس، سال چاپ: ۱۴۱۰ق، دمشق - سوریه: دار القلم.
۱۳. تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضى زيبيدي، محمد بن محمد، سال چاپ: ۱۹۹۴ م، بيروت - لبنان: دار مكتبة الحياة.
۱۴. تاريخ الأدب العربي العصر الجاهلي، بروكلمان، كارل، بي تا، ترجمه به عربی: دكتور عبدالحليم نجار، مصر: دارالمعارف.
۱۵. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ذهبی، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز، سال چاپ: ۱۴۰۹ق، تحقيق: دكتور عمر عبدالسلام تدمري، بيروت: دارالكتب العربي.
۱۶. تاريخ الأمم والملوك (تاريخ الطبري)، طبري، محمد بن جرير، بي تا، تحقيق: كزیده ای از دانشمندان بزرگ، بيروت: مؤسسه الأعلمی.
۱۷. تاريخ التراث العربي، سرگین، فؤاد، سال چاپ: ۱۴۱۲ق، قم: نشر مكتبة آیه الله مرعشی نجفی.
۱۸. تاريخ الخلفاء، سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابي بكر، سال چاپ: ۱۴۱۷ق، محقق: ابراهيم صالح، بيروت: دار صادر.
۱۹. تاريخ الخميس في أحوال أنفس النفيس، دياربكري، حسين بن محمد بن حسين، سال چاپ: ۱۲۸۳ق، مصر: مطبعة الوهبييه.
۲۰. تاريخ القضاعي المسمى عيون المعارف و فنون أخبار الخلائف، قضاعي، سال چاپ: ۱۴۲۵ق، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۱. تاريخ المدينة المنورة، نميري، عمر بن شبة، سال چاپ: ۱۴۱۰ق، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، قم: دارالفكر.
۲۲. تاريخ اليعقوبي، يعقوبي، احمد بن اسحاق (ابي يعقوب) بن جعفر، بي تا، بيروت: دارصار.
۲۳. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، خطيب بغدادی، ابوبكر احمد بن علي بن ثابت، سال چاپ: ۱۴۱۷ق، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دارالكتب العلمية.
۲۴. تاريخ صدر اسلام، زرگری نژاد، غلامحسين، سال چاپ: ۱۳۷۸ش، تهران: سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انساني دانشگاهها (سمت).
۲۵. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، علي بن الحسن، سال چاپ: ۱۴۱۵ق، تحقيق: علي شيری، بيروت: دارالفكر.



٢٦. تثبيت دلائل النبوه، قاضى عبد الجبار بن احمد، سال چاپ: ١٤٢٧ق، قاهره مصر: دار المصطفى.
٢٧. التحرير والتأوير، مالكى، شيخ محمد طاهر بن عاشور، سال چاپ: ١٣٩٤ق، تحقيق: محمد الصباغ، بيروت: المكتب الإسلامى.
٢٨. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ابن شعبه حزانى، حسن بن على، سال چاپ: ١٣٥٤ق، مترجم و صحیح: على اكبر غفارى.
٢٩. تحفة الأحوذى يشرح جامع الترمذى، مباركفوري، ابوالعلا محمد عبدالرحمن بن عبدالرحيم، سال چاپ: ١٤١٠ق، بيروت: دارالكتب العلمية.
٣٠. تذكراه الحفاظ، ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز، سال چاپ: ١٣٧٧ق، حيدرآباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
٣١. تفسير ابن ابى حاتم، ابن ابى حاتم، عبدالرحمن بن محمد ابن إدريس الرازي، سال چاپ: ١٤١٩ق، تصحيح وتنظيم: أسعد محمد الطيب، رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
٣٢. تفسير ابن كثير، ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، سال چاپ: ١٤١٩ق، تحقيق: محمد حسين شمس الدين، بيروت: دارالكتب العلمية، منشورات محمد على بيضون.
٣٣. تفسير اثنا عشرى، حسينى شاه عبدالعظيمى، حسين بن احمد، سال چاپ: ١٣٦٣ق، تهران: انتشارات ميقات.
٣٤. تفسير البغوى، بغوى، ابو محمد حسين بن مسعود فزاه، سال چاپ: ١٤٠٧ق، تحقيق: خالد العك، بيروت: دارالمعرفه.
٣٥. تفسير الجلالين، سيوطى، جلال الدين، سال چاپ: ١٤١٦ق، بيروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
٣٦. تفسير الفخر الرازى (مفاتيح الغيب)، رازى، ابو عبدالله فخرالدين محمد بن عمر بن حسن، قاهره: المطبعة البهية المصرية.
٣٧. تفسير الخازن لباب التأويل فى معانى التنزيل، خازن، على بن محمد، سال چاپ: ١٤١٥ق، تحقيق: عبدالسلام محمد على شاهين، بيروت: دارالكتب العلمية.
٣٨. التنبيه والاشراف، مسعودى، على بن الحسين، سال چاپ: ١٩٨٣م، ليندن - هلند: مطبعة بريل.
٣٩. تهذيب التهذيب، عسقلانى، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن على بن حجر، سال چاپ: ١٤٠٤ق، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٤٠. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال، مزى، جمال الدين ابوالحجاج يوسف، سال چاپ: ١٤١٣ق، تحقيق: دكتور بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسه الرساله.

۴۱. **نقات ابن حبان (= کتاب النقات)**، بُستی، ابو حاتم محمد حبان بن احمد، سال چاپ: ۱۳۹۳-۱۴۰۲ق، تصحیح: السيدد عزیزبیک، حیدرآباد: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية.
۴۲. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري)**، طبري، محمد بن جرير، ضبط و توثيق و تخريج: صدقي جميل عطار، سال چاپ: ۱۴۱۵ق، بيروت: دارالفکر.
۴۳. **الجامع لأحكام القرآن**، قرطبي محمد بن احمد، سال چاپ: ۱۳۶۴ش، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۴۴. **الدرالمثور في تفسير المأثور**، سيوطي، جلال الدين، سال چاپ: ۱۴۰۴ق، قم: کتابخانه آيت الله مرعشي نجفی.
۴۵. **دلایل التَّبَوُّة و معرفة احوال صاحب الشريعة**، بيهقي، ابوبکر احمد بن حسين بن علي، سال چاپ: ۱۴۰۵ق، تحقيق: دکتر عبدالمعطلی قلجعی، بيروت: دارالکتب العلمية.
۴۶. **ذکر أسماء التابعين**، دارقطنی سال چاپ: ۱۴۰۶ق، بيروت - لبنان: مؤسسة الكتب الثقافية.
۴۷. **رجال البرقي**، احمد بن محمد، سال چاپ: ۱۳۸۳ش، تهران: دانشگاه تهران.
۴۸. **رجال الطوسي**، طوسي، محمد بن حسن، سال چاپ: ۱۳۷۳ش، ايران-قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامي.
۴۹. **روح المعاني في تفسير القرآن العظيم**، آلوسی، سيد محمود، سال چاپ: ۱۴۱۵ق، بيروت: دارالکتب العلمية.
۵۰. **الروض الأثف**، سُهيلي، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله، سال چاپ: ۱۴۲۱ق، تحقيق: شيخ عمر عبد السلام سلامی، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۵۱. **روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات**، خوانساری اصفهانی، محمد باقر، بی تا، تحقيق: أسدالله اسماعيليان، قم: مكتبة اسماعيليان.
۵۲. **الرياض الناضرة في مناقب العشرة**، طبري شافعي، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد، سال چاپ: ۱۹۹۶ق، تحقيق: عيسى عبدالله محمد مانع حميري، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
۵۳. **زاد المسير في علم التفسير**، ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، سال چاپ: ۱۴۲۲ق، تحقيق تحقيق: عبدالرزاق المهدي، بيروت: دارالكتاب العربي.
۵۴. **زبيريان و تدوين سيرة نبوي**، هدايت پناه، محمد رضا، سال چاپ: ۱۳۹۱ش، تحقيق پزوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۵۵. **سنن الترمذی**، ترمذی، محمد بن عيسى، تحقيق: عبدالوهاب عبد اللطيف، سال چاپ: ۱۴۰۳ق، تحقيق بيروت: دارالفکر.

٦٥. **السُّنَنُ الكُبْرَى**، بَيْهَقِي، ابوبكر احمد بن حسين بن علي، سال چاپ: ١٣٤٤ق، تصحيح: ابوالحسنامروهي - و احمد الله ندوي - و محمد طه ندوي - و هاشم ندوي، حيدرآباد: مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
٥٧. **السُّنَنُ الكُبْرَى**، نَسَائِي، احمد بن علي بن شعيب، سال چاپ: ١٤١١ق، تحقيق: دكتور عبد الغفار سليمان بنداري - و سيد كسروي حسن، بيروت: دارالكتب العلمية.
٥٨. **سير اعلام النبلاء**، ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز، سال چاپ: ١٤١٣ق، تحقيق: تحت اشرف شعيب ارزؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٥٩. **السيرة الحلبية (إنسان العيون في سيرة الأئمة المأمون)**، حَلْبِي قاهري شافعي، نورالدين علي بن ابراهيم بن احمد، سال چاپ: ١٤٠٠ق، بيروت: دارالمعرفة.
٦٠. **السيرة النبوية**، ابن هشام، عبدالملك بن هشام، بيروت: دارالمعرفة.
٦١. **السيرة النبوية والآثار المحمدية**، دَحْلان، سيد احمد بن زيني، سال چاپ: ١٣٢٥ق، مصر: مطبعة البهية.
٦٢. **السيرة النبوية**، ابن كثير، اسماعيل بن عمر، سال چاپ: ٢٠٠٦م، لبنان - بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع.
٦٣. **سيرة نبوي**، دلشاد تهراني، مصطفى، سال چاپ: ١٣٨٣ش، (١٣٨٣)، تهران، دريا.
٦٤. **سيرة در سيرة نبوي**، مطهري، مرتضى، سال چاپ: ١٣٨٣ش، انتشارات صدرا.
٦٥. **السيرة ابن هشام**، مطلبي، محمد بن اسحاق بن يسار، سال چاپ: ١٣٨٣ق، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، بيروت: دارالمعرفة.
٦٦. **شرح المقاصد**، تفتازاني، مسعود بن عمر، سال چاپ: ١٤١٢ق، قم - ايران: الشريف الرضي.
٦٧. **شرح المَواهبِ اللدنيَّةِ بِالمَنحِ المُحمَّديَّةِ**، زُرْقاني مصري مالكي، ابو عبدالله محمد بن عبد الباقي بن يوسف، سال چاپ: ١٤١٧ق، تحقيق: محمد عبدالعزيز خالدى، بيروت: دارالكتب العلمية.
٦٨. **شرح صحيح مسلم بشرح النووي**، نووي، ابوزكريا يحيى شرف، سال چاپ: ١٤٠٧ق، بيروت: دارالكتاب العربي.
٦٩. **شرح نهج البلاغة**، ابن ابى الحديد، عبدالحميد بن هبه الله، سال چاپ: ١٤٠٤ق، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشي نجفي.
٧٠. **الصحيح تاج اللغة و صحاح العربيَّة**، جوهرى، اسماعيل بن حماد، سال چاپ: ١٤٠٧ق، احمد بن عبدالغفور عطار، بيروت: دارالعلم للملبيين.
٧١. **صحيح البخارى**، بخارى، محمد بن اسماعيل، سال چاپ: ١٤٠١ق، بيروت: دارالفكر

- [چاپ افست از چاپ «دارالطباعة العامه» استانبول، ۱۳۱۵].
۷۲. صحیح مسلم، نيسابوری، بن الحجاج أبو الحسن القشيري، بی تا، بیروت: دارالفکر.
۷۳. صفه جزیره العرب، ابن الحانک، أبو محمد الحسن بن أحمد بن يعقوب بن يوسف بن داود الشهير بالهمداني، سال چاپ: ۱۸۸۴ م، مطبعة بریل: ليدن.
۷۴. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد، سال چاپ: ۱۴۱۰ ق، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، بيروت-لبنان: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علي بیضون.
۷۵. عقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد، بی تا، تحقيق: محمد سعد العريان، بيروت: دارالفکر.
۷۶. عمده القاری فی شرح صحیح البخاری، عینی حنفی، بی تا، بدرالدين، بيروت: دار التراث العربی.
۷۷. غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الإمام، بحرانی، هاشم بن سلیمان، سال چاپ: ۱۴۲۹ ق، تهران-ایران: مؤسسه البعثة.
۷۸. الغدير فی الكتاب والسنة والأدب، امینی نجفی، علامه شیخ عبدالحسین بن احمد، سال چاپ: ۱۳۷۲ ق، تهران: دارالکتاب.
۷۹. فتح الباری بشرح صحیح البخاری، عسقلانی، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علی بن حجر، سال چاپ: ۱۴۰۸ ق، بيروت: دار احياء التراث العربی.
۸۰. فضائل القرآن لابن الضريس، بجلي، ابو عبدالله محمد بن ايوب بن ضريس، سال چاپ: ۱۴۰۸ ق، تحقيق: غزوة بدير، دمشق: دارالفکر.
۸۱. الفهرست، ابن النديم، محمد بن يعقوب (الوزاق)، تحقيق: رضا تجدد، طهران، مكتب الأسدی و مكتبة الجعفری التبریزی.
۸۲. الفهرست، محمد بن الحسن، سال چاپ: ۱۴۱۷ ق، تحقيق: جواد القيومي، مؤسسه النشر الفقاهة.
۸۳. في ظلال القرآن، شاذلي، سيد بن قطب بن ابراهيم، سال چاپ: ۱۴۱۲ ق، بيروت-قاهره: دارالشروق.
۸۴. قاموس الرجال، تستري، محمد تقی، سال چاپ: ۱۳۸۷ ش، جامعه مدرسين حوزه علمیه قم: دفتر انتشارات اسلامي.
۸۵. القاموس المحيط، شیرازی فیروز آبادی، ابوطاهر مجدالدين محمد بن يعقوب بن محمد، بی تا، بيروت: مؤسسه الرسالة.
۸۶. قاموس قرآن، قرشی، سيد علی اکبر، ۱۳۷۱ ش، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۸۷. کتاب العين، بن احمد، خليل، سال چاپ: ۱۴۰۹ ق، مح قم: مؤسسه دارالهجرة.

٨٨. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، زمخشري محمود، سال چاپ: ١٤٠٧ق، بيروت: دار الكتاب العربي.
٨٩. كَنْزُ الْعُمَالِ فِي سُنَنِ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ، مُتَّقَى هِنْدِي، علاء الدين علي بن عبد الملك حسام الدين بن قاضي خان، سال چاپ: ١٤٠٩ق، تحقيق: شيخ بكرى حيتاني و شيخ صفوة سقا، بيروت: مؤسسة الرسالة.
٩٠. الكافي، كليني، محمد بن يعقوب، ، سال چاپ: ١٤٠٧ق، تهران-ايران: دارالكتب الإسلامية.
٩١. كتاب المبتدأ والمبعث و المغازي و الوفاة و السقيفة و الردة، به كوشش رسول جعفریان، ، سال چاپ: ١٧١٤ق، قم: انتشارات دفتر تبلیغات،
٩٢. كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون، حاجي خليفة، مصطفى بن عبدالله الحلبي، سال چاپ: ١٩٦٧ق، افست مكتبه الاسلاميه و الجعفري تبریزی.
٩٣. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، سال چاپ: ١٤١٤ق، بيروت: دار صادر.
٩٤. لسان الميزان، عسقلاني، شهاب الدين ابوالفضل احمد بن علي بن حجر، سال چاپ: ١٣٢٩ق، (١٣٢٩ق)، مطبعه مجلس دائره المعارف النظاميه.
٩٥. لغت نامه دهخدا، دهخدا، علي اكبر، سال چاپ: ١٣٧٢ش، تهران: روزنه.
٩٦. مجمع البحرين، طريحي، فخرالدين، سال چاپ: ١٣٧٥ش، تحقيق: سيد احمد حسيني، تهران: كتابفروشي مرتضوي.
٩٧. مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي، فضل بن حسن، سال چاپ: ١٣٧٢ش، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
٩٨. مجمع الزوائد، هيتمي، نورالدين ابوالحسن علي بن ابي بكر، سال چاپ: ١٩٦٧م، بيروت: دارالكتاب العربي.
٩٩. المحاسن، برقي، احمد بن محمد بن خالد، سال چاپ: ١٣٧١ش، قم-ايران: دار الكتب الإسلامية.
١٠٠. الْمُحَلِّي، ابن حزم، ابومحمد علي بن محمد بن سعيد، سال چاپ: ١٣٤٨ق، مصر: المطبعه المنيرييه.
١٠١. مختصر سيرة الرسول، تميمي نجدى، محمد بن عبد الوهاب بن سليمان، سال چاپ: ١٤٢٤ق، تحقيق: احمد بن صالح بن ابراهيم بن عبد الرحمن الطوٲوتان، بيروت: مؤسسه الريان.
١٠٢. مَرآحُ لَبِيدٍ لِكَشْفِ مَعْنَى الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ، نووى الجاوى، محمد بن عمر، سال چاپ: ١٤١٧ق، تحقيق: محمد امين الضناوى، بيروت: دارالكتب العلمية.
١٠٣. مروج الذهب، مسعودى، علي بن الحسين، سال چاپ: ١٤٠٩ق، قم: مؤسسة دارالهجرة.

۱۰۴. مرویات غزوه حنین و حصار الطائف، قریبی، ابراهیم بن ابراهیم، سال چاپ: ۱۴۱۲ق.
۱۰۵. المستدرک علی الصحیحین، نیشابوری، محمد بن محمد، سال چاپ: ۱۴۰۶ق، بیروت: دارالمعرفه.
۱۰۶. مسند أبی داود القلیسی، طیالسی، ابوداود سلیمان بن داود، سال چاپ: ۱۳۲۱ق، دکن: مطبعه دائره المعارف النظامیه.
۱۰۷. مسند احمد، ابن حنبل، احمد بن محمد، سال چاپ: ۱۳۱۳ق، محقق: احمد معبد عبدالکریم، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۰۸. مسند البزار (البحر الزخار)، بزار، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق، سال چاپ: ۱۴۲۴ق، تحقیق: عادل بن سعد، مدینه: مکتبه العلوم والحکم.
۱۰۹. المصنّف عبدالرزاق، صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق، سال چاپ: ۱۳۹۲ق، بیروت: المجلس العلمی.
۱۱۰. المصنّف فی الأحادیث والآثار، ابن أبی شیبة، عبدالله بن محمد، سال چاپ: ۲۳۵ق.
۱۱۱. المصنّف، دارقطنی، ابوالحسن علی بن عمّار احمد بن مهدی، سال چاپ: ۱۴۰۶ق، تحقیق: ضناوی، بیروت: مؤسسة الکتب الثقافیة.
۱۱۲. معالم العلماء، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم، بیروت: دارالأضواء، بی تا.
۱۱۳. معجم الأدباء، حمّوی، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله سال چاپ: ۱۴۰۰ق، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
۱۱۴. معجم البلدان، حموی، یاقوت، سال چاپ: ۱۳۹۹ق، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۱۵. المعجم الكبير، طبرانی، حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد، سال چاپ: ۱۴۰۴ق، تحقیق: حمدي عبدالحميد السلفی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۱۱۶. معجم قبائل العرب القديمه والحديثه، عبدالغنی، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۱۷. معجم قبائل المملكة العربيه والسعوديه، الجاسر، حمد، سال چاپ: ۱۴۰۱ق، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۱۱۸. معجم مقاییس اللغة، ابوالحسن احمد بن فارس، سال چاپ: ۱۴۰۴ق، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: ایران: مکتب الإعلام الإسلامی مرکز النشر.
۱۱۹. المغازی، واقدی، محمد بن عمر، بی تا، تحقیق: دکتر مارسدن جونز، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت: انتشارات اسماعیلیان.
۱۲۰. مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ابن هشام، جمال الدین بن هشام الانصاری، سال چاپ: ۱۹۷۹، بیروت.

١٢١. المفردات في غريب القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني، بي تا، تحقيق: محمد سيد كيلاني.
١٢٢. المفصل في تاريخ العرب قبل الإسلام، علي، جواد، سال چاپ: ١٤١٣ق، الجمهورية العراقية، وزارة التعليم العالي والبحث العلمي.
١٢٣. منابع تاريخي شيعه، هدايت پناه، محمدرضا، سال چاپ: ١٣٩٤ش، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
١٢٤. منهاج السنة، ابن تيميه الحرائي الحنبلي الدمشقي، احمد بن عبدالحليم، سال چاپ: ١٤٠٦ق، محقق: محمدرشاد سالم، جامعه الإمام محمد بن سعود الإسلامية.
١٢٥. الموطأ، أصبَحِي، ابو عبدالله مالك بن انس بن مالك، سال چاپ: ١٤٠٦ق، تحقيق: محمّد عبدالفضّاد عبدالباقي، بيروت: دار احياء التراث العربي.
١٢٦. ميزان الإعتدال في نقد الرجال، ذهبي، شمس الدين محمد بن احمد بن قايماز، سال چاپ: ١٣٨٢ق، تحقيق: علي محمّد بجاوي، بيروت: دارالمعرفة.
١٢٧. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي، سيد محمد حسين، سال چاپ: ١٣٧٤ش، مترجم: موسوي همداني سيد محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامي جامعهي مدرسين حوزه قم.
١٢٨. نهايه الأرب في معرفه أنساب العرب، فَلَقَشَنَدِي، ابوالعباس احمد بن علي، سال چاپ: ١٣٧٨ق، تحقيق: علي الخاقاني، بغداد: مطبعة النجاح.
١٢٩. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، الحسن بن الشافعي والسمهودي، علي بن عبد الله بن أحمد ونور الدين أبو الحسن، سال چاپ: ١٤١٩ق، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٣٠. وفيات الأعيان وأنباء الزمان، ابن خَلِّكان، ابوالعباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابي بكر، سال چاپ: ١٩٦٨م، تحقيق: دكتور احسان عباس، بيروت: دارالثقافه.
١٣١. وقعة صفين، نصر بن مزاحم، سال چاپ: ١٤٠٤ق، قم، چاپ: دوم.
١٣٢. يكصد و پنجاه صحابي ساختگي، عسكري، سيد مرتضى، سال چاپ: ١٣٧٦ش، مترجم: عطاء محمّد سردارنيا، تهران: نشر كوكب.

### مجلّات:

١٣٣. تراثنا (١٤١٠ق)، شماره ٢١، مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

